



دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (فهر)

از انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

بهمن ۱۳۵۸

بازتایپ تارنمای سازمان فدائیان (اقلیت)

<http://www.fadaian-minority.org>

info@fadaian-minority.org

دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (فهر)

فهرست

۲	- مقدمه
	دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه
۱۹	۱- اعمال قهرانقلابی و اشکال مبارزه مسلحانه
۳۵	۲- شرایط و زمینه‌های عینی که تبلیغ مسلحانه را امری ضروری ساخت
۶۱	۳- استراتژی و تاکتیک‌ها به‌طور عام - تاکتیک محوری به‌طور خاص
۶۱	الف- استراتژی و تاکتیک چیستند؟
۶۴	ب- استراتژی و تاکتیک - درک کلیت
۶۸	ج- تاکتیک محوری
۸۰	۴- تبلیغ مسلحانه به مثابه تاکتیک محوری
۸۸	۵- تبلیغ و اشکال مختلف آن
۹۶	۶- بررسی و ارزیابی تبلیغ مسلحانه در ایران

مقدمه

«ارزش‌های انقلابی موجود در سازمان ما، نتیجه فداکاری‌ها و جان‌بازی‌های رفقای قهرمان ما است. این پیش‌گامان، بسیاری از چیزهایی را که قبلاً وجود نداشت، به‌وجود آوردند و ارزش‌های نوینی خلق کردند و مفاهیم نوینی را مطرح ساختند و تثبیت نمودند و مکتبی از آموزش‌های انقلابی برپا داشتند. رفقای ما نمونه‌ی کاملی از صداقت انقلابی بودند. رفقای ما به خاطر اعتقاداتشان بی‌مهابا هر خطری را تقبل کردند و معمولاً به تنها چیزی که بها نمی‌دادند جان‌شان بود. همین بود که مفهوم "فدائی" در مورد آنها نه به عنوان یک شعار، بلکه به عنوان یک واقعیت مصداق پیدا می‌کرد. همچنان که امروز هم این چنین است. شاید هم که پاک‌بازی تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بوده باشد. در حقیقت باید گفت پاک‌بازی انقلابی به تنهایی برای پیشرفت کار کافی نیست. می‌بایست احتیاط انقلابی و دورنگری نیز داشت. می‌بایست در هر مرحله بر اساس واقعیات عینی موجود حرکت کرد. البته توجه داشته باشیم که بسیاری از مسائلی که امروز روشن و واضح به نظر می‌رسند "معماهای حل شده‌ای" هستند که آسان شده‌اند و این مسایل در هنگام وقوع آنچنان واضح نبودند و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان سازد و هرگز بدون تجربه و عمل و ارتکاب اشتباهات نمی‌توانستیم رشد کنیم. تاریخ تمام انقلابات نشان می‌دهد که چگونه جنبش‌ها افت‌وخیز بسیار داشته‌اند و تا چه حد مرتکب اشتباهات کوچک و بزرگ شده‌اند و آسیب‌های بزرگ دیده‌اند. ولی پس از بروز شکست‌ها مجدداً بر سر پا برخاسته‌اند و آسیب‌ها با برقراری یک مفهوم انتقاد از خود، جنبش انقلابی را از نو برپا داشته‌اند و با بهره‌گیری از تجارب عملی، پیش‌گیری از خطاهای گذشته به پیش تاخته‌اند و با بهره‌گیری از میان صدها شکست پیروز آفریده‌اند.»^۱

^۱ جمع‌بندی سه ساله‌ی رفیق کبیر حمید اشرف.

فرا رسیدن مرحله‌ای نوین در رشد جنبش توده‌ای با حدت یافتن مبارزه طبقاتی، رشد آگاهی و ارتقاء سطح مبارزاتی توده‌ها، اوج‌گیری مبارزه در راه کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، اوج‌گیری مبارزه با سلطه‌ی غارت‌گرانه‌ی امپریالیسم و بالاخره نطفه‌های نخستین جنبش مستقل کارگری مشخص می‌گردد. این مرحله‌ی نوین انبوهی از وظایف را در برابر جنبش کمونیستی و سازمان ما به‌مثابه ستون فقرات این جنبش قرار داده است. هر روز که می‌گذرد توده‌های مردم بیش از پیش در برابر سیاست‌های سازش‌کارانه و ارتجاعی هیات حاکمه قرار می‌گیرند و با عدم تحقق خواست‌ها و آرزوهای خود از حاکمیت جدا می‌شوند و این در حالی است که بحران اقتصادی و بحران سیاسی همچنان پا بر جاست. در یک چنین شرایطی وظایفی خطیر بر عهده‌ی نیروهای انقلابی و کمونیستی ایران قرار دارد و پاسخ‌گویی به مسایل مبرم جنبش فوری‌ترین وظیفه‌ی کمونیست‌هاست. اما جنبش کمونیستی خود با بحران روبرو است. بحرانی که پایه و اساس آن را اختلافات ایدئولوژیک و ناتوانی در پاسخ‌گویی به مسایل مبرم جنبش تشکیل می‌دهد. ده‌ها گروه و سازمانی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌نامند، هر یک به‌ره خود می‌روند، پراکندگی و سردرگمی بیش از هر زمان دیگر بر جنبش کمونیستی حاکم است، و در این میان سازمان ما که مرکز و محور جنبش کمونیستی است، کانون بحران موجود است.

ما اکنون یک سال پس از قیام، یک سال پراکندگی، عدم وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را پشت سر گذاشته‌ایم و این بیان‌گر بحران حاکم بر سازمان است. بحرانی که تاروپود سازمان را فرا گرفته و اساس آن را بحران ایدئولوژیک و اختلافات ایدئولوژیک تشکیل می‌دهد. اکنون تمامی اختلافات ایدئولوژیک جنبش کمونیستی در سازمان به هم گره خورده است و ما شاهد بروز نظریات انحرافی گوناگون (از نظریات ریویزیونیستی توده‌ای که بیش از پیش بر سازمان مسلط می‌شود تا نظریات انحرافی دیگر) در درون سازمان هستیم. در این میان شیوه برخورد با گذشته‌ی سازمان نیز بر بحران موجود افزوده است.

بنابر این مسئولیت خطیری که امروز بر عهده‌ی جنبش کمونیستی است حکم می‌کند که تمامی مارکسیست-لنینیست‌ها تلاش خود را برای رهایی از پراکندگی و اختلافات ایدئولوژیک موجود و بالنتیجه فائق آمدن بر بحران جنبش کمونیستی دوچندان کنند. خط و مرزها را به روشنی ترسیم کنند، پاسخ قطعی و صریح خود را به مسایل مورد اختلاف و مشاجره ارائه دهند و در قبال اختلاف نظرها موضع خود را مشخص سازند. اما، زمانی خط و مرزها روشن خواهد شد و بر اساس آن وحدت اصولی و واقعی در جنبش کمونیستی صورت خواهد گرفت که یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک پی‌گیر و بی‌امان حول

مبرم‌ترین مسایل در سطح جنبش آغاز گردد. هرگونه طفره رفتن از این مبارزه‌ی ایدئولوژیک و عدم پی‌گیری در این جهت نه تنها به وحدت جنبش کمونیستی کمکی نخواهد کرد، بلکه اختلاف نظرها را افزون‌تر کرده و ضربات سهمگینی به جنبش کمونیستی و طبقه کارگر وارد خواهد آورد. بنابر این کسانی که بهر بهانه‌ای مانع پیشبرد امر مبارزه‌ی ایدئولوژیک می‌شوند، به طبقه کارگر خیانت می‌کنند. ما نباید از این که طرح اصولی اختلافات ایدئولوژیک حتی ممکن است به جدایی منجر شود نگران باشیم. یک سازمان مارکسیست-لنینیست نمی‌تواند بدون وحدت و انسجام ایدئولوژیک - سیاسی به حیات خود ادامه دهد. بگذار طی یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک، خط و مرزهای مشخص شود. بگذار که نیروهای انقلابی در طی این مبارزه خط مرز مشخصی بین خود و عناصر مردد و سازشکار ترسیم کنند. آنگاه امکان خواهیم یافت به وحدت واقعی و اصولی در درون جنبش کمونیستی دست یابیم و سازمان ما نیز به مثابه محور این جنبش از انسجام و استحکام یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی برخوردار خواهد شد. به این لحاظ ما نیز به سهم خود می‌کوشیم به این مبارزه‌ی ایدئولوژیک دامن بزنیم و در طی یک سری مقالات نظرات خود را در مورد مسایل مبرم جنبش ارائه دهیم. اما به خاطر تصمیمات نادرست پلنوم که بهر حال ما خود را ملزم به رعایت آن تصمیمات می‌دانیم، ابتدا هر چند کوتاه، نظرات خود را نسبت به گذشته‌ی سازمان روشن می‌کنیم و یک جمع‌بندی از دست‌آوردها و تجربیات مثبت و منفی آن ارائه می‌دهیم و سپس به مسایل مبرم جنبش خواهیم پرداخت. البته این حداقل برخورد با گذشته‌ی سازمان از آن جهت نیز ضروری است که امروزه پاره‌ای از نیروها، چه در درون و چه در بیرون سازمان، دست به تحریف تئوری و پراتیک سازمان و بالنتیجه نفی گذشته‌ی کمونیستی آن زده‌اند. از این رو وظیفه انقلابی حکم می‌کند که گذشته‌ی سازمان مورد ارزیابی علمی و برخورد انتقادی قرار گیرد. ما هرگونه داوری و قضاوت غیراصولی را نسبت به گذشته‌ی سازمان که هدف آن تخریب روحیه‌ی انقلابی در سازمان است، به‌ویژه از جانب پاره‌ای از رفقای درون سازمان انحلال‌طلبانه ارزیابی می‌کنیم و آن را خیانت به جنبش کمونیستی و طبقه کارگر می‌دانیم. ما همچنین لازم می‌دانیم که هر چند کوتاه به رشد گرایش‌های اپورتونیستی راست، که در شرایط کنونی خطر عمده‌ای است که جنبش کمونیستی را تهدید می‌کند، اشاره کنیم، دلایل این امر را به‌ویژه در رابطه با سازمان بررسی کنیم و نمودهای عملکرد اپورتونیسم راست را در درون سازمان نشان دهیم.

* * *

ما اکنون یک دوران پر تلاطم و سرشار از تجربه را پشت سر گذاشته‌ایم. دورانی که نزدیک به یک دهه فعالیت سازمان با تمام فراز و نشیب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، اشتباه، درس‌آموزی از اشتباهات و انحرافات را در بر می‌گیرد. ما در مرحله‌ی نوینی از رشد جنبش کمونیستی و جنبش توده‌ای قرار داریم. ما باید تجربیات گران‌بهای ۹ سال مبارزه‌ی سازمان را با دست‌آوردهای مثبت آن به خدمت گیریم و تمام جنبه‌های منفی آن را بی‌رحمانه به دور افکنیم. قیام به تمامی مارکسیست-لنینیست‌ها درس‌های آموزنده‌ای داده است. قیام به‌وضوح ضعف، عقب‌ماندگی، کم‌کاری، و ناتوانی همه‌ی ما را نشان داد. همه‌ی تئوری‌ها را در بوته‌ی آزمایش قرار داد و موقعیت و نقش نیروها و سازمان‌های مارکسیستی را نشان داد. سازمان ما نیز علیرغم این که تنها سازمان کمونیستی است که از قیام سرفراز بیرون آمد و از نقش و موقعیت خاصی برخوردار شد، اما کمبودها و اشتباهات آن به‌وضوح نشان داده شد. بنابر این لازم است که این اشتباهات به نقد کشیده شوند. اما آگاه باشیم هنگامی که ما از اشتباهات سازمان سخن می‌گوییم، دشمنان ما، اپورتونیست‌های بی‌عمل، فیلسوفان خانه‌نشین و فراریان خیانت کار توده‌ای تلاش می‌کنند که برای تئوری‌های انحرافی خود بازار گرمی کنند. اما بگذار آنها بازهم رجزخوانی کنند، ما با بررسی و تصحیح اشتباهات خود قاطعانه در مقابل آنها خواهیم ایستاد و در مقابل هرگونه انحرافی، از مارکسیسم-لنینیسم انقلابی دفاع خواهیم کرد. راه ما و راه آنها همیشه از هم جدا بوده و خواهد بود. آنچه را که ما امروز آموخته‌ایم، نه از بی‌عملی بلکه در پراتیک انقلابی بوده است. رفقای ما از همان آغاز فعالیت سازمان در زمره‌ی آن گروه از مارکسیست-لنینیست‌هایی بوده‌اند که برخلاف اپورتونیست‌ها، صرفاً به قبول ظاهری مارکسیسم-لنینیسم اکتفا نکرده بلکه در جهت عملی‌کردن آن در زندگی واقعی برآمدند و از همین رو است که همیشه در برخورد خلاق، جذب تجربیات و طرد اشتباهات بیش از همه توانایی و آمادگی داشته و دارند. پایه‌ی فعالیت ما نه بر حرف بلکه بر پراتیک انقلابی و آموزش‌های مارکسیستی-لنینیستی استوار بوده است که در هر گام صحت آن را مورد ارزیابی قرار داده‌ایم و برخلاف آنان که به ظاهر مارکسیسم-لنینیسم را می‌پذیرند و اصول زنده و انقلابی آن را به فرمول‌های مرده بدل می‌سازد، یعنی کسانی که به قول استالین گفتارشان با کردارشان مغایر است، رفقای ما در سیاه‌ترین سال‌های تاریخ اخیر میهن‌مان تلاش در جهت عملی‌کردن مارکسیسم-لنینیسم را آغاز کردند. در هر گامی که برداشتند، اشتباهاتی نیز داشتند که در گام‌های بعدی در پی اصلاح آن برآمدند. آنها کسانی بودند که گفتارشان با کردارشان مغایرتی نداشت و بیش از همه نسبت به طبقه کارگر و خلق‌های میهن‌مان، صادق و وفادار بودند و این را در عمل نیز نشان دادند. به همین علت است که اکنون "فدائی خلق" سمبل مبارزه

شناخته می‌شود و جزء لاینفک فرهنگ مبارزاتی جامعه شده است. تلاش در جهت به مرحله‌ی عمل و اجرا درآوردن مارکسیسم-لنینیسم در زندگی واقعی، ایمان سرشار به توده‌ها، فداکاری و از خودگذشتگی کمونیستی این است آن چیزی که "فدائی خلق" را از تمام اپورتونیست‌ها متمایز ساخته است. بنابر این برخلاف آنان که هیچگاه حتی یک قدم در راه عملی‌کردن مارکسیسم بر نداشته و پا را از تئوری بافی و بی‌عملی فراتر نگذاشته‌اند و طبیعی است که امروز نیز از هرگونه خطا و اشتباهی میرا باشند، ما تئوری‌های خود را به محک پراتیک زده و از اشتباهات و تجربیات خود درس می‌گیریم و با تکیه بر پشتوانه‌ای که اکنون مبارزه‌ی چندین ساله‌ی سازمان برای ما به ارمغان آورده است، در راه پرفراز و نشیب مبارزه، در راه پیوند هرچه نزدیک‌تر با طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم، در راه مبارزه به خاطر رهایی از سلطه‌ی امپریالیسم و برقراری سوسیالیسم گام بر می‌داریم. ما در راه انقلاب سرخ پرولتاریائی، با درفش مارکسیسم-لنینیسم پیش خواهیم رفت و با تمام وجودمان در راه پیروزی پرولتاریا مبارزه خواهیم کرد و در مقابل یورش‌های اپورتونیستی از سنت‌های انقلابی سازمان دفاع خواهیم کرد. حال بگذار فرصت‌طلبان زوزه بکشند و به تکرار مکررات خود دلخوش کنند.

ما ضرورت برخورد جدی با گذشته‌ی سازمان و اشتباهات و انحرافات آن را به ویژه از آن جهت لازم می‌دانیم که عده‌ای آنها را دست‌آویز فرصت‌طلبی خود قرار داده‌اند و می‌کوشند با رد گذشته، خطمشی اپورتونیستی خود را پیش برند و در همین جا است که نقد گذشته‌ی سازمان به صورت یک تحریف آشکارا نیز درآمده است. این گرایش اپورتونیستی از مبارزه‌ی بی‌امان و سنت‌های انقلابی سازمان سوء استفاده می‌کند، و از آنها به عنوان پوششی برای پیشبرد سیاست اپورتونیستی خود استفاده می‌کند. آنها می‌کوشند که از سازمان رزمنده و انقلابی فدائی، یک "حزب توده" دیگر بسازند. اینان گذشته‌ی سازمان را نه با اسلوبی دیالکتیکی بلکه با شیوه‌ای متافیزیکی تحلیل و بررسی می‌کنند. آنها که اساساً با دیالکتیک بیگانه‌اند، سازمان را جدا از زمان و مکان، جدا از حرکت و پروسه‌ی تکاملی آن بررسی می‌کنند، و آن را به عنوان یک پدیده اجتماعی زنده و در حال حرکت و تکامل نمی‌بینند. برای توجیه استدلال‌های خود تنها تئوری و پراتیک سازمان را در سال ۵۰ معیار قرار می‌دهند، تازه آن هم به شکل کاملاً تحریف شده و جدا از شرایط خود ویژه‌ی آن.

بنابر این، با این نحوه‌ی ارزیابی غیر دیالکتیکی گذشته‌ی سازمان، به نفی مطلق گذشته می‌رسند و نه استنتاج‌هایی مبتنی بر نفی دیالکتیکی. آنها حتی این ابتدایی‌ترین اصل دیالکتیک را نیاموخته‌اند که حرکت دیالکتیکی پدیده‌ها هرگز به معنای طرد هر آنچه که در گذشته وجود داشته نیست، بلکه در ماریچج تکاملی پدیده‌ها هر آنچه که مثبت و مترقی است حفظ می‌شود و هر آنچه که

کهنه و ارتجاعی است بنا گزیر طرد خواهد شد. بنابر این، این شیوهی برخورد که همه چیز را طرد می‌کند، برخوردی نهلیستی است که بدترین نتایج ممکن را برای سازمان و جنبش کمونیستی به بار خواهد آورد. اما ما هنگام بررسی و ارزیابی گذشته، نحوه‌ی برخورد متفاوتی داریم. ما سازمان را به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی زنده مورد ارزیابی قرار می‌دهیم که در شرایط مشخص به وجود آمده، دارای حرکت و پروسه‌ی تکاملی بوده و امروز آن از گذشته‌اش جدا نیست. با این اسلوب بررسی است که ما با طرد هرگونه کلیشه‌سازی و دگماتیسم با گذشته‌ی سازمان برخورد می‌کنیم و اشتباهات و انحرافات آن را بررسی می‌کنیم تا با یک چنین نقدی در جهت ارتقاء ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی سازمان بکوشیم و با نظرگاه‌های نادرست در درون آن مبارزه کنیم. ما اکنون لحظات حساس و دشواری را پشت سر می‌گذاریم. لحظاتی که برای جنبش توده‌ای، جنبش کمونیستی و سازمان چریک‌های فدائی خلق نقش تعیین کننده خواهد داشت. امروز وظیفه‌ی ما از جهاتی بسیار دشوارتر از گذشته است. این وظیفه هم در قبال طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم است و هم در امر مبارزه با اپورتونیست‌های نوپایی که امواج نوین جنبش توده‌ای هر روز انبوهی از آنان را به همراه خود می‌آورد. اگر ما در یک مبارزه‌ی حاد، نقطه نظرات و مواضع به غایت انحرافی این فرصت‌طلبان را افشا نکنیم و آنها را رسوا و بی‌اعتبار نسازیم، نخواهیم توانست وظایف خود را نسبت به طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم به نحو مطلوب انجام دهیم. اما باید آگاه بود که امروز مبارزه با اپورتونیسم بسیار دشوارتر از گذشته است. اگر در گذشته شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه اجازه نمی‌داد که فرصت‌طلبان راست سر بلند کرده و عرض اندام کنند، و آنها چه در شکل و شمایل توده‌ای و چه در لباس پروچینی کاملاً شناخته شده بودند، امروز اپورتونیسم با رنگ و لعاب تازه و با چهره‌ای ناشناخته در صفوف جنبش کمونیستی رخنه کرده است و باز شناختن آن در شکل نوین‌اش کاری بسیار دشوارتر از گذشته است.

بنابر این در شرایط حساس کنونی باید هشیار باشیم و خطری که از سوی اپورتونیسم نوپا جنبش را تهدید می‌کند آگاه گردیم و با آن به مبارزه‌ای سخت برخیزیم.

اما اساساً چرا ما اپورتونیسم راست را خطر عمده‌ای می‌شناسیم که جنبش کمونیستی را در شرایط کنونی تهدید می‌کند؟ چرا امکان رشد آن در شرایط حاضر وجود دارد؟ ما لازم می‌دانیم که به‌خاطر اهمیت مسئله در اینجا اندکی مکث کنیم و دلایل خود را به‌ویژه در رابطه با سازمان بازگو کنیم.

اساساً اپورتونیسم نفوذ ایدئولوژی بورژوائی و خرده‌بورژوائی (یا به‌طور کلی ایدئولوژی‌های غیر پرولتری) در درون جنبش طبقه‌ی کارگر است. اپورتونیسم بسته به مجموع شرایط حاکم بر جامعه، یعنی وضعیت اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی، موقعیت طبقه کارگر از جهت کمی و کیفی، نقش و موقعیت اقشار و طبقات دیگر به‌ویژه اقشار خرده‌بورژوازی، و نیز تاکتیک‌های طبقه‌ی حاکمه و... به اشکال مختلف در جنبش کمونیستی بروز می‌کند. زمانی این شرایط باعث رشد اپورتونیزم راست و زمانی دیگر باعث رشد اپورتونیزم چپ می‌شود. این انحرافات ناشی از خواست، اراده و یا تمایلات افرادی به‌خصوص نیست، بلکه ریشه‌ی آن را باید در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جستجو کرد. عوامل مختلفی هستند که زمینه بروز انحرافات را فراهم می‌کنند و باعث می‌شوند که «مدام آن حامیان جنبش کارگری پدید آیند که فقط پاره‌ای از جنبه‌های مارکسیسم و فقط پاره‌ای از اجزاء جهان بینی جدید را... درک می‌کنند و قادر نیستند که مصممانه و قاطعانه از تمام سنت‌های جهان بینی بورژوائی به‌طور اعم و جهان بینی بورژوادمکراتیک به‌طور اخص، بپزند.»^۲

حال ببینیم انحرافات در جامعه‌ی ما بر کدام زمینه‌های عینی عمل می‌کنند. از آنجائی که جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته است برخلاف جوامعی که سرمایه‌داری به‌شکل کلاسیک در آنها رشد کرده است، رشد نیروهای مولد و تکامل اقتصادی در سطح نازلی قرار دارد و این امر یکی از زمینه‌های عینی بروز انحرافات است. به‌علاوه یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی ما گستردگی خرده‌بورژوازی است و این خود زمینه‌ی عینی بسیار مناسبی برای نشو و نمای انحرافات چپ و راست در جنبش کمونیستی و گرایش‌های متناقض و بی‌ثبات نسبت به سوسیالیسم است. خرده‌بورژوازی به‌خاطر خصوصیت طبقاتی و محافظه‌کاری خود یکی از سرچشمه‌های اصلی فرمیسم در جنبش کارگری است. لنین هنگامی‌که سر منشاء فرمیسم را در روسیه توضیح می‌دهد، می‌نویسد: «... در کشور ما فرمیسم همزمان از دو سرچشمه منشاء می‌گیرد، در وهله‌ی اول، روسیه از هر کشور اروپایی خرده‌بورژوائی‌تر است، بنابر این کشور ما بیش از همه، افراد، گروه‌ها و گرایش‌های را پدید می‌آورد که با گرایش متناقض، بی‌ثبات و نوسانی‌شان نسبت به سوسیالیسم مشخص می‌شوند...»^۳ پس تعجب‌آور نیست اگر امروز می‌بینیم که در درون جنبش کمونیستی گرایش‌های پدید آمده‌اند، که موضع راست و سازش‌کارانه نسبت به حاکمیت می‌گیرند، از پیروزی انقلاب دمکراتیک و ملی دم می‌زنند، و جنبش را به‌دنبال‌هروی از این یا آن بخش حاکمیت می‌کشانند. خرده‌بورژوازی یکی از کانون‌های اصلی خطر برای جنبش کارگری است. این خطر به‌ویژه زمانی جدی می‌شود که بخش‌های وسیعی از خرده‌بورژوازی به صفوف طبقه‌ی کارگر رانده شوند. کارگران ما که عمدتاً منشا دهقانی و یا

۲- "اختلافات در جنبش کارگری اروپا" کلیات جلد ۱۶- ص ۳۵۰

۳- "فرمیسم در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه" کلیات جلد ۱۷

خرده‌بورژوائی شهری دارند، هنوز به‌طور کامل فرهنگ و خصوصیات کارگری را کسب نکرده‌اند، به‌خصوص باید این واقعیت را در نظر گرفت که بخش عظیمی از کارگران ایران نه پرولتاریای صنعتی بلکه کارگرانی هستند که اکثراً در بخش خدمات و یا کارگاه‌های کوچک و به‌طور پراکنده مشغول به کارند. بنابر این هنوز فرهنگ کارگری در بین کارگران ما ضعیف است و ذهنیت خرده‌بورژوائی آنها به‌طور کلی درهم نشکسته است. این مسئله نیز امکان بروز انحرافات متعدد را دو چندان می‌کند.

گذشته از وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه به‌طور کلی، شرایط اجتماعی و سیاسی پس از قیام تاثیر خود را در قلمرو تئوری و تاکتیک سازمان‌های کمونیستی برجای گذاشته است. جنبشی که در غیاب صف مستقل طبقه‌ی کارگر و یک سازمان نیرومند کمونیستی پدید آمد، جنبشی که اساساً توده‌های خرده‌بورژوا فعال‌ترین نیروهای آن را تشکیل می‌دادند و رهبری آن را در اختیار داشتند و جو خرده‌بورژوائی که سراسر جامعه را فرا گرفت، تاثیر خود را بر جنبش ضعیف کمونیستی برجای گذارد و انحراف به‌راست را به‌ویژه در درون سازمان تشدید کرد. این مسئله به‌ویژه هنگامی شدت می‌یابد که همراه با قیام، بخش‌های وسیعی از روشنفکران خرده‌بورژوا به امید پیروزی‌های نخستین به سازمان پیوستند، اما هر چه شرایط سخت‌تر می‌شود گرایش‌ها راست و محافظه‌کارانه‌ی آنها بیش از پیش خود را نشان می‌دهد. تجلی این نوسانات را در قلمرو تئوری و تاکتیک می‌توان به‌خوبی در شیوه‌ی برخورد به گذشته سازمان، در تغییرات لحظه‌ای تحلیل‌ها و تاکتیک‌ها در جهت انحراف به‌راست و در شیوه‌های پاسیفیستی، اکونومیستی و تلاش‌های شبانه روزی برای مذاکره و سازش با حاکمیت کنونی یافت. اما برای پی بردن به‌علل انحرافات آنچه که گفته شد کافی نیست. باید به تاکتیک‌های طبقات حاکم در شرایط مختلف نیز نظر داشت. این تاکتیک‌ها که یکی از پایه‌های تعیین‌کننده اتخاذ تاکتیک‌ها از جانب ما در شرایط مختلف است، می‌تواند به بروز انحرافات چپ و راست منجر گردد. این که تغییر تاکتیک‌های طبقات حاکم تا چه حد می‌تواند منجر به انحراف در جنبش کمونیستی گردد، بهتر از هر جای دیگر در جامعه‌ی خود ما قابل بررسی است و نمونه‌های کافی موجود است. در گذشته تاکتیک سرکوب و اختناق و توسل به‌شیوه‌ی قهرآمیز حکومتی از جانب طبقه‌ی حاکم یکی از عواملی بود که چپ روی را در جنبش پدید آورد و ما تجلی آن را در پر بها دادن به نقش دیکتاتوری، کم بها دادن به وضعیت عینی موجود، محوری دانستن تاکتیک مسلحانه در طول تمام پروسه و... دیدیم و امروز نیز تغییر تاکتیک‌های هیات حاکمه که در پاره‌ای موارد تلاش می‌کند به شیوه‌های به‌اصطلاح لیبرالی، سازمان‌های کمونیستی را به دنبال خود بکشند، انحراف به راست را پدید آورده است. لنین در مورد تغییر تاکتیک‌های

بورژوازی و تاثیر آن بر انحرافات درون جنبش کارگری می‌نویسد: «سرانجام یک علت بسیار مهم اختلافات درون جنبش کارگری در تغییر تاکتیک‌های طبقات حاکمه به‌طور اعم و بورژوازی به‌طور اخص قرار دارد... واقعیت این است که در هر کشوری بورژوازی ضرورتاً دو سیستم حکومتی، دو روش مبارزه به‌خاطر حفظ منافع و سلطه‌ی خود به‌کار می‌گیرد و این دو روش گاهی جایگزین یکدیگر می‌شوند و گاهی به نسبت‌های مختلف در هم بافته می‌شوند، اولین این دو روش قهر و زور است ... دومین روش لیبرالیسم است.»^۴

لنین سپس نتیجه می‌گیرد که یک جهت تغییر تاکتیک‌های بورژوازی می‌تواند به آنارشیسم در جنبش کارگری و جهت دیگر آن به رفرمیسم ختم شود. حال می‌توان فهمید که چگونه تغییر تاکتیک‌های بورژوازی عمل می‌کنند که عده‌ای از دولت دمکراتیک ملی سخن گویند، به یک دوران آزادی و دمکراسی دل خوش کنند و تسلیم‌طلبی و سازش‌کاری را تا آنجا پیش می‌برند که افتضاح نامه به بازرگان تا حد آستان‌بوسی بورژوازی "لیبرال" کامل‌ترین نمونه‌ی آن‌ست. همان گرایش‌هایی که امروز به‌گونه‌ای دیگر عمل می‌کند. حال اگر به آنچه که در مورد زمینه‌های عینی بروز انحرافات گفته‌ایم، عدم پیوند ارگانیک بین سازمان‌های کمونیستی و طبقه‌ی کارگر را بیافزاییم و به کمیت وسیع روشنفکران در درون سازمان‌های کمونیستی و پائین بودن سطح دانش مارکسیستی و تجربه‌ی مبارزاتی توجه داشته باشیم، به‌نظر می‌رسد که زمینه‌های عینی بروز و رشد انحرافات را به‌طور کلی بازگو کرده باشیم. اما در این میان گستردگی خرده‌بورژوازی و خصوصیات محافظه‌کارانه‌ی آن، نقش روشنفکران در جنبش کمونیستی، چپ‌روی‌های گذشته سازمان، تغییر تاکتیک‌های طبقه‌ی حاکم که باعث شده بود در آغاز عده‌ای به امید پیروزی‌های اولیه به سازمان‌های کمونیستی به‌پیوندند و نیز ریشه‌های تاریخی اپورتونیسم راست که به‌مثابه یک جریان راست سیستم شده در جنبش کمونیستی در شرایط کنونی زمینه‌ی مناسب عملکرد پیدا کرده است، از جمله عواملی هستند که راست‌روی را تشدید کرده‌اند و زمینه‌های رشد آن هستند. ما اکنون سعی می‌کنیم که با توجه به عمده بودن خطر اپورتونیسم راست، نمودهای آن را در درون سازمان نشان دهیم. نظری کوتاه به فعالیت‌های سازمان پس از قیام به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های اپورتونیستی در تاکتیک‌ها، برنامه و تشکیلات تجلی یافته است. اساساً در این مدت سازمان فاقد هر گونه استراتژی و هدف مشخص بوده است و در نتیجه فعالیت‌ها و تاکتیک‌ها غالباً بی‌معنا و بی‌جهت از کار درآمده است. سیاست‌های اعمال شده در این مدت کاملاً جنبه‌ی پراگماتیستی داشته‌اند. از آنجائی که هدف مشخص در برابر خود

^۴ - "اختلافات در جنبش کارگری اروپا" لنین

قرار نداده‌ایم، اصلاً نمی‌دانیم که چه می‌کنیم. برای چه حرکت می‌کنیم، در کجا باید بیشترین نیروهای خود را متمرکز کنیم، هدف ما از انجام فلان کار چیست؟ در همه جا هستیم، اما در واقع امر در هیچ کجا نیستیم. خرده‌کاری بی‌حد و حصری بر سازمان حاکم شده است و خلاصه کلام: جنبش همه چیز شده است و هدف هیچ چیز. در زمینه‌ی فعالیت‌های کارگری اغلب سیاست‌های اکونومیستی دنبال شده است و این سیاست از همان فردای قیام آغاز شد. در فردای قیام که هنوز تفنگ بر دوش کارگران بود، رفقای ما آنان را از عرض‌های مبارزه‌ی سیاسی به مبارزه‌ی اقتصادی دعوت کردند و از آنها خواستند که به فعالیت‌های سندیکائی بپردازند و در آن بحبوحه شعار "پیش به سوی تشکیل سندیکا" را سردادند. گویا قصد رفقا این بود که با عمده کردن مبارزه اقتصادی، مبارزه‌ی طبقه کارگر را تعمیق بخشند!! البته بگذریم از اینکه کارگران چندان توجهی به تمایلات اکونومیستی رفقای ما نکردند. در زمینه تشکل، سازماندهی و ارتقا آگاهی طبقه کارگر نیز با برنامه‌ی مشخصی حرکت نکرده‌ایم و اکنون نیز بی‌برنامه‌گی در این زمینه حاکم است. آیا آنچه که در زمینه‌ی فعالیت‌های کارگری صورت گرفته تجلی اپورتونیستی‌ترین سیاست کارگری محسوب نمی‌شود؟ و آیا این اکونومیسم در ناب‌ترین شکل آن نیست؟ در زمینه‌ی سیاست عمومی سازمان نیز ما شاهد چه زیگزاگ‌هایی که نبوده‌ایم؟ از نامه به بازرگان که دولت او را یک دولت ملی قلمداد می‌کند و سیاست‌های سازمان بر آن اساس تنظیم می‌شود، گرفته تا امروز که حاکمیت عمدتاً خرده‌بورژوائی شده است! سیاست دنباله‌روی از این جناح با آن جناح هیات حاکمه توصیه شده و به مرحله‌ی عمل در آمده است.

اعلامیه‌ها، موضع‌گیری‌های و تحلیل‌ها در این مدت نه همراه با یک یا دو اشتباه، بلکه به‌صورت اشتباهات سیستم شده در آمده است. (نامه به بازرگان، بیانیه‌ی ۸ تیر، بیانیه‌ی کردستان، اعلامیه‌ی سفارت که جمع‌آوری شد و ...) آیا باز هم می‌توان بر آنها نام اشتباه گذاشت، یا اینکه باید مشخصاً آن را سیاست انحرافی اپورتونیستی قلمداد کرد؟ سیاست ما نسبت به خلق‌ها نیز از سیاست‌های دیگر سازمان جدا نبوده است. مسئله کردستان یک نمونه‌ی کامل است. ما همیشه شعار داده بودیم که "تا پای جان در کنار خلق‌ها خواهیم بود." اما هنگامی که جنگ کردستان آغاز شد چه کردیم؟ در سنج رفقای که قول داده بودند در سخت‌ترین شرایط دوش به‌دوش توده‌ها مبارزه کنند، با آغاز جنگ، توده‌ها را به امان خدا رها کردند و به این استدلال متوسل شدند که ما ترسیدیم جدا از توده عمل کرده باشیم و به این علت بود که آنها را در برابر نیروهای سرکوب‌گر رها کردیم و شلیک نکردیم. البته رفیق مسئول آنجا، بعداً با انتقاد از خود ریشه‌های مسئله را شکافت و نشان داد که چگونه شیوه‌ی برخورد با گذشته‌ی سازمان در جهت انحراف به راست تاثیر گذاشته است. اما

به اعتقاد ما ریشه‌ی این مسئله را نمی‌توان جدا از کل سازمان و انحراف به راست آن توضیح داد. این سیاست عمومی سازمان بود که در آنجا چنین تجلی می‌یافت. زیرا که ما شاهد بودیم در مناطق دیگر که رفقای ما از آمادگی و شناخت لازم نیز برخوردار بودند، نتوانستند به موقع وارد عمل شوند. آیا آنهایی که با مسئله بسیار مهمی نظیر کردستان، که شکست یا پیروزی آن می‌تواند تاثیرات همه جانبه‌ای در امر آگاه کردن توده‌ها، بسیج طبقه‌ی کارگر، امکانات دمکراتیک، حیثیت و اعتبار سازمان و تعمیق مبارزات توده‌های مردم داشته باشد، موضع جیونانه اتخاذ می‌کنند و به بهانه‌های مختلف از گرفتن تصمیم قاطع در این مورد خودداری می‌کنند، نمایندگان همان گرایش اپورتونیستی راست نیستند که در جهت سیاست سازش طبقاتی و بند و بست با هیات حاکمه تلاش می‌کنند؟ ما حتی در پلنوم نیز در برخورد به این مسئله با دو دیدگاه روبرو بودیم: یکی دیدگاه اصولی که موضع‌گیری صریح، روشن و پرولتری را مطرح می‌کرد و دیدگاه دوم که دنباله‌روی از حوادث، موضع‌گیری مبهم و غیر اصولی را مطرح می‌کرد. در حالی که دیدگاه نخست حرکت آگاهانه را مطرح می‌کرد، دیدگاه دوم دنباله‌روی از حوادث را توصیه می‌کرد. این دیدگاه همیشه در درون سازمان دنباله‌روی از حوادث و سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی را تبلیغ می‌کند. این دیدگاه سعی می‌کند بی‌عملی و تمایلات اپورتونیستی، جبن و بزدلی خود را در زیر پوشش الفاظ و عبارات گول زننده و به‌نام دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر به‌پوشاند. آیا این همان گرایش اپورتونیستی نیست که در درگیری‌های فروردین ماه گنبد نیز صحبت از این می‌کرد که ما به کلی آنجا را ترک کنیم و یا به بهانه‌ی دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر آنچنان به‌مبارزه‌ی خلق عرب بی‌توجهی می‌شود که ارتجاع عرب رهبری خود را بر توده‌های عرب تثبیت می‌کند و حرکات کور آنها ضرباتی سخت به جنبش آنها وارد می‌آورد. این همان دیدگاهی است که علیرغم اینکه می‌کوشد خود را به عنوان مدافع طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی راستین! پرولتری جا بزند، در همه جا طبقه‌ی کارگر را به دنباله‌روی از بورژوازی ترغیب می‌کند، از اجرای سیاست مستقل پرولتری طفره می‌رود و در پی آنست که دولت بورژوائی لطفی بکند و حق حیات علنی به او عنایت کند.

بنابر این بی‌جهت نیست که حاکمیت در یک چرخش، عمدتاً خرده‌بورژوائی می‌شود، و فلان شخصیتی که تا دیروز لیبرال بود امروز که به ریاست جمهوری می‌رسد، خرده‌بورژوا می‌شود. دگم‌های روحانیت به نفع خرده‌بورژوازی می‌شکند و غیره و غیره. این گرایش حتی در جهت تحمیل توده‌ها به بورژوازی کمک می‌کند. این گرایش مسئولیت سراسری سازمان را بهانه و توجیه بی‌عملی خود قرار می‌دهد و در نهایت به توده‌ها و طبقه‌ی کارگر خیانت می‌کنند.

اما در زمینه‌ی تشکیلاتی نیز وضعیت بهتر از این نیست. تا حدی که در پاره‌های موارد شاهد آنارشی تشکیلاتی هستیم. پاره‌ای از مسئولین از استقلال و خودمختاری برخوردارند، سیاست‌هایی را که خود درست تشخیص می‌دهند، پیش می‌برند و ضوابط تشکیلاتی را به میل خود تعیین می‌کنند. ارتباط ارگانیکی بین بخش‌های مختلف و سیاست‌های شاخه‌های مختلف وجود ندارد. عضوگیری‌ها بر پایه‌ی ضوابط دقیقی نیست. معلوم نیست تعیین مسئولیت‌ها بر چه اساس صورت می‌گیرد و چه معیارهایی مورد توجه قرار می‌گیرد. مرکزیت سازمان، سانترالیسم بوروکراتیک را جایگزین سانترالیسم دمکراتیک کرده است، بدون رعایت دمکراتیسم سازمانی خود سرانه تصمیم می‌گیرد، عمل می‌کند و سازمان را بهر کجا که خواست می‌کشاند.

اصل انتقاد و انتقاد از خود تا حد زیادی از سازمان رخت بر بسته است. اشتباهات غالباً بدون انتقاد از خود مسکوت می‌ماند و از آن رد می‌شوند. مسائل درونی سازمان به بیرون تشکیلات منتقل می‌شود. برای اولین بار، در طول حیات سازمان پلنوم وسیعی تشکیل می‌شود که دو تصمیم تاریخی می‌گیرد و هر دو اشتباه از کار در می‌آید. اگر چه تا حد زیادی رفقا به این اشتباهات پی برده‌اند، اما هنوز حاضر نیستند به آن اعتراف کنند و تنها به توجیه و تفسیر اشتباهات خود می‌پردازند و هنگامی که این مسئله مطرح می‌شود که باید ریشه‌های این مسئله را پیدا کرد، آنهایی که به‌سادگی حاضر نیستند به این مسئله تن دهند، به شیوه‌های غیر اصولی متوسل می‌شوند، حقایق را وارونه می‌کنند، و آن را در درون تشکیلات و حتی بیرون از تشکیلات تا سطح دانشجویان پیشگام و سازمان‌های دیگر شایع می‌کنند. اتهام می‌زنند، بدگویی می‌کنند و خلاصه به زشت‌ترین شیوه‌هایی متوسل می‌شوند که شایسته‌ی یک مارکسیست - لنینیست و اخلاق انقلابی نیست.

آیا نباید از این وضعیت که امروز بر سازمان حاکم شده است نگران بود؟ آیا نباید از اینکه این گرایش اپورتونیستی در نهایت، سازمان، طبقه‌ی کارگر و خلق را به یک شکست استراتژیک بکشاند نگران بود؟

و جالب است که همین گرایش راست با جار و جنجال و هیاهو می‌کوشد "گرایش نوین" را پرولتری! جا بزند. از اصول سخن به میان می‌آورد و تزه‌های اصولی نیز صادر می‌کنند. اما این اولین بار نیست که "اصولیت" کذائی! از درون سازمان سر بلند می‌کند. نخستین بار بیگوند، پرچمدار این "اصولیت ناب" می‌شود و تزه‌های او را بقایای حزب توده به مثابه گرایش‌های تازه و مثبت در سازمان ارزیابی کردند. همچنان که امروز نیز حزب توده گرایش نوین سازمان را مثبت ارزیابی می‌کنند. بهر حال از آنجائی که امروز نیز بعضی از رفقا مجدداً در حال بازسازی این نمایش کهنه‌اند، ما لازم می‌دانیم که بر روی این مسئله کمی مکث کنیم و آنچه را که در پلنوم و پس از آن پیش

آمد بازگو کنیم. برای آنکه به نمایش کنونی بپردازیم، نگاهی به نمایش کهنه بیندازیم:

بیگوند نیز همانند "اصولیون" کنونی ما از بازگشت به اصول آغاز کرد و هنگامی که سازمان زیر سخت‌ترین ضربات پلیسی قرار گرفته بود و یکی از دشوارترین دوران‌های زندگی‌اش را می‌گذارند، آن را به بازگشت به اصول فرا خواند. او با مسئله "اصول" آنچنان اصولی برخورد کرد که نه تنها اصولاً تاکتیک محوری را رد کرد، بلکه خواهان "تئوری ناب"، "اصولیت ناب" و "پراتیک ناب" شد. جزئی گفته بود که «در جا زدن در مرحله‌ی شناخت، هراس از عمل و غرق شدن در مسائل استراتژیک صرف، ما را به محافظه‌کاری که از ویژگی‌های اپورتونیزم است می‌کشاند.»^۵ بیگوند با انتقاد بر این گفتار جزئی، این تز اصولی را صادر می‌کند که پیش از آنکه تئوری کامل شده باشد، اگر دست به عمل زنی چه بسا خرده‌بورژوائی درآیی که از فرط بدبختی دست به جنون می‌زند. بدین‌سان اول تئوری شسته و رفته، کامل و ناب، دوم پراتیک، آن هم ناب. درست که بنگریم، در می‌یابیم که انتقاد به جزئی تا انتقاد به لنینیزم بسط یافته است. لنین گفته است: «من با تکیه بر روی ضرورت، اهمیت و گستردگی عظیم فعالیت سوسیال دمکرات‌ها به هیچ روی نمی‌خواهم بگویم که این فعالیت نسبت به فعالیت پراتیک در جای اول قرار دارد و به‌طریق اولی نمی‌خواهم بگویم که فعالیت دوم تا پایان فعالیت اول به تعویق افتد. چنین نتیجه‌ای را تنها ستایشگران اسلوب سوژکتیو در جامعه‌شناسی یا پیروان سوسیالیسم تخیلی می‌توانند بگیرند. بر عکس آنچه حتماً در جای اول قرار داده می‌شود همیشه فعالیت پراتیک (در زمینه‌ی تبلیغ و ترویج) است.»^۶

بدین‌سان آنکه تئوری و پراتیک را به شیوه‌ی دیالکتیکی پیوند می‌زند نیست که از فرط بدبختی دست به جنون می‌زند، بلکه پیروان تئوری ناب‌اند که از فرط بدبختی باید خود را در پیشگاه بورژوازی قربانی کنند. برآستی اگر لنین زنده بود و به این لنینیزم‌های اصولی برخورد می‌کرد (همچون مارکس در برخورد با مارکسیست‌های نادان) می‌گفت: من یک لنینیزم‌گرا نیستم.

نمایش کنونی این "اصولیت"، پلنوم سازمان بود. هنگامی که جامعه در یک بحران عظیم به سر می‌برد و در هر گوشه نبردی در گرفته است، هنگامی که بحران انقلابی در کردستان به سطح یک جنگ داخلی ارتقاء می‌یافت و ما می‌بایستی بی‌هیچ تردیدی به‌طور علنی در جنگ عادلانه‌ی خلق کرد شرکت کنیم، رفقا مطرح کردند که نه تنها شرکت علنی در جنگ نادرست است، بلکه

^۵ - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود. ص ۴

^۶ - لنین - دوستان خلق کیانند - بخش ۳.

فعلاً باید از طرق "اصولیت" بر بحران ایدئولوژیک فائق آمد و به بازشناسی اصول پرداخت. "اصولیت ناب" تا به آنجا پیش رفت که رفیقی مطرح می‌کرد «اول باید روی مقولات عام حتماً توافق کنیم، بعد حرکت کنیم.»^۷ مبارزه‌ی ایدئولوژیک در اتاق‌های در بسته و توافق بر سر مقولات عام!! بدون تدوین تئوری و ارائه تاکتیک و برنامه!! براستی که "اصولیت" این رفقا برابر است با "اصولیت" بیگوند به توان سه. برای آن که بی‌پایه سخن نگفته باشیم، جمع بندی گفته‌های رفقای "اصولی"!! پلنوم را می‌آوریم:

«مضمون عمده‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک، مبارزه با اپورتونیزم و اشکال مختلف آن از طریق بازشناسی اصول می‌باشد. این مبارزه از بازشناسی اصول و شناخت انحرافات اصولی مادی گذشته آغاز می‌شود و به تدوین برنامه و تاکتیک‌ها منتهی می‌شود. باید زمان، مشخص و معین شود و در این زمان کل سازمان برپایه‌ی اصول مشخص شده به وسیله‌ی ارگان رهبری مبارزه‌ی ایدئولوژیک به بازشناسی اصول و نقد اصول گذشته به‌پردازد.»^۸ البته ما در پلنوم با تاکید بر وحدت تئوری و پراتیک و با حرکت از این اصل که در شرایط کنونی مبارزه‌ی ایدئولوژیک باید حول مبرم‌ترین مسائل جنبش کمونیستی صورت گیرد، کشاندن کل سازمان را به بازشناسی "اصول" (البته "اصول" مورد نظر گرایش اپورتونیستی راست و نه اصول انقلابی مارکسیسم – لنینیسم) به هنگامی که جنگ طبقاتی یکی از دوره‌های حاد خود را می‌گذراند رد کردیم و آن را بیان دیگری از انحلال‌طلبی دانستیم. ما با توجه به گفتار لنین مبنی بر اینکه «انحلال‌طلبی به‌وسیله‌ی یک رشته ارتداد مسلکی، روی بر تافتن از برنامه و تاکتیک و با اپورتونیزم مربوط است.»^۹ رد نمودن سازماندهی مبارزه‌ی ایدئولوژیک حول مبرم‌ترین مسائل جنبش در جهت تدوین برنامه و تاکتیک را انحلال‌طلبی ارزیابی کردیم و امروز نیز به این رفقا یادآوری می‌کنم که اگر مراد از اصول همان "تئوری ناب" است که برای در اختیار گرفتنش باید "زمانی معین" مقرر گردد، پس سخن مارکس به اصولیون سوسیال دمکراسی آن زمان (مانند "تسوکونفت" "لوگزشافت" ...) را به این رفقا نیز خاطر نشان می‌سازیم: «سازمان ما می‌تواند از عناصر تحصیل‌کرده و اصولی‌ای مانند شما که اصل راهنمای شان بازشناسی آن چه می‌باشد که خود یاد نگرفته‌اند، صرف نظر کند.»^{۱۰} و واقعیات موجود نیز به رفقای که درکی درست از وضعیت موجود، صف‌بندی و موضع نیروها در پلنوم نداشتند و کور

^۷ - اسناد پلنوم.

^۸ - اسناد پلنوم.

^۹ - لنین - مسائل مورد مشاجره.

^{۱۰} - مارکس و انگلس - استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی، برخی آثار - جلد ۱ - ص ۷۷

به دنبال حوادث حرکت کردند، درس آموزنده‌ای داد. امروز بسیاری از رفقای سازمان پی برده‌اند که تا چه حد تصمیم‌گیری‌ها نادرست بود و چه کسانی از موضع پرولتری حرکت می‌کردند. اما سردم داران "اصولیت" از همان فردای پلنوم به اهداف خود رسیدند. اصول آنها هم اکنون نیز در حال تحقق یافتن است. شگفت‌آور نیست هنگامی که توده‌های قهرمان کرد، نیروهای سرکوب ضد خلق را پس می‌رانند، رفقای ما به جای آن که خلق کرد را ستایش کنند به ارتجاع حاکم درود می‌فرستند (بیانی‌هی راهپیمایی آبان ماه) و هنگامی که به مدّاحی حاکمیت عمدتاً خرده‌بورژوازی! می‌پردازند، خلق ترکمن سرکوب می‌شود. چرا که "اصول" مورد نظر آنها چنین حکم می‌کند. ستایش از خط امام، ستایش از پیام تاریخی امام، حمایت بی دریغ از "خرده‌بورژوازی"، پذیرش راه رشد غیرسرمایه‌داری تکامل، و گذار مسالمت‌آمیز (نقد راه‌کارگر) ... این‌ها همه همان اصولی است که بیش از پیش به اصولیت حزب توده نزدیک می‌شوند. اما با جار و جنجال به‌نام خط اصولی و پرولتری در سازمان عرضه می‌شود. ما در اینجا آنچه را که "مردم" ارگان حزب توده در تاریخ پانزده دی ماه ۵۸ در مورد سازمان نوشته است نقل می‌کنیم و قضاوت در مورد آن را به عهده‌ی رفقای سازمان می‌گذاریم:

«آیا چریک‌های فدائی با تحمیل این جدال‌ها و بر جسته کردن جزئیات و فرعیات کاملاً حاشیه‌ای و بی‌موقع می‌خواهند، تغییر مشی خود را در جهت اصولی که حزب توده‌ی ایران مروج و مدافع آن است مستور نگه‌دارند؟! آیا می‌خواهند از ضرورت توضیح و تشریح دلایل تغییر دیدگاه‌های خود، علل ریشه‌ای موضع‌گیری‌های جدید شانه خالی کنند؟! آیا می‌خواهند انتقاد از راه و روشی را که اینک مهر بطلان بر آن می‌زنند مسکوت بگذارند؟! آیا از بیم عکس‌العمل جناح‌های افراطی نظیر گروه اشرف دهقانی یا طرفداران راه‌فدائی و پرخاشجویان مبهوت "خط چهارم" گرایش خود را به‌سوی موضعی که به خطوط تحلیل حزب توده‌ی ایران بالنسبه نزدیک است با فحاشی و تشدید حمله به آن موجه و یا به گمان خود قابل اغماص جلوه دهند؟! آیا ترس و نگرانی از "انقلابی‌گرایان دو آتشفشان" آن قدر عمیق است که موضع‌گیری اصولی صراحت فدائیان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و آنها را به محافظه‌کاری و به‌اصطلاح سیاست بازی می‌کشد؟...»

حال روشن می‌شود آنهایی که در پلنوم از خطر چپ در درون سامان دم می‌زدند نمایندگان همان گرایش انحرافی راست هستند که می‌کوشند بنام مارکسیسم - لنینیسم و طبقه‌ی کارگر اپورتونیزم بی‌کرانی را در درون سازمان رسوخ دهند، و بی‌جهت نیست که در پلنوم خرده‌بورژوازی بودن گذشته‌ی سازمان و پرولتری بودن امروز آن مطرح می‌شود. گذشته‌ی سازمان اساساً خرده‌بورژوائی با جهان‌بینی اساساً ایده‌آلیستی و گرایش اپورتونیستی جدید بنام

خط پرولتاری با جهان بینی ماتریالیستی دیالکتیکی ارزیابی می شود. نبرد با بورژوازی و رژیم نظامی - فاشیستی شاه در تاریکترین دوران تاریخ نوین ایران رد می شود تا دنباله روی از طبقات حاکم و حاکمیت طبقاتی پذیرفته شود. اولی به عنوان سیاست خرده بورژوائی رد می شود تا دومی به عنوان سیاست پرولتاری جا زده شود. اولی غیر اصولی دانسته می شود تا دومی اصولی باز شناخته شود.

از گفتار خود نتیجه می گیریم که گرایش اپورتونیستی راست از موضع حمله به گذشته ی سازمان و بزرگ کردن و غیر واقعی جلوه دادن اشتباهات گذشته سعی می کند ماهیت واقعی خود را بپوشاند. این گرایش مدام از مارکسیسم - لنینیسم و طبقه کارگر نیز دم می زند. اما می دانیم که اپورتونیست ها برای پیشبرد نظریات انحرافی خود، همیشه از این شیوه استفاده می کنند. اپورتونیست ها به نام دفاع از منافع طبقه کارگر به آن خیانت می کنند و حتی به نوشته های مارکس، انگلس و لنین نیز متوسل می شوند تا مخالفین خود را آنارشیست، ماجراجو و چپرو بخوانند. آیا کائوتسکی، پلخائف و شرکای دیگر آنها لنین را ژاکوبینیست، آنارشیست و ماجراجو نمی خواندند؟! آیا آنها به نام دفاع از منافع طبقه ی کارگر به آن خیانت نکردند؟! آیا تا کنون جنبش کمونیستی در این زمینه به ما درس های گران بهائی نداده است؟! آن چه که ما امروز از آن به عنوان خطر جدی راست نام می بریم هرگز نمی تواند توجیهی برای پوشاندن اشتباهات و انحرافات گذشته و سر پوش گذاردن بر آن باشد. مبارزه باید علیه هر گونه انحرافی از م. ل ادامه یابد. اما به دلایلی که ذکر شد، انحراف به راست را خطر عمده ای می دانیم که اینک جنبش کمونیستی را تهدید می کند. بنابراین این باید آن را در هر کجا و با هر نامی که باشد بی رحمانه مورد حمله قرار داد و افشا کرد. این وظیفه را رفقای ما در درون سازمان باید بیش از همه احساس کنند.

رفقا! با موقعیتی که سازمان در سطح جنبش بدست آورده است و تجربه ای که از حزب توده به طور زنده در برابر ماست، نباید اجازه داد که سازمان ما نیز به سرنوشت حزب توده گرفتار شود. بنابراین این ما نیز به سهم خود لازم دانستیم که در این وضعیت بحرانی (هم بحران جامعه و هم بحران سازمان) در مقابل خطر موجود هشدار دهیم و با دامن زدن به مبارزه ی ایدئولوژیک، خط مرز خود را مشخصاً ترسیم کنیم و در جهت افشاء و نابودی انحراف به راست درون سازمان بکوشیم. ممکن است رفقا بر ما خرده بگیرند که بیش از حد صریح برخورد کرده ایم. اما گذشته از اینکه هر کمونیست موظف است در مورد اصول اعتقادی خود صریح باشد و در مقابل انحراف کمترین اغمازی نکند، از آن جایی که آن چه ما امروز می گوئیم در آینده مورد قضاوت توده ها

قرار خواهد گرفت، لازم دانستیم که هر چه صریح‌تر و روشن‌تر مسائل را مطرح کنیم.

ایمان کمونیستی، ایمان به طبقه‌ی کارگر حکم می‌کند که به‌ویژه رفقای صادق سازمان با خطر راست برخوردی جدی کنید و با مبارزه‌ای پی‌گیر و بی‌امان ریشه‌ی انحراف را از درون سازمان پر کنند. باید در نظر داشت آن چه که ما امروز در درون سازمان با آن روبرو هستیم یک گرایش انحرافی است، انحرافی که هنوز جا نیفتاده و یک گرایش تمام و کامل نیست. اما فردا دیگر یک گرایش نیست. امروز مبارزه با آن آسان‌تر است. اما فردا به این آسانی نیست.

۱۳۵۸/۱۱/۲۹

دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه

۱ - اعمال قهر انقلابی و اشکال مبارزه مسلحانه:

از آن جایی که مسئله اعمال قهر انقلابی، قیام‌های عمومی توده‌ای، جنگ درازمدت توده‌ای، مبارزات چریکی، تبلیغ مسلحانه و خلاصه اشکال مختلف مبارزه مسلحانه در معرض برداشت‌های مختلف قرار گرفته و اختلافات گوناگونی را برانگیخته است، لازم می‌دانیم که هر چند به طور مختصر این مسایل را از دیدگاه تاریخی و تجربیات جهانی مورد بررسی قرار دهیم تا به اختلافات موجود بر سر تبلیغ مسلحانه در ایران بپردازیم.

قهر سیاسی، محصول تکامل جامعه‌ی بشری در مرحله‌ای خاص است. هر مرحله از رشد اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری مناسبات و اشکال تسلط ویژه‌ای را به همراه داشته است و در همین رابطه است که می‌توان تسلط گروهی از انسان‌ها را بر گروهی دیگر و چگونگی آن را در هر مرحله‌ای توضیح داد. هنگامی که تکامل ابزار تولید این امکان را پدید آورد که بخشی از جامعه به خرج بخشی دیگر زیست کند، هنگامی که تکامل اقتصادی جامعه‌ی بشری به مرحله‌ای رسید که مالکیت خصوصی پدید آمد و جامعه به طبقات متخاصم تقسیم شد، نیاز به ارگانی پدید آمد که اقلیت استثمارگر جامعه از طریق آن موقعیت خود را حفظ کند. این ارگان، دولت است. دولت به طور سیستماتیک به قهر و زور علیه توده‌های تحت ستم متوسل می‌شود تا آن‌ها را در انقیاد نگاه دارد و اراده‌ی اقلیت را بر اکثریت تحمیل کند. به قول انگلس، کارکرد دولت در جامعه‌ی طبقاتی این است که "با توسل به قهر، شرایط وجودی و تسلط طبقه‌ی حاکم را در برابر طبقات محکوم حفظ کند." به هر حال، طبقات فرودست نه به دلخواه، بل به اجبار، ستم و بهره‌کشی را پذیرا شدند. این اجبار در تاریخ اشکال گوناگون داشته است، لیکن تبلور آن همیشه در شکل مشخصی از اعمال اتوریتیه‌ی اجتماعی از طریق ارگان‌های خاص هر مرحله‌ی تاریخی بوده است و این امر خود بر اساس ضرورتی ناشی از تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع بشری استوار بوده است. یعنی در نهایت و اساساً از یک عملکرد اقتصادی - اجتماعی ناشی شده است. شکل‌گیری طبقات و تملک محصول کار دیگران، شکاف بین انسان‌ها را هر چه عمیق‌تر ساخت و ستیز بی‌امان طبقات، تداوم تاریخ جوامع بشری گشت و تا زمانی که چنین شکافی در هر جامعه‌ای موجود باشد، این ستیز با شدتی هر چه بیش‌تر تداوم خواهد یافت. باری، طبقات حاکم و استثمارگر به موازات تحولات اجتماعی،

ابزار سرکوب خود را تکامل بخشیدند و بر تجربیات خود افزودند و همان گونه که ابزار انسان تکامل یافت و مناسبات اجتماعی جدیدی جای مناسبات کهنه را گرفت، ابزار اعمال قهر نیز تکامل یافت تا به آن جا که امروز در کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته به آنها یک دستگاه تمام عیار و کامل زور و فشار پیشرفته به وجود آمده است. بنابراین در تمام جوامع طبقاتی، این دستگاه اعمال قهر و اعمال فشار فیزیکی وجود داشته و اگر چه روش‌های اعمال قهر در طی تاریخ تغییر کرده است، اما مادام که جامعه طبقاتی وجود داشته باشد، اعمال قهر سیاسی نیز وجود خواهد داشت.

این قهر یعنی قهری که توسط استثمارگران، این اقلیت جامعه، علیه اکثریت توده‌های مردم و در جهت به انقیاد کشاندن آنها و سد کردن پیشرفت و تکامل تاریخی صورت می‌گیرد، قهری ضد انقلابی است. اما اعمال قهر یک جانبه نیست. همان گونه که قهر سیاسی از سوی طبقات استثمارگر اعمال می‌گردد، از سوی طبقات فرودست نیز اعمال می‌شود، توده‌های تحت ستم برای رهایی از یوغ ستم، استثمار و بندگی، برای در هم کوبیدن قید و بندهایی که مانعی بر سر راه تکامل تاریخ است، برای مقابله با قهر ضد انقلابی، به قهر انقلابی متوسل می‌شوند.

"این که قهر نقش دیگری هم در تاریخ بازی می‌کند، یعنی نقش انقلابی، و این که قهر به اصطلاح مارکس قابله‌ی هر جامعه‌ی قدیمی است که آستن جامعه‌ی جدید است و این که قهر کارافزاریست که به وسیله‌ی آن حرکت اجتماعی راه خود را باز می‌کند و اشکال سیاسی متحجر و از کار افتاده را در هم می‌شکند..."^{۱۱} بیانگر نقش انقلابی قهر در جهت تغییر و تحولات اجتماعی است. تاریخ تمام جوامع طبقاتی و تاریخ تمام انقلابات نشان داده است که طبقات تحت ستم برای رهایی از یوغ ستم و قهر ضد انقلابی، برای زایاندن جامعه‌ی نوین، به قهر انقلابی متوسل شده‌اند. و این جاست که به قول لنین "مسایل بزرگ تاریخ را تنها با قهر می‌توان حل کرد."^{۱۲}

شورش‌های بردگان، طغیان‌های دهقانان و قیام‌های کارگران، بیانگر اعمال قهر انقلابی توده‌هاست. بنابراین اگر قهر ضد انقلابی آسیبی جدی به نیروهای بالنده‌ی جامعه وارد می‌آورد، قهر انقلابی آنان را شکوفان می‌سازد. اگر قهر ضد انقلابی سدی در مقابل رشد نیروهای مولده است، قهر انقلابی به عنوان راهکشی این رشد عمل کرده است.

باری، باید در نظر داشت که قهر تنها به معنای قهر مسلحانه نیست. قهر مسلحانه عالی‌ترین شکل قهر است و هر قهری مضمون سرنگونی ندارد. باید

۱۱ - انگلس، آنتی‌دورینگ، صفحه ۱۷۹.

۱۲ - لنین، کلیات، جلد ۸.

دانست که قهر، اشکال مختلف به خود می‌گیرد و بسته به شرایط، مضمون خاص خود را دارد. به عنوان مثال جامعه‌ی خودمان را در نظر بگیریم. هنگامی که توده‌های مردم ماشین‌های شرکت واحد را در هم کوبیدند، به قهر متوسل شدند، هنگامی که دهقانان فرمانداری، ژاندارمری، و یا اداره‌ی جنگل‌بانی را با زور اشغال کردند، به قهر متوسل شدند. زمانی که کارگران برای گرفتن حقوق عقب افتاده‌ی خود سرمایه‌دار را به گروگان می‌گیرند، به قهر متوسل شده‌اند. هنگامی که توده‌ها در قیام ۱۵ خرداد با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند به خیابان‌ها ریخته و به نهادهای بوروکراتیک و ضد خلقی حمله‌ور شدند، به قهر متوسل شدند، تا سرانجام در آستانه‌ی قیام بهمن اشکال مختلف قهر توده‌ای را به خدمت گرفته و امروز نیز اشکال مختلف قهر توده‌ای را می‌بینیم. اما هدف همه‌ی این اشکال قهرآمیز، مستقیماً واژگونی طبقه‌ی حاکم و کسب قدرت سیاسی نبود. بلکه پاره‌ای از این اشکال و در مقاطع مشخصی سرنگونی رژیم را هدف مستقیم خود قرار داد. در کشوری که دیکتاتوری نظامی - فاشیستی بر آن حاکم است و هر گونه حرکت مسالمت‌آمیز توده‌ها با سرکوب قهرآمیز روبرو می‌شود، حرکت و اعتراضات توده‌ها غالباً خصلت قهرآمیز (و نه الزاماً مسلحانه) به خود می‌گیرد. اما هنوز نمی‌توان گفت که توده‌ها به اشکال قهرآمیز مبارزه برای سرنگونی رژیم روی آورده‌اند. مثلاً در گذشته رژیم شاه حتی در مقابل خواست‌های صنفی کارگران و یا توده‌های دیگر، به قهر ضد انقلابی متوسل می‌شد. کارگرانی که به خاطر افزایش حقوق خود اعتصاب می‌کردند، غالباً از طریق نیروهای سرکوب، اعتصاب آن‌ها در هم شکسته می‌شد، و بدین لحاظ قهر انقلابی متقابل کارگران را برمی‌انگیخت. اما این امر دلیل روی آوردن کارگران به شکال قهرآمیز مبارزه برای سرنگونی رژیم نبود. این خود یکی از مسائلی است که به ویژه در رابطه با کشورهای تحت سلطه و وابسته که رژیم‌های نظامی - فاشیستی بر آن‌ها حاکم‌اند، قابل بررسی است و این یکی از زمینه‌های عینی اعمال قهر مسلحانه از سوی پیش‌آهنگ است.

چرا در کشورهای تحت سلطه و وابسته، حرکات و اعتراضات مختلف غالباً خصلت قهرآمیز به خود می‌گیرد و حال آن که در کشورهای امپریالیستی این چنین نیست؟ همان گونه که می‌دانیم بورژوازی اراده و منافع خود را در قوانین کشورهای بورژوازی متبلور می‌سازد و قانون بیان اراده طبقات حاکم است. از این رو بورژوازی حد و حدود حرکات و اعتراضات توده‌ها را در محدوده‌ی قانون بورژوازی می‌پذیرد و به حرکات توده‌ها تا آن جا میدان داده می‌شود و حق اعتراض وجود دارد، که در چارچوب نظم موجود، قوانین مجاز دانسته‌اند. هر گونه اقدامی که ورای محدوده‌های این قانون قرار گیرد، خارج از نظم موجود دانسته می‌شود، و از این جاست که بورژوازی بر علیه توده‌ها به قهر

سرکوبگر متوسل می‌شود. از این رو محدوده‌های قانون بورژوازی به صورت خط و مرزی در می‌آید که مسالمت و قهر از یکدیگر جدا می‌شوند. هر آن چه که این خط و مرزها محدودتر باشد و اعتراضات توده‌ها در این محدوده ننگند، قهر ضد انقلابی بیش‌تر و گسترده‌تر عمل می‌کند و متقابلاً قهر انقلابی توده‌ها و اشکال قهرآمیز مبارزه را به دنبال خود می‌آورد. بنابراین در کشورهای وابسته و تحت سلطه که مدام محدوده‌های قانونی فعالیت مسالمت‌آمیز توده‌ها محدودتر می‌شود، به همان نسبت حرکات و اعتراضات توده‌ای خصلت قهرآمیز به خود می‌گیرد و همان گونه که گفتیم این امر یکی از زمینه‌های عینی اعمال قهر مسلحانه از سوی پیش‌آهنگ است. در این جا فرصت نیست که دلایل اقتصادی - اجتماعی و ریشه‌ای این مسئله را که چرا در کشورهای تحت سلطه و وابسته دیکتاتوری خشن، اعمال قهر ضد انقلابی و محدود کردن حرکات مسالمت‌آمیز توده‌ها، امری متداول می‌شود مورد بررسی قرار دهیم و در بخش دیگر این مسئله را خواهیم شکافت.

به هر حال، تجربیات تاریخی نشان داده است که پرولتاریا و توده‌های تحت رهبری آن تنها با قهر می‌توانند نظم طبقاتی و حاکمیت طبقاتی را از میان بردارند. برای سرنوشت طبقات حاکم باید ماشین دولت بورژوازی در هم کوبیده شود، برای در هم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی باید ارتش و تمام ارگان‌های مادی سرکوب را در هم کوبید. برای در هم کوبیدن ارتش، باید متقابلاً به سلاح مجهز بود. بنابراین اعمال قهر توده‌ای برای در هم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی بدون قهر مسلحانه عقیم می‌ماند. اما مسئله اعمال قهر انقلابی در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی یکی از مسائلی بوده است که پیرامون آن تحریفات گوناگون صورت گرفته است. اپورتونیسیم راست همیشه هر گونه توسل به اشکال قهرآمیز مبارزه را برای سرنوشتی طبقات حاکمه، به انحاء مختلف رد می‌کند و سرانجام با هزاران توجیه و تفسیر بر گذار مسالمت‌آمیز صحنه می‌گذارد. اما اپورتونیسیم تنها در رد اشکال قهرآمیز مبارزه خود را نشان نمی‌دهد، بلکه در مطلق کردن اشکال قهرآمیز، در نادیده انگاشتن اشکال مختلف مبارزه و به ویژه در مطلق کردن یک شکل مبارزه مسلحانه در تحت هر شرایطی، خود را نشان می‌دهد و این در اپورتونیسیم چپ تجلی می‌یابد. از همین روست که گرایش‌های مختلف عمل می‌کنند تا بدون توجه به شرایط متفاوت کشورهای، بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی، بدون توجه به ساخت اقتصادی - اجتماعی و ویژگی‌های سیاسی، خصوصیات تاریخی - ملی و مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای مختلف، و بی توجه به تاکتیک‌های هیئت حاکمه، شکلی از اشکال مبارزه را رد یا تأیید کنند. ما نیز از یک دیدگاه تاریخی - تجربی به بررسی این مسئله می‌پردازیم:

بحث خود را از مقدمه‌ی انگلس بر کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه" آغاز می‌کنیم. انگلس با تحلیل وضعیت کشورهای اروپایی با تحلیل شرایط مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و تاکتیک‌های بورژوازی، در مقدمه‌ی ۱۸۹۵ خود بر "مبارزه طبقاتی در فرانسه" اثر کارل مارکس، تاکتیک باریگاد را که سوسیال دمکراسی آن را در سال‌های ۴۰ پذیرفته بود رد می‌کند و می‌نویسد: «به هر جهت با این بهره‌برداری موفقیت‌آمیز از رأی‌گیری همگانی، متد کاملاً نوینی از مبارزه‌ی پرولتاریائی به منصفی ظهور رسید که از آن پس به سرعت رشد یافت. فهمیده شد که نهادهای دولتی‌ای که در آن حاکمیت بورژوازی نهفته است به پرولتاریا فرصت‌هایی می‌دهد که به جنگ همان نهادهای دولتی برود...»

و چنان شد که بورژوازی و حکومت از اعمال قانونی خیلی بیش از اعمال غیر قانونی حزب کارگران و از نتایج انتخابات بیش از درگیری‌های جنگی وحشت‌زده شدند. در این جا همچنین شرایط مبارزه اساساً تغییر کرده بود. نبرد به شکل قدیمی آن یعنی نبرد خیابانی و سنگربندی که تا سال ۱۸۴۸ شیوه‌ی متداول بود به میزان قابل توجهی منسوخ شده بود. برای رفع هر گونه ابهامی باید اذعان داشت که پیروزی واقعی یک قیام بر ارتش در جنگ خیابانی به عنوان پیروزی یک ارتش بر ارتش دیگر، یکی از استثنائات نادر است و قیام‌کنندگان به ندرت روی آن حساب می‌کنند...»

انگلس سپس با ذکر پیشرفت‌های تکنیک‌های نظامی، سلاح‌های نوین و تغییراتی که به نفع ارتش روی داده است و ذکر شرایط مبارزه‌ی طبقاتی در قیاس با ۱۸۴۸ به این نتیجه می‌رسد که: «... زمان حملات غافلگیرکننده و انقلاباتی که توسط اقلیتی آگاه بر رأس توده‌های ناآگاه به پیش برده می‌شد، سپری گشته است...» (مقدمه‌ی انگلس بر "مبارزه طبقاتی در فرانسه" ترجمه‌ی فارسی).

اپورتونیست‌ها این گفتار انگلس و آن چه را که در مورد آگاه کردن توده‌ها گفته بود، دستاویز قرار داده و اعمال قهر انقلابی و مبارزه‌ی مسلحانه را به طور کلی رد کردند، اگر چه انگلس در همین اثر خود می‌نویسد: «آیا این بدان معناست که در آینده مبارزات خیابانی هیچ نقشی بازی نمی‌کنند؟ مطمئناً خیر. این فقط بدان معناست که شرایط از سال ۱۸۴۸ به ضرر مبارزان و به نفع ارتش تغییر کرده‌اند. بنابراین در آینده، مبارزات خیابانی تنها موقعی پیروز خواهند بود که این نقیصه توسط عوامل دیگر جبران شود.» با این وجود، اپورتونیست‌هایی که در پی رد اشکال قهرآمیز مبارزه بودند به این جنبه از گفتار انگلس توجهی نداشتند، از این‌رو مبارزه‌ی حاد بین مارکسیست‌های انقلابی و اپورتونیست‌ها بر سر اشکال قهرآمیز مبارزه در گرفت. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با تنوع اشکال مبارزاتی و تاکتیک‌های متعددی که به کار گرفته شد، عصر نوینی را در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی گشود. این انقلاب، پاسخی

بود به اپورتونیست‌هایی که رد تاکتیک باریگاد را از سوی انگلس در شکل خاص و شرایط مشخص آن دستاویز اپورتونیسم خود قرار داده بودند. لنین در اثر خود "درس‌هایی از قیام مسکو" درباره‌ی تاکتیک‌های نوین باریگاد و اشکال سازمانی جدید چنین می‌نویسد:

«سومین درس بزرگی که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک جنگی است، این حقیقت را انگلس جویده و در دهان مارکسیست‌ها گذاشت. تکنیک جنگی حالا دیگر تکنیک نیمه‌ی اول قرن نوزدهم نیست. دسته‌جمعی رفتن جلوی توپخانه و دفاع از باریگادها با تپانچه سفاهت است و کائوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگر هنگام آن رسیده است که در نتیجه‌گیری انگلس تجدیدنظر شود. زیرا قیام مسکو تاکتیک باریگادهای جدید را به وجود آورده است. این تاکتیک، جنگ پارتیزانی بود.»^{۱۳}

لنین در اثر خود "جنگ پارتیزانی" رابطه‌ی این شکل مبارزه را با اشکال دیگر مورد بررسی قرار می‌دهد و از شرایط خودویژه‌ای که این شکل مبارزه را اجتناب‌ناپذیر ساخت سخن می‌گوید. او در "جنگ پارتیزانی" نوشت:

«... یک مارکسیست نمی‌تواند به طور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ پارتیزانی را که شکلی از جنگ داخلی است غیر عادی بنامد و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تأثیر بد روحی است.»^{۱۴} این پاسخ لنین بود به کسانی که تغییر موقعیت اجتماعی و تنوع اشکال مبارزاتی را درک نمی‌کنند و تنها به تقلید اشکالی از مبارزه می‌پردازند و اشکال مبارزه را محدود می‌کنند. آن چه که لنین در مورد جنگ پارتیزانی مطرح کرد تا به امروز نیز در عرصه‌ی تئوری و پراتیک مجادلات متعددی را برانگیخته است که غالباً ناشی از عدم درک آموزش‌های لنین است. گرچه لنین جنگ پارتیزانی را در شرایط روسیه به عنوان شکل عمده‌ی مبارزه نمی‌پذیرد، اما در نوشته‌های خود همیشه بر موقعیت مشخص تکیه دارد. با این وجود عدم درک واقعی گفته‌های لنین باعث شده است که عده‌ای جنگ پارتیزانی و جنگ دراز مدت توده‌ای را به عنوان شکلی از اشکال مبارزه رد کنند و بدون توجه به موقعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی یک کشور و ساخت طبقاتی آن در پی تکرار الگووار قیام سریع و عمومی و یا اشکال شناخته شده‌ی مبارزه برآیند. تجربه‌ی جنگ درازمدت توده‌ای و جنگ پارتیزانی در چین یعنی در کشوری که اکثریت عظیم آن را دهقانان تشکیل می‌دادند و دارای سنت‌ها و اشکال مبارزه‌ی خود ویژه بودند، مرحله‌ی تازه‌ای بود در ارائه تئوری و عملکرد جنگ پارتیزانی. در چین نیز جریانی وجود داشت که بدون توجه به وضعیت مشخص چین در

۱۳ - لنین، درس‌هایی از قیام مسکو.

۱۴ - لنین، جنگ پارتیزانی.

پی تکرار تجربه جنگ انقلابی در روسیه بود و دگماتیسم این گروه باعث به شکست کشاندن جنبش در مراحل اولیه‌ی آن شد. مائوتسه دون در اثر خود "مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین" نظرات نادرست کسانی را که تنها به تجربه‌ی جنگ انقلابی در روسیه توجه داشتند و می‌خواستند به طور مکانیکی آن را در شرایط چین نیز به کار بندند، رد می‌کند. کاربرد درست شکل ویژه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه در چین که سرانجام به پیروزی منجر شد، نشان داد که نمی‌توان بدون توجه به شرایط اجتماعی مشخص، شکلی از اشکال مبارزه را به کار برد. از این رو در چین پیروزی توده‌ها نه در یک قیام بدان گونه که در روسیه پیش آمده بود، بلکه در طی یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی درازمدت صورت گرفت. شرایط خاص ویتنام اشکال خاص سازماندهی و مبارزه‌ی مسلحانه را ضرور ساخت. در آن جا واحدهای پراکنده‌ی پارتیزانی تحت رهبری حزب به واحدهای تبلیغ مسلح تکامل یافت و سپس یک قیام سراسری در اوت ۱۹۴۵ صورت گرفت. این ویژگی ویتنام بود که فعالیت‌های پراکنده‌ی گروه‌های پارتیزانی که از مدت‌ها قبل از قیام عمومی صورت می‌گرفت و سپس تشکیل واحدهای تبلیغ مسلحانه قبل از قیام با یک قیام عمومی در اوت ۴۵ به نتیجه رسید. تجربیات بعدی ویتنام در جنوب به ویژه در زمینه‌ی تبلیغ مسلحانه که ما در فصل تبلیغ مسلحانه به آن خواهیم پرداخت، نشان داد که رزمندگان ویتنام و نیروهای پیش‌آهنگ در پاره‌ای از مناطقی که توده‌های مردم مرعوب حاکمیت موجودند، برای فراهم کردن زمینه‌های مناسب جهت فعالیت سیاسی و ایجاد جو مناسب به تاکتیک مسلحانه علیه دشمن متوسل شدند. در کوبا نشان داده شد که در شرایط مناسب، در شرایطی که اعتلای انقلابی وجود دارد، تبلیغ مسلحانه و توسل به تاکتیک مسلحانه از سوی عناصر پیشرو می‌توانند نقش مؤثری در جهت سازماندهی و تشکل توده‌ها و آغاز جنگ توده‌ای بازی کند. در این جا لازم است به خاطر اهمیت انقلاب کوبا، تأثیر آن بر جامعه‌ی ما و نیز تحریفات اپورتونیستی چپ و راست، در مورد انقلاب کوبا کمی در مورد آن بحث کنیم.

انقلاب کوبا و تحریفات اپورتونیستی چپ و راست

اگر در ویتنام عملکرد واحدهای تبلیغ مسلحانه و تاکتیک تبلیغ مسلحانه، نه در خدمت سرنگونی بلاواسطه‌ی دشمن بلکه در خدمت پایه‌سازی سیاسی است و در جهت ایجاد زمینه و جو مساعد برای کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده‌هاست، در کوبا به لحاظ آمادگی توده‌ها و به علت وجود اعتلای انقلابی، عمل تبلیغ مسلحانه همراه است با پیوستن سریع توده‌ها به مبارزه‌ی مسلحانه و توده‌ای شدن آن. آن چه در کوبا به وقوع پیوست نه یک معجزه بود نه اقدامی خارق‌العاده. انقلاب کوبا نیز از قوانین اساسی همه‌ی انقلابات تبعیت کرده است و با اصول عام مارکسیستی هیچ گونه مغایرتی ندارد. تنها درک نادرست

عده‌ای از مارکسیسم - لنینیسم و نادیده گرفتن خلاقیت آن ممکن است انقلاب کوبا را نافی اصول مارکسیسم - لنینیسم قلمداد کند. آنان که تنوع اشکال مبارزه و پیدایش اشکال نوین مبارزه را در شرایط گوناگون و موقعیت‌های مشخص درک نمی‌کنند و همیشه بر اساس الگوهای ذهنی از پیش پرداخته شده حرکت می‌کنند، دچار یک تضاد لاینحل می‌شوند و سرانجام برای رهایی از این تناقض به عوض تبیین واقعی پروسه‌ی انقلاب کوبا آن را تحریف می‌کنند.

پس از پیروزی انقلاب کوبا در پاره‌ای از کشورها به ویژه آمریکای لاتین تلاش شده است که تجربه‌ی انقلاب کوبا را (البته به شکل تحریف شده و با تبیینی غیر مارکسیستی که دبره از آن ارائه می‌دهد) بدون توجه به شرایط خاص کوبا تکرار کنند. اما همان گونه که می‌دانیم همه‌ی این تجربیات در عمل با شکست روبرو شد و نشان داده شد که انقلاب کوبا به شکل خودویژه‌اش، و به طور الگووار هرگز تکرار نخواهد شد. تجربیات انقلاب کوبا به شکل ناقص آن در شرایطی مورد پذیرش انقلابیون پاره‌ای از کشورها قرار گرفت که مبارزه بین دو خط مشی انقلابی و رفرمیستی در کشورهای مختلف به نهایت حدت خود رسیده بود. به ویژه در بسیاری از کشورهای تحت سلطه که مدت‌ها سیاست‌های رفرمیستی احزاب اپورتونیست جنبش را به شکست و ناکامی کشانده بود و در شرایط سرکوب پلیسی و دیکتاتوری افسار گسیخته نظامی که ابتدایی‌ترین حقوق توده‌ها را سلب کرده بود و در نتیجه‌ی سیاست‌های اپورتونیستی دیگر بی‌اعتبار شده بود، تجربه‌ی انقلاب کوبا مورد قبول قرار می‌گیرد. در آمریکای لاتین بسیاری از نیروهای انقلابی رادیکال از احزاب کمونیست بریدند و به مبارزه‌ی مسلحانه پیوستند. آن‌ها در آغاز، بدون آن که درکی درست از انقلاب کوبا و تجربه‌ی آن داشته باشند، در پی تکرار الگووار آن برآمدند، در حالی که جنبه‌های خاص و خودویژه‌ی انقلاب کوبا را که در تحت آن شرایط به پیروزی رسید، نمی‌دیدند. مسئله‌ی انقلاب کوبا به ویژه هنگامی در معرض تحریفات اپورتونیستی قرار گرفت که توسط دبره تئوریزه شد. دبره که جنبه‌هایی از حقایق انقلاب کوبا و تجربیات آن را در نوشته‌ی خود منعکس ساخته بود، در تبیین تئوریک آن دچار انحرافات اساسی گردید. تا آن جایی که جنبه‌هایی از واقعیت انقلاب کوبا را به کلی تحریف نمود و حتا آن را مغایر اصول مارکسیسم - لنینیسم قلمداد کرد. او انقلاب کوبا را به شکل تحریف شده، عام کرد و به صورت یک اصل برای بسیاری از کشورها به ویژه آمریکای لاتین درآورد. او به این نظریه‌ی انحرافی رسید که آن چه برای آینده قاطع و تعیین‌کننده است، ایجاد هسته‌های نظامی است و نه هسته‌های سیاسی و یا "باید از هسته‌ی نظامی به سوی جنبش سیاسی پیش رفت. ادامه‌ی یک مبارزه‌ی مسلحانه که اساسا سیاسی است، لکن به طور خیلی استثنایی ممکن است که حرکت از یک جنبش کاملا سیاسی به طرف هسته‌ی نظامی

صورت گیرد.^{۱۵} و این منشأ یکی از انحرافات است که در آغاز، بسیاری از سازمان‌های چپ آمریکای لاتین مرتکب شدند. دبره به طور کلی امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم می‌داند و این امر نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر "کانون" اوست. این کانون که دارای نقش نظامی است، برای حفظ موجودیت خود از توده جدا می‌ماند و در نتیجه با شکست روبرو می‌شود. کانون دبره می‌خواهد خود را به واقعیات سرسخت تحمیل کند، اما خود جبرا مغلوب این واقعیات می‌گردد. نتیجه‌ی حتمی عدم انطباق کانون با واقعیات، منزوی شدن و سرانجام شکست آنست. دبره در به ابتذال کشاندن انقلاب کوبا و تئوری‌های انقلاب تا آن جا پیش می‌رود که نه تنها امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم می‌داند و یک انقلابی را قبل از هر چیزی یک نظامی می‌داند، بلکه عامل بیولوژیک را که نتیجه‌ی منطقی نظامی‌گرایی اوست به عنوان یک عامل مهم وارد تئوری انقلاب خود می‌کند و معیار انقلابی بودن را به سن و شرایط جسمانی می‌کشد. او این عامل را به همان اندازه‌ی "ایمان و اعتقاد" با اهمیت می‌داند. دبره اساسا درک درستی از مبارزه‌ی طبقاتی ندارد و از همین دیدگاه است که شهر را در برابر کوه و کوه را در برابر شهر قرار می‌دهد. پرولتریزه شدن را در کوه و بورژواویزه شدن را در شهر می‌بیند. اما این کوه نیست که انسان را پرولتریزه می‌کند، بلکه این حادثه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در جهت منافع پرولتاریا است که عادات، پس‌مانده‌ها و توهمات خرده بورژواوی را از بین می‌برد و عنصر ایدئولوژی پرولتری را تقویت می‌کند و این پرولتریزه شدن، هم در شهر و هم در روستا و هر جا که مبارزه‌ی طبقاتی است، صورت می‌گیرد. این دیدگاه جغرافیایی‌گرایی به جای مبارزه‌ی طبقاتی، نتیجه‌ی منطقی نظامی‌گرایی اوست. او نه برای تجربه‌ی انقلابی خلق‌ها ارزش قائل است و نه به تئوری انقلابی بهایی می‌دهد. او تئوری و پراتیک را از یکدیگر جدا می‌کند. هنگامی که دبره می‌گوید بهترین مربی مارکسیسم - لنینیسم دشمن است، او به طور کلی تئوری را کنار گذاشته است. به قول کلی سیلوا "او با این گفتار می‌کوشد که این اصل اساسی را که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد، از بین ببرد... برای دبره مبارزه به معنای برداشتن تفنگ است. او از مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک صحبتی نمی‌کند."^{۱۶}

در سراسر نوشته‌ی دبره آن چه که جلب توجه می‌کند، آمپریسم و فرمالیسم حاکم بر طرز تفکر اوست. فرمالیسم او به خصوص خود را در رابطه با حزب نشان می‌دهد، که معتقد است واحد چریکی نطفه‌ی حزب کمونیست است. به قول رفیق مؤمنی «این که دبره می‌گوید "چریک نطفه‌ی حزب است" روشن

^{۱۵} - انقلاب در انقلاب، ص ۱۲۷، ترجمه فارسی.

^{۱۶} - اشتباهات تئوری کانون، کلی سیلوا.

است که دبره در این جا دچار فرمالیسم فلسفی شده یعنی صورت را به جای محتوا گرفته است. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی چنین است که: گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی نطفه‌ی حزب‌اند. دبره واقعیتی را در آمریکای لاتین دیده است و چون درک عمیقی از مارکسیسم - لنینیسم نداشته، بر مبنای صورت آن واقعیت چنین نتیجه گرفته است که "چریک نطفه‌ی حزب است". در حالی که می‌بایست از آن واقعیت چنین نتیجه می‌گرفت: گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست انقلابی که بر اساس قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم نطفه‌ی حزبند، در شرایط خاص، بسته به ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی - سیاسی، می‌توانند و باید شکل نظامی به خود بگیرند.^{۱۷} اگر باز هم بخواهیم در مورد تزه‌های انحرافی دبره صحبت کنیم، بحث ما به درازا خواهد کشید. بدین لحاظ بحث در مورد دبره را به همین جا خاتمه می‌دهیم و به بررسی تحریفات اپورتونیستی راست از انقلاب کوبا می‌پردازیم. زیرا که انقلاب کوبا به انحای مختلف از سوی اپورتونیست‌های راست و دگماتیست‌ها مورد تحریف قرار گرفته است.

دگماتیست‌ها، انقلاب کوبا را نه بر اساس تحلیل واقعیات عینی، بلکه بر اساس ذهنیات و الگوهای از پیش پرداخته شده‌ی خود تبیین می‌کنند. آن‌ها ویژگی‌های انقلاب کوبا را، آن هم ویژگی‌های برجسته‌ی آن که این همه بحث‌برانگیز بوده است نادیده می‌گیرند. اپورتونیسم راست نیز می‌کوشد که یا با توسل به تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری، انقلاب کوبا را تبیین کند و یا این که پیروزی انقلاب را نتیجه‌ی فعالیت‌های حزب رفرمیستی سوسیالیست خلق قلمداد کند.

واقعیت اینست که در کوبا انقلاب بدون رهبری حزب کمونیست و تنها با رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه صورت گرفت. اما آثاری که تا کنون به نقد و بررسی انقلاب کوبا و مبارزه‌ی مسلحانه پرداخته‌اند به دو شکل آن را تحریف نموده‌اند: گروه‌ها و سازمان‌های پروچینی انقلاب کوبا را از همان آغاز یک انقلاب خرده‌بورژوایی ارزیابی می‌کنند و طبیعی است که هیچ انقلابی با رهبری خرده‌بورژوایی نمی‌تواند به انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بیانجامد. در نتیجه به اعتقاد آن‌ها هنوز هم کوبا یک کشور سرمایه‌داری است. نمونه‌ی دیگر آن توسل به تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری است که اپورتونیست‌ها توده‌ای برای تبیین انقلاب کوبا بدان متوسل می‌شوند. یک نمونه‌ی کامل تحریف و به ابتذال کشیدن انقلاب کوبا را "راه کارگر" ارائه داده است. بدین لحاظ لازم است که نظر آن‌ها را در مورد انقلاب کوبا تا حدودی بررسی کنیم. در کتاب "تئوری پیشاهنگ" می‌خوانیم: «... بنابراین

^{۱۷} - پاسخ به فرصت‌طلبان، حمید مؤمنی.

روشن فکران خرده‌بورژوازی رادیکال که به واسطه‌ی سرکوب رژیم وابسته به یانکی هر روز هم رادیکال‌تر می‌شوند، رهبری جنبش را به دست می‌گیرند و چون یک جنبش غیر کمونیستی است، عکس‌العمل خیلی شدید از طرف طبقات میانی و طبقه‌ی حاکم را بر نمی‌انگیزد و حتا آمریکا نیز گمان ندارد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود. بنابراین امپریالیسم و نوکرانش در داخل، در عین حال که آن قدر دلوایس نیستند که جنبش را در نطفه خفه کنند، همه‌ی حماقت‌های تاکتیکی را در قبال این جنبش مرتکب می‌شوند، آن را به شدت در فشار می‌گذارند، یعنی از یک طرف بختکوار بر سر آن فرود نمی‌آیند (مخصوصاً آمریکا در مراحل اولیه‌ی انقلاب اصلاً به فکر پیاده کردن نیرو در کوبا نمی‌افتد...) از سوی دیگر با فشار لازم و کافی آن را به رادیکالیزه شدن وامی‌دارد. رهبری جنبش که خصلت خرده بورژوازی رادیکال دارد، به سرعت تبدیل به پیشاهنگ ارگانیک کارگران شهر و روستا می‌گردد و فشار آمریکا و موفقیت کوبا که هیچ راه میانی را نمی‌تواند تحمل بکند، حزب کمونیست کوبا را به وجود می‌آورد...» (ص ۷۱، ملاحظاتی درباره تئوری پیشاهنگ) (تأکید از ماست).

راستی که ولگاریزه کردن یک انقلاب و نفی قوانین حاکم بر آن از این بهتر ممکن نیست. حماقت‌ها و فشارهای امریکاست که معجزه می‌آفریند. گویا خرده بورژوازی رادیکال در رأس جنبش قرار می‌گیرد، فشار آمریکا آن را رادیکالیزه می‌کند، همین فشار باعث می‌شود که رهبری خرده بورژوایی جنبش به فکر تشکیل حزب کمونیست و ساختمان سوسیالیسم بیفتد. پس می‌توانیم یک نتیجه‌گیری بسیار جالب بکنیم و آن را به عنوان یک تئوری نوظهور وارد گنجینه‌ی مارکسیسم - لنینیسم کنیم: حماقت‌های تاکتیکی و فشارهای امپریالیسم به انقلاب سوسیالیستی شکل می‌دهد، و خرده بورژوازی رادیکال جامعه را به سمت استقرار سوسیالیسم پیش می‌برد. واقعا که انقلاب کوبا را چه خوب تئوریزه کرده‌اند. دبره باید این دوستان را به استادی قبول کند. اما یک مسئله‌ی بسیار جالب‌تر هم در این استدلال وجود دارد و آن پذیرش تئوری رویونیستی راه رشد غیر سرمایه‌دار تکامل است.

بهتر است این دوستان در مورد رهبری انقلاب، پروسه تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر، و اهداف انقلاب به مصاحبه‌ی رفیق کاسترو با خبرنگار هفته‌نامه‌ی کمونیست مراجعه کنند تا حقایق انقلاب کوبا را بهتر درک کنند.
اما واقعیت انقلاب کوبا چیست؟

انقلاب کوبا در شرایطی آغاز گردید که در کوبا اعتلای انقلابی حاکم بود. جنبش‌های توده‌ای پراکنده‌ای در همه جا به چشم می‌خورد. توده‌های مردم، به ویژه توده‌های روستایی از نظر اقتصادی در وضعیت بسیار بدی به سر می‌بردند. در بین مردم زمینه‌های لازم برای برداشتن سلاح وجود داشت، اما

تمام احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون از جمله حزب اپورتونیستی سوسیالیست خلق در امر تسلیح توده‌ها و آغاز یک جنگ مسلحانه مردد و ناتوان بودند. اگر چه هنوز موقعیت انقلابی به شکل کلاسیک پدید نیامده بود، اما اعتلای انقلابی به سرعت به سوی یک موقعیت انقلابی پیش می‌رفت، و پیشاهنگ انقلابی می‌توانست این پروسه را تسریع کند. در چنین شرایطی یک گروه منسجم از انقلابیون حرفه‌ای توانست به اتکای وضعیت مناسب موجود و حداقل تجربه‌ی سازمانی و آمادگی توده‌ای، از طریق تبلیغ مسلحانه توده‌ها را حول محور مبارزه‌ی مسلحانه در یک جنگ توده‌ای بسیج و متشکل سازد. در آن شرایط بحرانی، در حالی که توده‌ها آمادگی مبارزه‌ی مسلحانه را داشتند، انقلابیون پیش‌تاز جنبش چه باید می‌کردند؟ آیا به صرف نبود یک حزب طراز نوین طبقه کارگر باید دست روی دست می‌گذاشتند و منتظر ظهور معجزه‌ای می‌شدند؟ یا این که از ورای واقعیات و شرایط جامعه‌شان در صدد گذشتن از مراحل کلاسیک ایجاد حزب برمی‌آمدند؟ پاسخ عملی آنان نه آن و نه این بود. از میان قوانین عام انقلاب راه و رویه‌ی خاص منطبق با شرایط عینی جامعه‌شان را در پیش گرفتند و به جای نشستن در انتظار فراهم آمدن همه‌ی شرایط لازم و کافی، در صدد برآمدن پیشگامان طریقی باشند فراهم آورنده‌ی شرایط لازم و کافی. باید توده‌ی آماده را بسیج، متشکل و مسلح می‌کردند. می‌بایستی قوانین خاص انقلاب و ویژگی‌ها و خصوصیات طرق و اسلوب تحقق بخشیدن به این حرکت خاص را در جریان حرکت بشناسند، بشکافند و بشناسانند. باید که ذهنیات خود را در بوته‌ی واقعیات عینی به آزمایش بگذارند. و در آن شرایط تاریخی راه مبارزه‌ی مسلحانه را به مثابه راه اساسی برگزینند. راهی که باید به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای منتهی می‌شد. در نتیجه، شیوه‌ی تبلیغ مسلحانه، تاکتیک و ابزاری شد برای تسریع پروسه‌ی بسیج، تشکل و تسلیح توده‌ها. آن‌ها بر خلاف تحلیل نادرست و تصویر غلطی که دبره از انقلاب کوبا به دست داد، نقش "موتور کوچک" برای به حرکت درآوردن "موتور بزرگ" را ایفا نکردند. چرا که اگر چنین بود علی‌الاصول می‌بایستی پس از آن که "موتور بزرگ" به حرکت درآمد، دیگر "موتور کوچک" نقش و اثری نمی‌داشت. دبره با این دید مکانیکی و شیوه‌ی عمیقاً متفاوتی که نقش پیشاهنگان انقلاب کوبا را تا سطح هندل ماشین پایین آورد. حال آن که واقعیت چیز دیگری بود. واقعیت این بود که این به زعم او، "موتور کوچک"، چیزی نبود جز دسته‌ی متشکل و آگاه پیش‌تازی که هدفش نه انقلاب کردن به جای توده‌ها بلکه هدایت همه‌ی پتانسیل‌های انقلابی درون جامعه بحران‌زده‌ی کوبا در جهت برانداختن رژیم باتیستا و ایجاد شرایط مادی لازم به منظور گذار به سوسیالیسم بود. دیدیم که علیرغم نظر دبره این به زعم او "موتور کوچک" پس از به حرکت درآمدن توده‌ها در جریان انقلاب و حتا پس از پیروزی آن نیز به مثابه‌ی اتوریتیه‌ی

انقلاب باقی ماند. چرا که این پیشاهنگان واقعی انقلاب نه جدا و منفک از توده‌ها و نه در قفای آن‌ها که با آن‌ها و در پیشاپیش آن‌ها حرکت کردند، راه گشودند، راه نمودند و در جریان انقلاب از جانب توده‌ها به مثابه رهبران با اتوریته پذیرفته شدند. بدین طریق پیشگامان انقلابی با شناخت وضعیت بحرانی، درک آمادگی توده‌ها، ارائه‌ی یک برنامه‌ی انقلابی و شرکت در مبارزه‌ی واقعی مردم در پروسه‌ی کوتاه به پیشاهنگ ارگانیک و واقعی توده‌های مردم تبدیل شدند. و همین سازمان سیاسی انقلابیون حرفه‌ای (جنبش ۲۶ ژوئیه) نطفه‌ی آن حزبی است که بعداً به عنوان حزب کمونیست کوبا به وجود آمد. اما یک مسئله را باید در نظر داشت و نباید پروسه‌ی تبدیل شدن به پیشاهنگ ارگانیک و واقعی و نیز توده‌ای شدن مبارزه‌ی مسلحانه را ساده کنیم. باید در نظر داشت که تا مدتی نیروهای انقلابی تنها به صورت یک گروه پارتیزان تحت رهبری فیدل پیوسته در حال خانه به دوشی به سر بردند و تبلیغ مسلحانه در این مرحله نقش حساسی ایفا کرد. گر چه دهقانان نسبت به پارتیزان‌ها تا حدی سمپاتی داشتند، اما هنوز به آن‌ها اعتماد نداشتند و یک رابطه‌ی مستقیم و مادی بین آن‌ها وجود نداشت. به خصوص این امر با تهدید دهقانان از سوی ارتش به هم بافته شده بود. «به تدریج به همان اندازه که روستاییان دریافتند پارتیزان‌ها شکست‌ناپذیرند و جنگ طولانی خواهد بود، رفتاری منطقی در پیش گرفتند و به مثابه رزمنده، فعالانه به قوای ما پیوستند.»^{۱۸} در این میان آن چه که به ویژه در مورد انقلاب کوبا غالباً از سوی پاره‌ای از نیروها فراموش می‌شود و "چه" در خاطرات خود به آن اشاره می‌کند، هم‌زمانی آغاز مبارزه مسلحانه در روستا با حرکات توده‌ای در شهرها است. اعتصابات، تظاهرات، قیام‌های محلی و شورش‌های نظامی در این فاصله به وقوع پیوست و این خود بیان‌کننده‌ی رابطه‌ی نزدیک بین مبارزه در روستا و مبارزه در شهر است.

مسئله‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت، تنوع اشکال مبارزه و تلفیق آن‌ها بود. گر چه شکل عمده‌ی مبارزه تا مرحله‌ی جنگ پارتیزانی بود، اما تنها، تبلیغ مسلحانه و عملیات پارتیزانی از سوی انقلابیون صورت نمی‌گرفت، بلکه اشکال مختلف مبارزه به خدمت گرفته می‌شد. در زمینه‌های تبلیغی و ترویجی و سازمان‌دهی نیز فعالیت‌های وسیعی صورت گرفت. گذشته از فعالیت‌های جنبش ۲۶ ژوئیه در شهرها، نشریه‌ی کوبای آزاد وظیفه‌ی تبلیغی و ترویجی مهمی را انجام می‌داد. همراه با دومین سال مبارزه‌ی مسلحانه این وظیفه در سطحی بسیار وسیع‌تر و منظم‌تر به عهده‌ی فرستنده‌ی رادیویی گذاشته شد. در این جا فرصت آن نیست که بیش از این در مورد انقلاب کوبا و نقاط گره‌ی آن

^{۱۸} - خاطرات جنگ‌های رهایی‌بخش کوبا، چه گوارا.

بحث کنیم. ما از این جهت بیش‌تر به بررسی انقلاب کوبا و به ویژه تزه‌های دبره پرداختیم تا پاسخ قطعی و صریح خود را در مورد مسئله‌ی کوبا ارائه داده باشیم. زیرا منتقدین سازمان همیشه به سراغ تزه‌های دبره و نوشته‌ی رفیق احمدزاده می‌روند و تمامی تئوری و پراتیک چند ساله‌ی سازمان را از این زاویه ارزیابی می‌کنند. حال آن‌که از همان آغاز با نظریات دبره در درون سازمان برخوردی انتقادی صورت گرفت و رفیق احمدزاده نیز علیرغم پذیرش جنبه‌هایی از نظریات انحرافی دبره، به ویژه در رابطه با "موتور کوچک"، "موتور بزرگ" و "آغاز قیام" با آمپریسم و فرمالیسم و نیز کانون او برخوردی انتقادی داشت. به ویژه سازمان بعداً با نظرات رفیق احمدزاده نیز برخورد نمود و این را در آثار تئوریک سازمان پس از سال ۵۲ و به ویژه نظرات رفیق جزنی می‌بینیم. از آن جایی که نظرات رفیق احمدزاده در مورد انقلاب کوبا و تزه‌های دبره مورد بررسی و نقدهای متعدد قرار گرفته است، بنابراین ما دیگر به این مسئله نمی‌پردازیم. اکنون که تجربه‌ی انقلاب کوبا و نقش تبلیغ مسلحانه بازگو شد، لازم است با توجه به تجربیات تاریخی، نقش تاکتیک مسلحانه و کاربرد آن را از سوی پیشاهنگ در غیاب موقعیت انقلابی مورد بحث قرار دهیم. مسئله‌ای که به ویژه در سال‌های اخیر مورد مشاجره و اختلاف در جنبش‌های کمونیستی بوده است.

طرح مسئله به این شکل است که آیا پیشاهنگ تحت شرایطی در غیاب موقعیت انقلابی حق دارد تاکتیک مسلحانه را با مضمون تبلیغی به کار گیرد؟ عده‌ای بر این اعتقادند که پیشاهنگ تنها در شرایطی حق دارد تاکتیک مسلحانه را اتخاذ کند که یک بحران انقلابی ژرف آن هم به شکل کلاسیک آن پدید آمده باشد. این افراد به ساخت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشورها، ساخت طبقاتی، اشکال مبارزه‌ی مسلحانه، مضمون تاکتیک‌های مسلحانه، تفاوت قیام سریع و عمومی و جنگ دراز مدت توده‌ای، سنت‌های مبارزاتی، ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و ملی توجهی ندارند. این شیوه‌ی برخورد دگماتیستی آن‌ها باعث شده است که در بسیاری از موارد رهبری جنبش را به دست خرده بورژوازی بسپارند. واقعیت این است که در پاره‌ای از کشورها به ویژه کشورهای آفریقایی، پیش از این که یک بحران انقلابی ژرف پدید آید، مبارزه‌ی مسلحانه آغاز شده و هنگامی که موقعیت انقلابی فرا رسیده، به پیروزی رسیده است. ما در این جا به چند نمونه‌ی تاریخی اشاره می‌کنیم.

یک نمونه‌ی بارز آن الجزایر است که حزب کمونیست به علت درک دگماتیستی خود نتوانست رهبری مبارزه را در دست گیرد. این حزب در انتظار یک موقعیت انقلابی کلاسیک به سر می‌برد و به اشکال نوینی از مبارزه که در آن جا پدید آمده بود به دیده‌ی حرکات آنارشیستی و تروریستی نگاه می‌کرد و به محکوم کردن عملیات نظامی انقلابیون پرداخت. بشیر

حاجعلی یکی از رهبران حزب کمونیست الجزایر هنگامی که اشتباهات حزب را در این مورد جمع‌بندی می‌کند به یک واقعیت جالب توجه اشاره می‌کند و آن برخورد مکانیکی با مسئله‌ی قیام و موقعیت انقلابی است. او می‌نویسد: «حزب کمونیست معتقد بود که آغاز جنگ رهایی‌بخش در نوامبر ۱۹۵۴ زودرس بود. زیرا شرایط برای قیام مسلحانه بدان گونه که لنین فرموله کرده بود هنوز وجود نداشت. اما ما از یک سو فراموش کرده بودیم شرایطی که لنین از آن صحبت می‌کند، در مورد کشورهای سرمایه‌داری کاربرد دارد و از سوی دیگر عملیات نظامی و یک قیام عمومی دو چیز متفاوت بود...».^{۱۹} ما قبلاً به مسئله‌ی کوبا نیز اشاره کردیم و دیدیم که در آن جا نیز هنگامی که مبارزه‌ی مسلحانه آغاز شد، هنوز نمی‌توان از یک موقعیت انقلابی کلاسیک سخن گفت، بلکه تنها می‌توان از اعتلای انقلابی سخن گفت که همراه با پیوستن توده‌ها به مبارزه، به یک موقعیت انقلابی ارتقا می‌یابند. نمونه‌های دیگر را نیز می‌توان در مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خلق‌های آنگولا، گینه، موزامبیک و... مثال آورد که هنگامی که مبارزه‌ی مسلحانه آغاز گردید نمی‌توان گفت که ستیزها در موقعیت یک بحران انقلابی ژرف‌اند، بلکه از اعتلای انقلابی می‌توان سخن گفت و دعوت به قیام همراه با پیوستن توده‌ها در یک جنگ دراز مدت توده‌ای صورت می‌گیرد و در طی این پروسه، اعتلای انقلابی نیز به موقعیت انقلابی ارتقا می‌یابد. تجربیات خلق‌ها و جنبش‌ها رهایی‌بخش ملی هم چنین نمونه‌هایی از کاربرد موفقیت‌آمیز تاکتیک مسلحانه با هدف تبلیغی در شرایطی که حتا اعتلای انقلابی حاکم نیست، به ما نشان می‌دهد، در کشورهای تحت سلطه که توده‌های مردم زیر بار ستم و استثمار شدید قرار دارند و دیکتاتوری‌های نظامی - فاشیستی هر گونه حرکت مسالمت‌آمیز مردم را سرکوب می‌کند و ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌ها و راه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سلب شده است، در صورت شرایط مناسب، پیشاهنگ می‌تواند تاکتیک مبارزه مسلحانه را با مضمونی تبلیغی به کار گیرد. ما بعداً در بخش تبلیغ مسلحانه، در مورد ویتنام سخن خواهیم گفت و نشان می‌دهیم که چگونه در شرایطی که توده‌ها مرعوب دشمن‌اند، تبلیغ مسلحانه در خدمت پایه‌سازی سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آمریکای لاتین نیز نمونه‌های متعددی از کار بست موفقیت‌آمیز تاکتیک مسلحانه را با سرشت تبلیغی به ما ارائه می‌دهد. یک نمونه از آن، جنبش سان‌دینیست‌هاست که از مدت‌ها پیش، در غیاب موقعیت انقلابی تاکتیک مسلحانه را به کار گرفتند و همراه با پدید آمدن موقعیت انقلابی و توده‌ای شدن مبارزه‌ی مسلحانه، به پیروزی رسیدند. نمونه‌ی دیگر آن که پس از نیکاراگوئه در آمریکای لاتین از اهمیت فوق‌العاده‌ی برخوردار است، نیروهای

^{۱۹} - مارکسیسم و جنگ چریکی.

آزادی‌بخش السالوادور است (FLP) که امروز از حمایت وسیع توده‌های برخوردار است. (FLP) در شرایطی مبارزه‌ی مسلحانه را با نقش محوری آن (Central -Axis) پذیرفت و تاکتیک مسلحانه را به کار گرفت که هنوز موقعیت انقلابی وجود نداشت و امروز در شرایطی که یک نبرد وسیع را علیه رژیم السالوادور آغاز کرده است، در همان حال آماده‌ی تشکیل حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر است. نظر به اهمیت این تجربه، چگونگی شکل‌گیری (FLP) و نیز موقعیت آن، قسمت‌هایی از مصاحبه‌ی اخیر "فارا بوندو مارتی" دبیر کل نیروهای آزادی‌بخش خلق السالوادور را با (MIR) در این جا ذکر می‌کنیم. او در پاسخ به چگونگی تکامل تاریخی (FLP) و اشکال مبارزاتی و سازمان‌دهی که پشت سر گذارنده‌اند، گفت: «اولین نقشه‌ی تکامل سازمان‌دهی (۱۹۷۰) بسیار ساده بود. هسته‌ی اولیه‌ی فرماندهی نظامی مسلح را به وجود آورد... و جنگ چریکی شهری را به قصد گسترش به جنگ چریکی حاشیه‌ی شهر، تدارک دید و انجام داد. مرحله‌ی دوم (۷۱ - ۷۲) ایجاد گروه‌های هوادار بود که کار اساسی آن‌ها کار در میان توده‌ها بود... مرحله‌ی سوم (اوت و نوامبر ۱۹۷۲) برای کسب هویت در میان توده‌ها سمت‌گیری کرد و مسئولیت عملیات نظامی خاصی را با انعکاس ملی و جهانی به عهده گرفت...

بین سال‌های ۷۳ تا ۷۴ طرح کار در میان توده‌ها... شدت یافت. نفوذ سازمان‌یافته‌ی FLP در میان بخش وسیعی از توده‌ها به خصوص پرولتاریای روستا و دهقانان فقیر و نیز در میان بخش‌های طبقه‌ی کارگر شهری، کارگران کارخانه، دانشجویان، معلمین، زاغه‌نشینان، کسبه‌ی کوچک و دیگران تحکیم و تقویت یافته است. در همین ضمن چریک‌ها پایگاه وسیع‌تری در سطح ملی به دست آورده‌اند، ضربات را بر دشمن تشدید کردند، قدرت و موقعیت‌شان را افزایش دادند و مستقیماً بر زندگی سیاسی کشور تأثیر گذاشتند... ما در مرحله‌ی اولیه‌ی ساختمان حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر بر پایه‌ی اصول لنینی سازمان‌دهی هستیم. این وظیفه‌ی مشکل و پیچیده، آن کاریست که توانایی ما را در امر رهبری خلق در شرایط کنونی مبارزه در تمام جبهه‌ها افزایش خواهد داد...» این تجربه و نمونه‌های دیگر به ما نشان می‌دهد که پیشاهنگ در تحت شرایطی می‌تواند تاکتیک مسلحانه را در غیاب موقعیت انقلابی به کار گیرد و از نقش تبلیغی آن در جهت اهداف سیاسی و در خدمت تشکل و آگاهی توده‌ها استفاده کند و این به هیچ وجه به معنای دعوت توده‌ها به قیام نیست.

منظور ما از برخورد عام و تاریخی با مسئله‌ی قهر و اشکال مبارزه مسلحانه و نیز نقش تاکتیک مسلحانه در شرایط غیر قیامی، این بود که با توجه به تجربیات جهانی در این مورد به ارزیابی نقش تاکتیک تبلیغ مسلحانه در گذشته بپردازیم.

۲- شرایط و زمینه‌های عینی که تبلیغ مسلحانه را امری ضروری ساخت

اسلوب دیالکتیکی بررسی پدیده‌ها حکم می‌کند که هر پدیده‌ای را در بطن شرایط محیط بر آن، در پیوند و ارتباط و تأثیر متقابل با سایر پدیده‌ها بررسی کنیم. هر پدیده‌ای محصول شرایط خاص و نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر ضرورت‌هایی است که آن را پدید می‌آورد. بنابراین بررسی مجرد یک پدیده بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی و به عبارتی شرایط تاریخی - مشخص پیدایش و رشد آن، بدون توجه به پروسه‌ی تکاملی آن و بدون در نظر گرفتن مجموعه‌ی روابط و پیوندهای آن و تضادهایی که تکامل این پدیده محصول اجتناب‌ناپذیر آنست، به معنای طرد اسلوب دیالکتیکی و توسل به اسلوب متافیزیکی بررسی پدیده‌هاست. در این میان برای بازشناسی و ارزیابی تاکتیک تبلیغ مسلحانه که از سوی سازمان ما برای یک دوره‌ی معین به کار گرفته شد، باید به شرایط خاص تاریخی رجوع کرد و آن را در چشم‌انداز اوضاع تاریخی جنبش در شرایط مشخص نگریست.

متافیزیسین‌های ما که گویا به رد تاکتیک تبلیغ مسلحانه دست یافته‌اند و از این زاویه به قول خودشان بر کل تئوری و پراتیک گذشته‌ی سازمان خط بطلان کشیده‌اند، بدون توجه به موقعیت مشخص جنبش و بدون توجه به مجموع شرایط حاکم در آن زمان تلاش می‌کنند که ریشه و علل کاربرد تاکتیک تبلیغ مسلحانه را در خارج از شرایط عینی حاکم بر جامعه و جنبش جستجو کنند. فی‌المثل آن را به انقلاب کوبا، الجزایر، ویتنام، فلسطین و... منتسب می‌کنند و معتقدند که به هر حال آن چه که رخ داد، می‌توانست پدید نیاید و در عوض به قول خودشان مشی راستین پرولتری (بخوان اپورتونیسیم راست) بر جنبش غالب گردد. عده‌ای دیگر نیز که از تبیین تئوریک تبلیغ مسلحانه عاجز مانده‌اند و حتا چشمان‌شان را بر تجربیات پیروزمند خلق‌ها در این زمینه بسته‌اند، با آن برخوردی "قدرگرایانه" می‌کنند و بر این اعتقادند که این تنها راه باقی‌مانده بود که می‌بایستی طی شود، تا روشن شود که این نیز سرابی بیش نیست. مثلا "راه‌کارگر" در تئوری پیشاهنگ، پس از اشاره به اختناق پلیسی و قوت گرفتن دیکتاتوری می‌نویسد: «در شرایطی که در بالا برشمردیم، عملاً راه دیگری برای چپ نویای ایران بر جای نمی‌ماند، تنها یک راه باقی بود و چپ آن را طی کرد و بالاخره فهمیده شد که آن نیز سراب بود.» (خطکشی تأکید از ماست).

به راستی که تبیین حکیمانه‌ای است. ممکن است گاه شرایطی در یک جامعه پیش آید که هیچ راهی برای ادامه‌ی فعالیت نیروهای انقلابی وجود نداشته باشد مگر یک راه که آن هم به سراب ختم می‌شود. دیگر آن که وقتی چنین شرایطی پیش می‌آید و نیروهای انقلابی تنها یک راه در برابر خود می‌بینند که آن هم به سراب ختم می‌شود، آن‌ها ممکن است به دو طریق عمل کنند. یا آن که

هوشیاری انقلابی از خود نشان دهند و فریب سراب را نخورند و لاجرم چون هیچ راه دیگری هم نیست، همان طور در انتظار بمانند تا شاید دری به تخته بخورد و راهی باز شود و یا سراب، خود به خود جایش را به ارض موعود بدهد. در این حالت ممکن است آن‌ها را "اپورتونیست‌های بی‌عمل" بخوانند ولی به هر حال اگر خدمتی به امر سازمان‌دهی پرولتاریا و تشکل توده‌ها نکرده باشند، ضربه‌ای هم به آن نزده‌اند. طریق دیگر آن است که ساده‌دلانه فریب سراب را بخورند و قدم در راهی بگذارند که "تنها راه" است. در این حالت آن‌ها "آوانتوریست"، "آنارشیست" و "تروریست" هستند، و کسانی که از "هر گونه آلودگی به مارکسیسم عاری‌اند" نام خواهند گرفت.

بدین گونه است که ناتوانی در تحلیل پدیده‌ها، به چشم پوشیدن بر پدیده‌ها منجر می‌شود. متافیزیک جایگزین دیالکتیک می‌شود و فATALیزم جای ضرورت عینی تاریخی را می‌گیرد.

متافیزیسیسم‌های ما که دشمنی خود را با مارکسیسم در انبوهی از جمله‌های پرآواز اما بدون مضمون می‌پوشانند، هرگز به خود زحمت بازنگری آن اوضاع تاریخی و آن شرایط مشخص را که تاکتیک تبلیغ مسلحانه را ضروری ساخت نمی‌دهند. نیک که بنگریم می‌بینیم که آن‌ها دون کیشوت‌وار با سلاح عبارات کلی، جمله‌پردازی‌های عام، به جنگ واقعیت مشخص می‌روند. آن‌ها همانند یک انسان عامی هستند که می‌کوشد هر پدیده‌ای را به عاملی خارجی و اراده‌ی نیرویی سرنوشت‌ساز نسبت دهد.

متافیزیسیسم‌های ما که همیشه ساده‌ترین راه را برمی‌گزینند و از درک پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی عاجزند، اساساً نمی‌توانند با اسلوبی دیالکتیکی پدیده‌ها را بررسی کنند و به تبیین علمی آن‌ها پردازند. از همین روست که در برخورد تئوریک با تبلیغ مسلحانه نیز می‌کوشند با ذکر چند نقل قول و یک سری کلی‌بافی خود را از شر این پدیده خلاص کنند. آن‌ها امروز هم همانند یک طوطی به تکرار مقلدانه و مضحک همان جملات و کلماتی می‌پردازند که از همان آغاز موجودیت سازمان توسط رفرمیست‌های توده‌ای مطرح می‌شد. اینان بدون استدلال در مورد ضرورت یا عدم ضرورت، درستی یا نادرستی تاکتیک تبلیغ مسلحانه، تنها احکامی پوچ و توخالی صادر می‌کنند و به این گفتار توجه ندارند که «هر گونه کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص جنبش به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.»^{۲۰} امروز وقتی که ما می‌بینیم این افراد بدون توجه به موقعیت مشخص تاریخی که تاکتیک تبلیغ مسلحانه از سوی نیروهای انقلابی به کار گرفته شد، حکم صادر می‌کنند، آیا به جا نیست که بگوییم آن‌ها حتا "الفبای مارکسیسم" را درک

۲۰- جنگ پارتیزانی، لنین.

نکرده‌اند. مارکسیست - لنینیست‌ها همیشه واقعیت‌های عینی و موقعیت‌های مشخص تاریخی را مد نظر دارند و بر اساس اصول عام به کاربرد عام در شرایط خاص می‌پردازند. آن‌ها هر گونه ذهنی‌گری، هر گونه پندار خرافی، توسل به فرمول‌های بی‌جان و انتزاعی و از بر کردن نسخه‌های از پیش پیچیده شده را رد می‌کنند. فراموش نکنیم هشدار مکرر لنین را به کسانی که با از بر کردن و تکرار نقل قول‌ها می‌خواهند به شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مشخص پاسخ گویند. لنین مکرر گفتار مارکس و انگلس را در این باره که «نظریه‌ی ما یک دگم نیست بلکه راهنمای عمل است» به کمونیست‌ها گوشزد می‌کرد و می‌گفت «مارکس و انگلس همیشه این را می‌گفتند و به درستی از بر کردن و تکرار صرف "فرمول‌ها" را مسخره می‌کردند. فرمول‌هایی که در بهترین وضع می‌توانند وظایف کلی را مشخص کنند. وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دوره‌ی خاص روند تاریخی، الزاما قابل تغییرند.»^{۲۱}

این شیوه‌ی تفکر دگماتیست‌ها و پیروان سبک کتابی‌ست که می‌کوشند مارکسیسم - لنینیسم را به دکترین بی‌جان و بی‌روح تبدیل کنند. آن‌ها به جای برخورد خلاق و زنده با مارکسیسم - لنینیسم، در کتاب‌ها به دنبال توجیهات و یافتن نقل قول‌ها و تکرار آن‌ها می‌پردازند. آن‌ها درک نمی‌کنند که مارکسیسم - لنینیسم آیه نیست بلکه راهنمایی است برای عمل انقلابی. کسانی که از درک شرایط مشخص تاریخی و تبیین تئوریک تبلیغ مسلحانه عاجز می‌مانند، سعی می‌کنند با آوردن گفته‌هایی از بنیان‌گذاران کبیر سوسیالیسم علمی به تئوری‌های ورشکسته‌ی خود لعابی بزنند و به قول خودشان اثبات کنند که تبلیغ مسلحانه با اصول عام مغایر است. به همین علت است که از تبیین تبلیغ مسلحانه به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ که در شرایط خاص امری ضروری می‌گردد باز می‌مانند، به ناچار به رد مکانیکی آن می‌پردازند و سرانجام کلماتی نظیر "نارودنیک"، "انارشویست"، "تروریست"، "ایده‌آلیست"، "خرده‌بورژوا"، "ماجراجو" را چاشنی به اصطلاح تحلیل‌های خود می‌کنند و بدین طریق خود را خلاص می‌کنند. اما به قول لنین آن‌ها درک نمی‌کنند که «این احکام و دشنام‌ها به هیچ وجه قادر نخواهد بود، پدیده‌ای را که به علل اقتصادی و سیاسی به وجود آمده از بین ببرد.»^{۲۲}

ما با توجه به تعالیم لنین نه تنها باید با اسلوبی دیالکتیکی ضرورت عینی و مشخص کاربرد تاکتیک مسلحانه را در ایران مورد بررسی قرار دهیم، بلکه نیاز به یک تحلیل تاریخی - اجتماعی مشخص از پروسه‌ی فعالیت گذشته‌ی

۲۱ - درباره تاکتیک‌ها، لنین.

۲۲ - جنگ پارتیزانی، لنین.

سازمان داریم تا بتوانیم جنبه‌های مثبت و منفی آن را به درستی ارزیابی کنیم. بدین لحاظ در آغاز باید ضرورت تبلیغ مسلحانه را دریابیم. یعنی هم چنان که ضرورت را باید از میان انبوه تصادفات باز شناخت، باید از میان مجموعه‌ی کمبودها، نارسایی‌ها و اشتباهات و... که محصول یک دوره از حیات جنبش نوین کمونیستی ایران است، ضرورت تبلیغ مسلحانه را باز شناخت. برای این منظور پیش از همه باید شرایط و زمینه‌های عینی اتخاذ تاکتیک تبلیغ مسلحانه را بررسی کرد. در این رابطه شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، موقعیت جنبش توده‌ای، موقعیت هیئت حاکمه، سیستم سیاسی حاکم، نقش دیکتاتوری به عنوان عامل بازدارنده، تاثیر آن بر تشکل و آگاهی توده‌ها، بر جنبش‌های خود به خودی و تاکتیک‌های پیشاهنگ، تاثیر شکست‌ها و سرکوب‌های پی در پی بر روحیه و مبارزات توده‌ها، موقعیت و نقش پیشاهنگ و وظایف آن و اولویت مبارزه سیاسی را مورد بحث قرار دهیم.

سؤالی که در برابر ما قرار دارد اینست که اولاً توسل به شیوه‌های قهرآمیز مبارزه، تاکتیک تبلیغ مسلحانه و کاربرد آن چه ضرورتی داشت؟ چرا پیشاهنگ تنها از راه‌های مسالمت‌آمیز و تنها به اتکای اشکال غیر مسلحانه‌ی تبلیغ نمی‌توانست وظایف خود را انجام دهد؟ آیا تبلیغ مسلحانه به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ با اصول عام مارکسیستی مغایر است؟ پیش از آن که به این مسایل بپردازیم ببینیم که اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می‌کنند؟ برخی صرفاً با یک تحلیل ساده از زیربنای جامعه و طبقات و اقشار به طور عام، قصد دارند شکل مبارزه را تعیین کنند. فی‌المثل "راه کارگر" از عامل "تاریخی - تولیدی" برای تبیین اشکال مبارزاتی استفاده می‌نماید. راه کارگر صرفاً به ذکر خصوصیات عمومی طبقه‌ی کارگر، دهقانان و خرده‌بورژوازی پرداخته و از آن جا اشکال مبارزه را تبیین می‌نماید. در واقع در این جا برخورد تاریخی مشخص محو شده، طبقات و اقشار در جوامع گوناگون و در مراحل متفاوت تکامل، تبدیل به یک سری "مقولات" عام می‌گردند و از این‌روست که اعمال قهر پیشاهنگ در فقدان شرایط ضروری انقلاب، بدون توجه به وضعیت مشخص تاریخی، در هر صورت مردود شناخته می‌شود. چنین برخوردی در توضیح ضرورت اشکال معینی از مبارزه، ساده‌گرایانه و مبتذل بوده و راه‌گشای جنبش انقلابی کمونیستی نمی‌باشد. به نظر ما عمده‌ترین عواملی که در تعیین اشکال مبارزاتی مطرح می‌باشند (همان گونه که رفیق جزنی مطرح می‌کند) عبارتند از:

۱) موقعیت اجتماعی و اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می‌پیماید.

۲) موقعیت اجتماعی - سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمده‌ی جامعه، شیوه‌ی اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان‌یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریان‌ها و سازمان‌های مبارز خلق.

۳) موقعیت روحی توده‌ها، میزان تحرک و جسارت و روحیه‌ی تعرضی آن‌ها (و یا روحیه‌ی تسلیم و نومیدی آن‌ها).

۴) سنت‌ها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته‌ی تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمن خود به کار بسته‌اند.

۵) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای، نحوه‌ی موازنه‌ی نیروها و عوامل مثبت و منفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلق‌های دور و نزدیک به خود گرفته است و به درجاتی متفاوت مردم در جریان آن‌ها قرار گرفته‌اند.

البته باید توجه داشت که در تعیین اشکال مبارزاتی، عمدتاً عوامل روبنایی نقش تعیین‌کننده ایفا می‌نمایند. انگلس در این مورد می‌نویسد:

«بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده‌ی نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ‌گاه چیزی بیش از این ادعا نکرده‌ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است، موضوع را به یک عبارت بی‌معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است. وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن‌ها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه‌ی فاتح بعد از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می‌گردند و غیره. هم چنین اشکال حقوقی، و به خصوص انعکاسات تمام این مبارزات واقعی در مغزهای شرکت‌کنندگان، از نظر تئوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آن‌ها به سیستم‌های خشک و لایتغیر - هم چنین تأثیرشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌کنند و در بسیاری موارد به طور اخص شکل آن‌ها را تعیین می‌نمایند.»^{۲۳}

ما با ذکر این مقدمات بحث اصلی خود را آغاز می‌کنیم.

با رفرم ارضی در آغاز دهه‌ی چهل، و تغییراتی که در ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه صورت گرفت، مناسبات تولید سرمایه‌داری بر جامعه‌ی ما مسلط شد. این دگرگونی از یک سو محصول تغییراتی در موازنه‌ی نیروها در سیستم جهانی سرمایه (به دلیل "تشدید بحران اضافه تولید، صدور سرمایه و بحران در مناسبات استعماری کهنه ...") و از سوی دیگر محصول بحران "داخلی" بود. مناسبات فئودالی به عنوان مناسبات مسلط برافتاد و جای آن را مناسبات مسلط سرمایه‌داری گرفت. در یک کلام ساخت سرمایه‌داری وابسته

۲۳ - نامه‌ی انگلس به ژوزف بلوخ، لندن، ۲۲ - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰.

پدید آمد. رفرم نمی‌توانست تأثیر خود را بر وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه، روابط و تضادهای طبقاتی بر جای نگذارد. از آن جا که رفرم و تحولات همراه آن، از همان آغاز تأثیر واحدی بر شرایط هستی و زندگی طبقات گوناگون نداشت، از سوی طبقات و اقشار مختلف واکنش‌های مختلفی را برانگیخت. رفرم باعث حل و یا تخفیف برخی از تضادها و تشدید برخی دیگر شد. فی‌المثل تضاد ارباب و رعیت را در کلیت آن حل کرد، تضادهای خرده بورژوازی سنتی و بقایای ضعیف بورژوازی ملی با سرمایه‌های بزرگ را تشدید کرد و در بقیه‌ی تضادها نیز تعدیلی پدید آورد. همراه با تسلط و گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، صدور سرمایه‌های امپریالیستی به جامعه‌ی ما شدت گرفت و سرمایه‌گذاری‌های عظیمی که در بخش‌های مختلف اقتصاد صورت گرفت، رونقی نسبی را در اقتصاد پدید آورد. این تحولات و این رونق نسبی که در آغاز مستقیماً بر زندگی کارگران و دهقانان تأثیر می‌گذاشت، امیدواری‌هایی را در این کثیرالعدده‌ترین طبقات جامعه پدید آورد. بنابراین این همراه با رفرم که در مجموع تعدیل تضادها را به همراه داشت، ما شاهد فروکش موج مبارزات و جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده‌ای هستیم. خرده بورژوازی سنتی که با یورش وسیع سرمایه‌های امپریالیستی و سلطه‌ی کمپرادوریسم به واکنشی قهرآمیز دست زده بود، پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد و بی‌تفاوتی سیاسی طبقات زحمتکش دیگر در حالت رکود و خمود فرو رفت. وضعیت کارگران به گونه‌ای دیگر بود. علیرغم این که رفرم و تسلط مناسبات سرمایه‌داری از شدت استثمار کارگران نکاست بلکه بالعکس بر شدت استثمار افزود، اما به دو علت از حدت مبارزه‌ی آن‌ها کاسته شد. نخست این که رفرم و رونق نسبی اقتصادی امیدواری‌هایی را در توده‌های کارگر پدید آورد و ثانیاً انباشته شدن صفوف کارگران از دهقانانی که پس از رفرم به سوی شهرها سرازیر شده بودند، تأثیر خود را بر ترکیب و کیفیت جنبش کارگری و سطح مبارزاتی آن‌ها بر جای گذاشت. دهقانانی که به صفوف طبقه‌ی کارگر می‌پیوستند و یا همچون تهی‌دستان شهری ارتش ذخیره‌ی کار را تشکیل می‌دادند، در سطح بسیار نازلی از آگاهی طبقاتی و سنت‌های مبارزاتی قرار داشتند. بنابراین در مجموع، کیفیت جنبش کارگری و سطح مبارزاتی آن افت کرد و از حدت برخوردار تضادهای طبقاتی کاسته شد. بدین لحاظ می‌بینیم که پس از رفرم در اثر عوامل عینی و اقتصادی از شدت و حدت تضادهای طبقاتی کاسته شد و موج جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده‌ای فروکش کرد. اما از آن جایی که در جامعه‌ی ما تغییر و تحولات از طریق یک رفرم و در خدمت سلطه و غارت هر چه بیشتر امپریالیسم صورت گرفت، فشار و ستم دوگانه را بر توده‌ها تحمیل کرد. استثمار هولناک کارگران، خانه‌خرابی خرده تولیدکنندگان

در برابر سرمایه‌های بزرگ و خلاصه بار طاقت‌فرسای زندگی توده‌ها، مدام در جهت تشدید تضادها عمل می‌کرد. دهقانان زیر فشارهای متعدد مالی و سیاسی دولت و سرمایه‌های بزرگ به سرعت خانه خراب می‌شدند. خرده بورژوازی سنتی در برابر تسلط و گسترش سرمایه‌های بزرگ به ورشکستگی و خانه خرابی سوق داده می‌شدند. کارگران به شدیدترین وجهی مورد استثمار قرار می‌گرفتند. پروسه‌ی انباشت فقر و ثروت با سرعتی حیرت‌آور رشد می‌کرد، هزینه‌های زندگی به سرعت در حال افزایش بود و تورم به شدت توده‌های مردم را تحت فشار قرار می‌داد. در چنین شرایطی با رشد تضادهای اجتماعی مدام بر نارضایتی توده‌ها افزوده می‌گشت. اما آن چه که از این بحث مورد نظر ماست این است که علیرغم تحولاتی که رفرم پدید آورد و تعدیل تضادها در سال‌های اولیه‌ی رفرم، در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ ما شاهد تشدید دم‌افزون تضادها، و رشد نارضایتی در میان توده‌های مردم هستیم. اما اگر چنین است و ما از تشدید تضادها و رشد نارضایتی مردم در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ سخن می‌گوییم، پس چرا تجلی آن را در گسترده‌ی جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده‌ای نمی‌یابیم؟ پاسخ به این مسئله مستلزم بررسی سیستم سیاسی حاکم بر جامعه است. برای پاسخ به این مسئله باید روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته، به ویژه نقش دیکتاتوری تروریستی آشکار را در حفظ، بقا و تداوم سیستم سرمایه‌داری وابسته، مورد بررسی قرار دهیم.

اگر از یک سو و در مراحل اولیه‌ی رفرم، کاهش و فروکش موج مبارزات خود به خودی توده‌ها را باید ناشی از تأثیر رفرم، رونق نسبی اقتصادی، تعدیل تضادها و امیدهایی که در توده‌ها پدید آمده بود، دانست. از سوی دیگر، باید به مسئله‌ای توجه داشت که در مراحل بعد و با رشد نارضایتی مردم بر حرکات و جنبش‌های توده‌ای تأثیر قاطع داشته است.

اساساً همراه با رفرم، ما شاهد شکل‌گیری، استقرار و عملکرد یک دیکتاتوری متمرکز، همه‌جانبه و خشونت‌باری هستیم که به تدریج بر تمام شئون زندگی اجتماعی مسلط می‌شود. نقش دولت در یک اقتصاد وابسته در جهت تسریع گردش سرمایه‌ها، فراهم آوردن زمینه‌های مناسب و خالی از هر گونه مخالفت در جهت سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی و مساعد کردن زمینه برای صدور سرمایه‌های امپریالیستی، در اختیار گرفتن تمام شریان‌های اصلی اقتصاد در جهت اهداف غارت‌گرانه و راهزنانه‌ی انحصارات و وابستگان داخلی آن‌ها، انتقال بی‌مخاطره‌ی ارزش‌های اضافی تولید شده، از میان برداشتن آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک در خدمت انجام وظایف مذکور، سرکوب هر گونه نارضایتی و اعتراض، به ویژه سرکوب قهرآمیز نیروهایی که از همان آغاز رفرم و سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی انحصارات امپریالیستی و وابستگان داخلی آن‌ها، تضادشان با سیستم تشدید شده بود (نظیر خرده بورژوازی سنتی)، سد کردن

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خلق، استثمار شدید و وحشیانه و نیز غارت امپریالیستی که ستم دوگانه‌ای را به توده‌ها تحمیل می‌کرد... و خلاصه حفظ و استحکام سرمایه‌داری وابسته، نیاز به یک دیکتاتوری افسار گسیخته و به طور کلی یک روبنای سیاسی همراه با یک دستگاه نظامی - بوروکراتیک عظیم داشت تا دولت حافظ مناسبات موجود بتواند با تکیه بر این دستگاه قهر و اجبار، دیکتاتوری خشونت‌بار بورژوازی وابسته به امپریالیسم را اعمال کند.

از این رو تغییرات اقتصادی - اجتماعی حاصله از رفرم و استقرار سرمایه‌داری وابسته به دنبال خود، آن روبنای سیاسی را پدید آورد و آن سلطه‌ی طبقاتی را مستقر ساخت که بیش از پیش عملکردهای فاشیستی در آن نقش فائده به دست آورد.

دیکتاتوری نظامی - فاشیستی شاه که با تحکیم موقعیت سرمایه‌های وابسته، دیگر به مثابه قدرت سیاسی نیرومندترین و ارتجاعی‌ترین بخش سرمایه‌های وابسته به امپریالیسم، اختناق بی‌ظنیری را اعمال می‌نمود، نه تنها بیان‌گر خصلت بی‌نهایت ارتجاعی حاکمیت سیاسی "الیگارش‌ی مالی وابسته" و سلطه‌ی امپریالیستی بود، بلکه در همان حال بیان‌گر حدت تضادهای موجود جامعه بود. از این رو اگر از یک سو پس از رفرم، فروکش موج مبارزات توده‌ای را باید در رابطه با موقعیت اقتصادی و تضادهای طبقاتی در نظر گرفت، از سوی دیگر این فروکش نتیجه‌ی عملکردهای دیکتاتوری نظامی - فاشیستی حاکم بر ایران بود که می‌کوشید هر گونه تجلی نارضایتی را که با سیستم موجود تعارض پیدا می‌کرد در نطفه خفه کند. مسئله‌ای که در این جا باید شکافته شود این است که دیکتاتوری حاکم بر ایران را که در دوران خود به فاشیستی‌ترین شیوه‌ها بر علیه خلق متوسل می‌شد، چگونه باید ارزیابی کرد؟ نقش بازدارنده‌ی آن تا چه حد بود؟ و تأثیر آن را بر مبارزات مردم و عدم گسترده‌گی جنبش‌های خود به خودی، روحیات توده‌ها، آگاهی و تشکل آن‌ها چگونه باید ارزیابی کرد و خلاصه تا چه حد بر اتخاذ تاکتیک‌های ما، بر اشکال سازمانی و مبارزاتی مؤثر بوده است؟ اگر چه همه به اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم معترف هستند، اما ارزیابی واحدی از نقش آن در رابطه با مسایل طرح شده ندارند. پاسخ صحیح به این مسئله به درک درست ما از ماتریالیسم تاریخی، نقش عامل عینی و ذهنی، رابطه‌ی زیربنا و روبنا، عوامل تعیین‌کننده‌ی شکل مبارزه، و نقش امپریالیسم و سیستم، وابستگی دارد. از غالب بحث‌هایی که در مورد ارزیابی نقش دیکتاتوری شاه و رابطه‌ی آن با عدم وجود جنبش‌های وسیع خود به خودی صورت گرفته است، دو برداشت نادرست وجود دارد که قادر نیست رابطه‌ی دیالکتیکی بین دیکتاتوری نظامی - فاشیستی رژیم شاه و رکود و خمود حاکم بر جنبش توده‌ای برقرار نماید. در نتیجه، در تحلیل‌ها و ارائه‌ی مشی سیاسی دچار انحراف و لغزش‌های معینی می‌گردند. نظریه‌ی اول، عدم

وجود جنبش‌های گسترده‌ی طبقه کارگر و توده‌های مردم را اساساً نتیجه‌ی مستقیم اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم می‌داند. چنین دیدگاهی عامل اقتصادی، بحران‌های اقتصادی سیستم و تضادهای ناشی از آن را که علی‌الاصول عامل تعیین‌کننده در تحولات و جنبش‌های خود به خودی هستند، عملاً نادیده می‌گیرد و به عامل روبنایی یعنی دیکتاتوری نقش مطلق و یا به طور کلی تعیین‌کننده می‌دهد. این نظر علیرغم تشدید هر گونه بحران اقتصادی سیستم، بر این اعتقاد است که جنبش‌های خود به خودی همواره به صورت پراکنده و جرقه‌وار باقی می‌ماند.

نظریه‌ی انحرافی دیگر که در قطب مقابل نقطه نظر اول قرار دارد، انحرافی است که به ویژه امروز رایج شده است. خلاصه‌ی این نظر چنین است: نه تنها عدم رشد جنبش‌های خود به خودی و گسترده‌ی آن‌ها به دلیل اعمال قهر فاشیستی و ضد انقلابی رژیم شاه نبود، بلکه درست بر عکس، اگر این نوع اعمال قهر از جانب طبقات حاکمه می‌توانست در جامعه بقا داشته باشد، خود ناشی از عدم رشد پتانسیل انقلابی در بین توده‌ها و رضایت آن‌ها نسبت به شرایط مادی زندگی‌شان و در نتیجه عدم رشد تضادهای طبقاتی بوده است. حاملین این نظریه به عامل اقتصادی نقشی مطلق و یک‌جانبه می‌دهند و نهایتاً به مواضع اکونومیستی درمی‌غلطند و ماتریالیسم اقتصادی را به جای ماتریالیسم تاریخی قرار می‌دهند. این دیدگاه هم چنین از عدم درک سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، امپریالیسم، ماهیت رفرم و اشتباه گرفتن رفرم با یک انقلاب ناشی می‌شود. این دیدگاه چه خود آگاه باشد و یا نباشد، در تحلیل نهایی رفرم را به مثابه انقلاب از بالا در نظر می‌گیرد و بدین نتیجه‌ی نادرست می‌رسد که سال‌ها لازم بود تا شکل‌گیری طبقاتی و رشد نارضایتی و جنبش‌های خود به خودی در اشکال جدید ظاهر گردد. این درست نقطه‌ی مقابل نظر رفیق مسعود است که گذشت چند سالی را برای رشد و حدت نهایی تضادها و نارضایتی عمومی کافی می‌دانست. در یکی عامل روبنایی به عامل تعیین‌کننده بدل می‌شود و در دیگری بر عامل اقتصادی و عدم رشد و حدت تضادها و نارضایتی تأکید یک‌جانبه و مطلق‌گرایانه‌ای می‌شود. این هر دو دیدگاه اشتباه است. اگر آستانه‌ی سال ۵۰ را مبنای قضاوت خود قرار دهیم، با وجود آن که نارضایتی نسبت به رژیم شاه مدام در حال افزایش بود، مقدمه‌ی یک بحران در اقتصاد ظاهر می‌شد، اما هنوز این نارضایتی تا بدان حد نرسیده بود که تاب تحمل را از توده‌ها گرفته و علیرغم هر گونه سرکوب، آنان را به سوی حرکت مستقل تاریخی سوق دهد. رفیق مسعود که عدم رشد و گسترش جنبش‌های خود به خودی و حرکات اعتراضی توده‌ها را ناشی از دیکتاتوری افسار گسیخته بر جامعه می‌دانست و با دیدن جنبه‌هایی از واقعیت (عملکرد دیکتاتوری به مثابه عمل بازدارنده و ترمزکننده‌ای که هر گونه نارضایتی را به

شدت سرکوب می‌کرد و ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم را سلب کرده بود) از توجه به جنبه‌ی دیگر واقعیت که همانا جنبه‌ی مهم‌تر آن بود (یعنی عدم رشد و حدت کافی تضادها، بازمانده بود، به این نتیجه‌ی نادرست می‌رسد که شرایط عینی انقلاب فراهم است، اما آن چه که مانع نمود محسوس آن، و جنبش‌های خود به خودی است همانا دیکتاتوری رژیم است. رفیق جزنی نظریات رفیق مسعود را در این رابطه مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«به دنبال این استدلال گفته می‌شود که عدم وجود جنبش‌های خود به خودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها، بلکه نتیجه‌ی سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است... اساس این استدلال بر این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده‌ای در جامعه‌ی ما بسیار نادر و کم وسعت باشد و از آن جا که ظهور این جنبش‌ها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه‌های پیش درآمد انقلاب است به سبب عوامل یاد شده نباید فقدان این جنبش‌ها را به معنای فقدان موقعیت انقلابی تلقی کرد. ضعف این استدلال در این مقدمات نهفته است...»^{۲۴}

رفیق جزنی سپس زمینه‌های عینی عدم رشد جنبش‌ها خود به خودی را ارزیابی می‌کند و می‌نویسد: «شرایط عینی، رکن اصلی از دسته عوامل مؤثر در حرکت و یا رکود جنبش‌های انقلابی است. موقعیت نظام تولیدی و درجه‌ی رشد و تکامل آن، نقش بنیادی در حرکت توده‌ها دارد. هنگامی که یک نظام تولیدی به دوران پایان حکومت خود برسد و در آستانه‌ی نابودی قرار گیرد و از پاسخ گفتن به نیازهای اقتصادی و اجتماعی بازماند، تضادهای ناشی از آن از حالت همزیستی خارج شده و به حالت تعارض درمی‌آیند. این شیوه فرتوت و کهنه مستقیماً در زندگی توده‌ها اثر گذاشته آن را غیر قابل تحمل می‌سازد... اصلاحات ارضی و تحولات رفرمیستی اخیر برای پایان دادن به این تضادها و در جهت نو کردن نظام موجود انجام گرفت... این تحولات گر چه به محرومیت توده‌ها خاتمه نداد و رژیم خشن‌تری را به توده‌ها تحمیل کرد، معذک پروسه‌ی رشد جامعه را تسریع کرد و روابط تولیدی تازه‌ای را جانشین ساخت. بازتاب تحولات اخیر در ذهن توده‌ها امیدواری‌هایی پدید آورد. همچنین در زحمتکشان شهری این تحولات امیدواری‌هایی ایجاد کرد. رشد نسبتاً سریع تولید صنعتی که به دنبال این تحولات نمایان شد، نارضایی چشم‌گیر دوره‌ی قبل از رفرم را موقتا از بین برد یا تعدیل کرد. برای آن که نارضایتی تعدیل یافته

۲۴- نبرد با دیکتاتوری، ص ۸۳ و ۸۲.

مجدداً رشد کرده و به سطحی حتماً بالاتر از سطح قبلی برسد، لازم بود سال‌های گذار طی شود...»^{۲۵}

بنابراین رفیق جزئی به درستی نقش تعیین‌کننده‌ی عامل عینی را ارزیابی می‌کند و بر آن تأکید دارد. اما او برخلاف کسانی که درکی دیالکتیکی از رابطه‌ی عین و ذهن، زیر و روبنا و نقش آن‌ها ندارند و تنها به یکی از دو جنبه بها می‌دهند، مطرح می‌کند که عوامل ذهنی در کند کردن و یا تسریع عوامل عینی مؤثرند. «نقش دولت در این جا، دیکتاتوری رژیم به عنوان یک عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود. رژیم دیکتاتوری عامل کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه به معنی اخص، در جلوگیری از رشد و تکامل آنتاگونیسم خلق با دشمن خود به شمار می‌رود و می‌تواند روی تکامل تضادهای اثر بگذارد و از عمق، حدت و شدت برخورد طرفین تضاد، بکاهد و به سهم خود مانع بلوغ نهایی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد.»^{۲۶} و باز تأکید می‌کند که هنگامی که موقعیت انقلابی فرا رسیده باشد، عنصر ذهنی (دیکتاتوری طبقه‌ی حاکم) قادر نیست جلودار مبارزات توده‌ها شود، و برای نشان دادن این امر، نمونه‌ی بنگلادش را مطرح می‌کند که علیرغم دیکتاتوری خشن ایوب خان، بر اثر فراهم گشتن موقعیت انقلابی، توده‌ها به خیابان ریختند و نه ماه سرکوب لازم بود تا شرایط عینی انقلاب بر اثر فراهم نبودن شرایط ذهنی فرو نشیند. این است یک درک درست از رابطه و تأثیر متقابل عامل عینی و ذهنی و نقش آن‌ها. بدین لحاظ می‌بینیم که تقدم و تعیین‌کنندگی عامل عینی هرگز بدین معنا نیست که نقش و تأثیر عامل ذهنی را بر عامل عینی نادیده انگاریم. از همین روست که ما باید به تأثیر مخرب و زیان‌بار دیکتاتوری متمرکز و عریان بر جنبش‌های خود به خودی توده‌ها توجه کافی مبذول داریم. اگر در آستانه‌ی سال‌های پنجاه، بحران اقتصادی و سیاسی و حدت تضادهای طبقاتی هنوز به مرحله‌ای نرسیده بود که توده‌های جان بر کف را علیرغم هر گونه سرکوب به حرکت وا دارد و جنبش‌های گسترده و سراسری آستانه‌ی قیام را پدید آورد، این بدان معنا نیست که رشد و حدت این تضادها را در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ به کلی نادیده گرفت و با نگرشی اکونومیستی نقش بازدارنده‌ی عامل دیکتاتوری را بر روی حرکات و جنبش‌های خود انگیزته توده‌ای فراموش کرد. برخی از رفقای ما که درک درستی از رابطه‌ی عین و ذهن، زیربنا و روبنا، خودانگیختگی و آگاهی ندارند تصور می‌کنند که هر چه بیشتر به عامل عینی بها دهند، به همان اندازه مسئله اساسی فلسفه، و به طور کلی ماتریالیسم دیالکتیکی را بهتر درک کرده و

۲۵- نبرد با دیکتاتوری.

۲۶- نبرد با دیکتاتوری.

اشتباهات رفیق احمدزاده را جبران کرده‌اند. این برداشت انحرافی امروز تا به آن جا پیش رفته است که اکنون میسم تار و پود این رفقا را فرا گرفته است و در تمام حرکات و رفتار روزمره‌ی خود تبدیل به بنده‌ی مفلوک و دنباله‌رو بی چون و چرای جنبش خود به خودی شده‌اند. این خطر نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر برخورد نادرست با تئوری‌های گذشته‌ی سازمان است. این همان راهی است که خط ۳ پیمود و هنوز هم با اکنون میسم ریشه‌دار ناشی از آن دست به گریبان است. بنابر این اگر در آستانه‌ی قیام، تضادها به مرحله‌ای از رشد و حدت انفجارگونه‌ی خود رسیده بودند که کیفیت جدیدی را در مبارزه‌ی توده‌های مردم پدید آورند، باید به پیش‌شرط این تحول کیفی و رشد نارضایتی در شرایط سال‌های ۵۰ توجه داشت.

حال مسئله را از جنبه‌ی دیگر بررسی کنیم. چرا رژیم شاه به ویژه از اواخر دهه‌ی چهل به سبانه‌ترین شکلی حکومت می‌کرد؟ به فاشیستی‌ترین شیوه‌ها متوسل می‌شد؟ ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های توده‌های مردم را سلب کرده بود و تنها زمانی تن به عقب‌نشینی داد که دیگر توده‌ها جان‌شان به لب رسیده بود و با طغیان عظیم خود آن را به عقب‌نشینی وا داشتند و سرانجام به گورش سپردند؟ آیا این که رژیم شاه به وحشیانه‌ترین شیوه‌های فاشیستی علیه خلق متوسل می‌شد، به معنای شکست این رژیم در عرصه‌ی سیاسی و بی‌اعتباری آن نزد توده‌ها نبود؟ اگر جز این است چرا پس از فرم و به ویژه سال‌های ۵۰، مدام دستگاه ستم و اعمال قهر ضد انقلاب گسترده‌تر، پیچیده‌تر و تکامل یافته‌تر شد؟ آیا می‌توان این را به چیزی جز تشدید تضادها و رشد نارضایتی مردم از رژیم شاه نسبت داد؟ باید به یاد داشت که تاریخ تمام نظام‌های طبقاتی نشان می‌دهد که همراه با تشدید تضادهای طبقاتی است که مدام دستگاه سرکوب رشد می‌کند و اشکال و روش‌ها و سازمان آن پیچیده‌تر و کامل‌تر می‌گردد. تقویت این دستگاه، همیشه شاخص تشدید تضادهاست. ما نمی‌دانیم که چگونه برخی از رفقای ما در حالی که نمی‌توانند توسل رژیم به قهر ضد انقلابی عریان علیه توده‌ها، تقویت مداوم ابزار سرکوب علیه خلق، سلب ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی مردم، و پنجه انداختن دیکتاتوری آشکار بر همه‌ی شئون زندگی اجتماعی و سیاسی را منکر شوند، در همان حال حدت تضادها، رشد نارضایتی و تأثیر دیکتاتوری را بر جنبش‌های خود به خودی توده‌ها نادیده می‌گیرند. به اعتقاد ما یک چنین درکی به هر شکل که باشد ناشی از عدم درک رابطه و تأثیر متقابل عامل عینی و ذهنی است. بنابراین ارزیابی درست از عدم گسترده‌ی جنبش‌های خود به خودی در ایران مستلزم این است که نقش بازدارنده و سدکننده‌ی دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم را بر جنبش‌های خود به خودی به حساب آوریم. از این دیدگاه ما هنگامی که به بررسی شرایط حاکم بر جنبش در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ می‌پردازیم، در همان حال که بر عدم

رشد و تکامل نهائی تضادها یعنی تا سرحد انفجار که در آستانه قیام شاهد آن بودیم، تأکید می‌کنیم، از نارضایتی نسبی و تشدید تضادها سخن به میان می‌آوریم و از تأثیر دیکتاتوری بر عدم گسترده‌گی جنبش‌های خود به خودی سخن می‌گوییم. در همین جا اضافه کنیم، علیرغم استقلال نسبی روبنا، و علیرغم نقش کند کننده و بازدارنده‌ی دیکتاتوری، عامل ذهنی هیچ‌گاه نمی‌تواند برای مدتی طولانی سد راه عامل عینی و ضرورت‌های تاریخی باشد. دیکتاتوری عنان گسیخته‌ی حاکم بر جامعه‌ی ما نیز نمی‌توانست مدت مدیدی نقش ترمزکننده‌ی خود را ایفا کند. همان‌گونه که دیدیم دیکتاتوری نتوانست برای همیشه جلو حرکات، جنبش‌ها و اعتراضات توده‌ای را سد کند و عملکرد همان قوانین عینی و حدت بی‌سابقه‌ی تضادها، سرانجام توده‌های میلیونی را به حرکت درآورد و آن‌ها را به حالت تعرض، علیه رژیم کشاند. هم‌چنین شاهد بودیم که به علت همان فشارهای دیکتاتوری و فشارهای ناشی از بازدارندگی آن، نارضایتی عمومی توده‌ها به شکل یک آتش‌فشان عظیم منفجر گردید. حال که نقش بازدارنده و سدکننده‌ی دیکتاتوری و تأثیر آن را بر جنبش‌های خود به خودی دریافتیم، لازم است که تأثیر مبارزات گذشته و سرکوب و شکست‌های پی در پی توده‌ها را بر روحیه و مسیر مبارزات بعدی آن‌ها بررسی کنیم.

اصولاً سنت‌های مبارزاتی، شکست‌ها و پیروزی‌های توده‌های مردم از جمله عواملی هستند که بر روحیه‌ی مبارزاتی، رزمندگی، و بالنتیجه مسیر آتی مبارزات آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بنابراین لازم است که ما در این جا به بررسی این مسئله بپردازیم که تا چه حد سرکوب‌ها و شکست‌های مدام بر روحیه و انفعال سیاسی آن‌ها تأثیر گذارده بود؟

جنبش‌های توده‌ای که با انقلاب مشروطیت و پس از آن در شهرها و روستاها پدید آمد، با روی کار آمدن رضا خان و توسل به قهر همه‌جانبه، یکی پس از دیگری سرکوب شد. توده‌های مردم پس از این شکست‌ها در حالت رکود و خمود و بی‌تفاوتی سیاسی قرار گرفتند. با سرنگونی رضا خان و ایجاد شرایط مناسب، یک دوران شکوفایی در مبارزات توده‌های مردم فرا رسید، اما این بار نیز مبارزات آن‌ها با شکست روبرو شد و با کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب قهرآمیز توده‌ها آغاز گردید. تأثیر مخرب این شکست در روحیه‌ی توده‌ها به ویژه از آن جهت بود که آن‌ها نه در یک نبرد رویاروی با دشمن، بلکه بدون این نبرد، شکست را متحمل شدند. پس از آن سرکوب خونین توده‌های مردم در ۱۵ خرداد و سرکوب‌های پی در پی، از جمله سرکوب کردستان، سرکوب قشقبایان، سرکوب هر گونه اعتراض و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز توده‌ها، از جمله عواملی بودند که روحیه‌ی تعرضی توده‌ها را تضعیف کردند و بر طولانی شدن رکود سیاسی توده‌ها تأثیر گذاردند. لنین در نوشته‌های مختلف خود حالات

و روحیات توده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. عوامل مختلفی را که باعث روحیه یأس و سرخوردگی، تسلیم و رضا در توده‌ها می‌شود، مورد ارزیابی قرار می‌دهد و نقش پیشاهنگ را در جهت از میان بردن این روحیه خاطر نشان می‌سازد. در جامعه‌ی ما، توجه به این مسئله را برای اولین بار در نوشته‌های رفقای بنیان‌گذار سازمان می‌بینیم. مثلاً رفیق پویان در "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد. گرچه رفیق پویان در ارزیابی مطلق توانایی دشمن و مطلق ضعف توده‌ها دچار افراط می‌شود و از همان آغاز، رفقای ما با این مسئله برخوردی جدی می‌کنند، اما او به یک واقعیت نیز در آن شرایط اشاره می‌کند و آن همانا قدر قدرتی هیئت حاکمه و تأثیرات مختلف عوامل ذهنی، از جمله شکست‌ها و سرکوب‌ها بر روحیات توده‌ها و تن دادن موقتی آن‌ها به دیکتاتوری عریان و تروریستی رژیم است. البته آن چه را که رفیق پویان در رابطه با توانایی دشمن و ضعف توده‌ها بازگو می‌کند، باید با توجه به شرایط عینی، درجه‌ی رشد تضادها، و نقش دیکتاتوری و سرکوب مداوم خلق ارزیابی کرد و حالت یأس، سرخوردگی، افسردگی و تسلیم و رضا را از این زاویه ارزیابی کرد. نه تنها در جامعه‌ی ما بلکه در بسیاری موارد، در جوامع دیگر نیز جنبش خود به خودی توده‌ها در وضعیتی قرار می‌گیرد که ما شاهد این حالت و روحیه‌ی توده‌ها هستیم. اما در جامعه‌ی ما عوامل متعددی در تشدید آن اثر گذاشتند. این همان حالتی از روحیات توده‌ها در دوران رکود جنبش است که لنین معتقد است باید با آن به مبارزه‌ی جدی پرداخت. هنگامی که لنین از قدرت مطلقه‌ی حکومت و تن دادن توده‌های مردم صحبت می‌کند و یا می‌نویسد:

«درست به همان گونه که دهقانان به فقر نکبت‌بار و به ادامه‌ی زندگی بدون غور در علل بدبختی خویش یا امکان از میان برداشتن آن خو کرده‌اند، روسی ساده نیز به قدرت مطلقه‌ی حکومت و به سر کردن، بدون این فکر که آیا حکومت باز هم قادر به حفظ قدرت خودسرانه‌ی خویش هست و به موازات این که آیا نیروهایی برای فروپاشی نظام کهنه‌ی سیاسی وجود دارد یا خیر، عادت کرده است.» (همه جا تأکید از ماست)^{۲۷} و یا در جای دیگر می‌نویسد: «کارگران اعتقاد دیرینه‌ی خود را به خلل‌ناپذیری نظامی که آن‌ها را تحت ستم قرار می‌داد از دست می‌دادند و رفته رفته ضرورت مقاومت دسته‌جمعی را... نمی‌خواهم بگویم درک می‌کردند، اما حس می‌کردند و اطاعت برده‌وار از مقامات را مشخصاً به کنار می‌نهادند...» آن حالت روحی توده‌ها را بیان می‌کند که محصول مجموع شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی است. اما آیا ارزیابی حرکات توده‌ها و حالات آن‌ها از این زاویه بدان معناست که لنین به

^{۲۷} - "جلادان زمستوها و هانیبال‌های لیبرال"، لنین.

عامل عینی کم بها داده و دچار روان‌شناسی‌گرایی شده است؟ خیر. آیا آن‌هایی که امروز ارزیابی و تحلیل رفقای ما را در گذشته از رکود سیاسی جنبش و بررسی روحیات آن‌ها که لازمه‌ی رهبری درست است، بی‌اعتبار می‌دانند و با تبختر فیلسوفانه‌ای اعلام می‌کنند که مثلاً رفیق پویان و یا رفیق جزنی به عوض بررسی جامعه‌شناسانه به روان‌شناسی‌گرایی دچار شده بود، در نوشته‌های لنین و آثار انگلس به ویژه در جنگ دهقانی و غیره تعمق کرده‌اند؟ آیا به قدر کافی نمونه‌های عینی در دست نداریم که نشان دهد تا چه حد سرکوب و شکست می‌تواند در تحت شرایطی بر روحیه‌ی مبارزاتی توده‌ها تأثیر نامطلوب بگذارد؟ آیا نمونه‌های اسپانیا، اندونزی و کشورهای دیگری که جنبش‌های توده‌ای تا سر حد یک جنگ داخلی پیش رفتند، اما پس از شکست و استقرار دیکتاتوری فاشیستی و یا نظامی، جنبش‌های توده‌ای افت کرده‌اند و روحیه‌ی مبارزاتی توده‌ها تا به آن حد فروکش کرد که دیکتاتوری حاکم حتا تا مدت‌ها هر گونه اعتراض و حرکت توده‌ای را در نطفه خفه می‌کرد و رکود بر جنبش حاکم گردید، درس‌های آموزنده‌ای به ما نمی‌دهد؟ بالاخص زمانی روحیه‌ی یأس، سرخوردگی و تسلیم و اطاعت برده‌وار برای مدتی در جنبش حاکم می‌شود که شکست توده‌ها نه در یک نبرد رویاروی بلکه به علل مختلف از جمله خیانت‌ها و اشتباهات پیشاهنگ، بدون نبرد صورت گرفته باشد. به همین علت است که لنین مطرح می‌کند، تسلیم بدون نبرد روحیه‌ی پرولتاریا را خراب می‌کند، و رزمندگی‌اش را تضعیف می‌نماید. موارد متعددی را می‌توان مثال آورد که بدون این که وضعیت اقتصادی - اجتماعی توده‌ها بهتر شده باشد و یا از حدت تضادها کاسته شده باشد، توده‌ها پس از شکست یا شکست‌های متوالی در حالت رکود، یأس، سرخوردگی و تن دادن، به سر برده‌اند. از دیدگاه تاریخی، به شورش‌های بردگان و دهقانان و یا قیام‌های کارگری می‌توان اشاره کرد. در کشورهایی که سالیان دراز تحت سلطه‌ی استعمارگران و امپریالیست‌ها قرار داشته‌اند، نمونه‌های دیگری از این حالت را می‌توان نشان داد. «بدین لحاظ می‌بینیم که چگونه شکست‌های مدام و سرکوب‌های پیوسته در روحیه‌ی مبارزاتی توده‌ها و افت جنبش‌های خود به خودی توده‌ها مؤثر می‌افتند. حال چنان چه پیشاهنگ نتواند نقش خود را در جهت زدودن حالت یأس و نومیدی توده‌ها ایفا کند و در این زمینه تأثیر مثبت بگذارد و یا اساساً پیشاهنگی وجود نداشته باشد، این حالت روحی و مبارزاتی توده‌ها تشدید می‌شود.»

در جامعه‌ی ما نیز برخلاف کسانی که این مسئله را درک نمی‌کنند و حتا به نوشته‌های لنین و تجربیات جنبش‌ها توده‌ای توجهی ندارند، شکست‌ها و سرکوب‌های مداوم توده‌های مردم، حالت رخوت و سستی، یأس و نومیدی را در جنبش توده‌ای تقویت کرد و روحیه‌ی مبارزاتی آن‌ها در مدتی معین افت کرد، مقاومت‌شان سست شد و حتا به پاسیفیسیم کشیده شدند و دیکتاتوری حاکم

پایه‌های سلطه‌اش را لحظه به لحظه مستحکم کرد تا به آن جا که چندین سال آن چنان شرایطی را بر جامعه حاکم گرداند که کوچک‌ترین حرکت توده‌ها را در هر شکل و صورتش در نطفه خفه و سرکوب می‌نمود. تأثیر سوء چنین جو فاشیستی و مختنقی در روحیه و افکار توده‌ها زمانی دو چندان گردید که آنان به واقعیت تلخ و تراژیکی وقوف پیدا کردند که شکست‌شان صرفاً معلول قدرت و زورمندی دشمن نبوده، بلکه بی‌کفایتی، سستی و خیانت رهبری و رهبران، و پیشاهنگانش نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. اگر نخواهیم و یا نتوانیم این تأثیرات را ببینیم و ریشه‌یابی کنیم، دچار خشک‌مغزی و انجماد دماغی شده‌ایم و آن گاه بدیهی است که نه فقط تفاوتی بین روان‌شناسی اجتماعی مارکسیستی و روان‌شناسی اجتماعی مبتنی بر ماتریالیسم مکانیکی قائل نمی‌شویم، بلکه حتا تا به آن جا پیش می‌رویم که منکر وجود مقوله‌ای به نام روان‌شناسی اجتماعی مارکسیستی می‌شویم و این چیزی به جز ماتریالیسم اقتصادی و ولگاریزه کردن ماتریالیسم تاریخی نیست.

یک مارکسیست باید حالات و روحيات توده‌ها و نقش عوامل مختلف از جمله شکست‌ها و پیروزی‌ها را در این مورد به حساب آورد و در نظر گیرد، تا بتواند به درستی نقش پیشاهنگی خود را ایفا کند. باید تأثیر شکست‌ها و سرکوب‌های پی در پی را به عنوان عاملی در عدم گستردگی جنبش‌های خود به خودی و روحیه‌ی تسلیم و رضای توده‌ها، در مدتی معین در نظر گرفت. باید نقش پیشاهنگ را در جهت زدودن این حالت به حساب آورد، والا نه درک درستی از ماتریالیسم تاریخی و روان‌شناسی اجتماعی مارکسیستی خواهیم داشت و نه می‌توانیم به عنوان پیشاهنگ بر حرکات و جنبش‌های توده‌ای اثری تسریع‌کننده و جهت‌دهنده داشته باشیم. اگر پیشاهنگ به عنوان عامل ذهنی نقش تسریع‌کننده‌ی خود را درک نکند و بگوید که بالاخره توده‌ها به پا می‌خیزند، دیگر نمی‌توان صحبت از پیشاهنگ کرد بلکه پس‌آهنگ مفلوکی هستیم که همیشه دنباله‌رو جنبش‌های خود به خودی خواهیم بود.

روشن است که اگر پیشاهنگ وظیفه‌ی خود را در این جهت انجام ندهد و نقش تسریع‌کننده را ایفا ننماید، توده‌ها تا ابد در این حالت به سر نمی‌برند، بالاخره در مرحله‌ی معینی عوامل عینی و رشد و حدت بی‌سابقه‌ی تضادها، بحران‌های اقتصادی و سیاسی، باعث می‌شوند که سرانجام توده‌ها به حالت اعتراض و عصیان برخیزند. ما در جامعه‌ی خودمان دیدیم که سرانجام علیرغم عوامل متعددی که بر رکود جنبش توده‌ای تأثیر گذارده بود، سرانجام قدرت مطلقه‌ی حکومت در ذهن توده‌ها شکست و علیرغم نقش سرکوب، دیکتاتوری و شکست‌های متوالی آن حالت یأس و سرخوردگی، آن حالت بی‌تفاوتی و رضا و آن حالت ترس و تسلیم در هم شکسته شد و دسته دسته توده‌های مردم از حالت بی‌تفاوتی بیرون آمدند، "اطاعت برده‌وار" نسبت به ستمگران خود را از دست

دادند، حتی عقب‌مانده‌ترین توده‌ها نیز به مبارزه پیوستند و به عرصه‌ی مبارزه‌ی آشکار علیه فشار و استعمار، ستم و سرکوب روی آوردند. و یک بار دیگر صحت نظریات رفیق جزنی در این مورد که مبتنی بر موازین دقیق مارکسیستی بود به اثبات رسید. رفیق جزنی در دوران اختناق نوشت:

«رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری قادر نیست جلوی هر گونه اعتراض توده‌ای را بگیرد، به خصوص هنگامی که توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند...»^{۲۸} و یا «اگر دیکتاتوری رژیم مانند گذشته مطلق شود و توده‌ها بدون هیچ سازمان شایسته‌ی رهبری‌کننده بمانند و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند بر شرایط عینی اثر بگذارد، در این صورت تضادهای اجتماعی به رشد پنهانی خود ادامه می‌دهند و در یک موقعیت بحرانی هنگامی که دیگر جان مردم به لبشان رسیده، هنگامی که ستم و استعمار غیر قابل تحمل شده، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورش‌های کور یا نیمه آگاه جامعه را در برمی‌گیرد.»^{۲۹} تاکنون از وضعیت اقتصادی - اجتماعی، سطح نارضایتی توده‌ها در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ و نقش دیکتاتوری و سرکوب و مبارزات گذشته مردم و نتیجه‌ی این مبارزات بر مسیر آتی مبارزه‌ی آن‌ها سخن گفته‌ایم. اکنون به موقعیت، نقش و وظایف پیشاهنگ در آن شرایط و تأثیر مخرب دیکتاتوری بر تشکل و آگاهی طبقه‌ی کارگر می‌پردازیم.

ما گفتیم که دیکتاتوری تروریستی و عریان حاکم با توسل به قهر ضد انقلابی می‌کوشید هر گونه نارضایتی توده‌ها را در نطفه خفه کند. رژیم پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد، هر گونه حرکتی را از جانب توده‌های مردم با قهر ضد انقلابی به شدت سرکوب می‌کرد. حرکات و جنبش‌های پراکنده‌ای که در این فاصله تا آستانه‌ی قیام صورت می‌گرفت با سرکوب ضد انقلابی فرو می‌نشست. اما قهر ضد انقلابی، قهر انقلابی توده‌ها را برمی‌انگیخت و به مبارزه‌ی آن‌ها خصلتی قهرآمیز می‌بخشید. در این فاصله غالباً حرکات و جنبش‌های مردم به همان شکل جرقه‌وار و پراکنده‌ای که صورت می‌گرفت، دارای خصلتی قهرآمیز بود. (در بخش نخست این نوشته دلیل خصلت قهرآمیز مبارزات توده‌ها را در جوامعی نظیر جامعه‌ی ما نشان دادیم). در کردستان، در میان قشقاییان و در پاره‌ای از روستاها توده‌ها حتی به قهر مسلحانه علیه رژیم متوسل شدند. در شهرها نیز پاره‌ای از حرکات مردم به شکل قهرآمیز بروز می‌کرد، در هم کوبیدن قهرآمیز ماشین‌های شرکت واحد و نیمه شورشی که همراه با آن پدید آمد، بیان‌گر نارضایتی و نفرت مردم از رژیم حاکم بود.

۲۸ - نبرد با دیکتاتوری.

۲۹ - نبرد با دیکتاتوری.

مبارزات کارگران نیز در بسیاری موارد از آن جایی که با قهر ضد انقلابی رژیم برخورد می‌کرد خصلتی قهرآمیز به خود می‌گرفت و این همه ناشی از این بود که رژیم ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های توده‌های مردم و فعالیت مسالمت‌آمیز را از آن‌ها سلب کرده بود. روشن است که در یک چنین شرایطی مبارزه‌ی سیاسی ارجحیت و اولویت یافته بود. رژیم با در هم کوبیدن قهرآمیز نیروهای مخالف خود، انحلال همه‌ی سازمان‌های مترقی، سیاسی و صنفی، سلب کلیه‌ی آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک توده‌های مردم، دیکتاتوری نظامی - فاشیستی، تروریستی و آشکار خود را برقرار ساخته بود. رژیم حتا تا بدان جا پیش رفته بود که کارگرانی را که در جهت خواست‌های صنفی خود دست به حرکت می‌زدند در بسیاری موارد با قهر ضد انقلابی سبعانه‌ای سرکوب می‌کرد و حتا به کشتار آن‌ها می‌پرداخت. ارگان‌های سرکوب رژیم که به آخرین تجربیات سرکوب امپریالیستی مجهز شده و توسط امپریالیست‌ها بازسازی و تقویت شده بودند، همراه با یک شبکه‌ی وسیع و کم‌نظیر پلیسی - جاسوسی، تمامی سازمان‌ها، گروه‌ها و نیروهای انقلابی و مترقی را یکی پس از دیگری متلاشی می‌کرد. رژیم به سادگی محدوده‌های قانون بورژوازی را که هنوز برای عده‌ای قابل قبول بود، نقض کرده بود. در چنین شرایطی ضرورت و تقدم مبارزه‌ی سیاسی مطرح می‌شد. این مسئله به ویژه از دیدگاه تشکل و آگاهی پرولتاریا قابل بررسی و تأمل است. سلب ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی، مخرب‌ترین و بدترین نتایج را برای پرولتاریا به بار آورد. این امر یکی از موارد اساسی است که مانع تشکل و آگاهی طبقه‌ی کارگر می‌شد. زمانی که طبقه‌ی کارگر نتواند آزادانه در اتحادیه‌ها و سندیکا‌های خود متشکل گردد، می‌توان حدس زد که این امر تا چه حد بر مسیر تکامل، تشکل و آگاهی طبقه‌ی کارگر تأثیر می‌گذارد. اهمیت این مسئله بدان حد است که لنین می‌نویسد: «این اعتقاد که مبارزه‌ی طبقاتی واحد الزاما باید مبارزه‌ی سیاسی و اقتصادی را در خود جمع داشته باشد جزء پوست و گوشت سوسیال دمکراسی بین‌المللی شده است. اما بعد، تجربه تاریخ گواه انکارناپذیری است بر این که فقدان آزادی سیاسی و یا محدود ساختن حقوق سیاسی پرولتاریا، همواره این امر را که مبارزه‌ی سیاسی در درجه‌ی اول قرار داده شود، ضروری می‌سازد.»^{۳۰} آن چه که لنین در این جا مطرح می‌کند در عین حال پاسخی است به اکونومیست‌های ما که درک درستی از مبارزه‌ی طبقاتی و نقش مخرب دیکتاتوری ندارند. چرا لنین بر مبارزه‌ی سیاسی و تقدم آن در شرایط فقدان آزادی سیاسی و حقوق سیاسی تأکید دارد؟ به این علت که پرولتاریا بیش از همه به آزادی و دمکراسی، به نهادهای دمکراتیک نیاز دارد تا بتواند متشکل و

۳۰ - لنین، "اعتراض سوسیال دمکرات‌های روسیه".

آگاه شود. لنین در همین رابطه می‌نویسد: «اما میلیون‌ها کارگر نمی‌توانند متحد گردند، اگر دولت پلیسی اتوکراتیک تمامی میتینگ‌ها را ممنوع اعلام نماید، تمامی روزنامه‌ها و انتخابات شوراهای کارگری را ممنوع کند، آن‌ها برای متحد شدن بایستی این حق را کسب کنند که هر نوع اتحادیه‌ای تشکیل دهند، باید برای متحد شدن آزادی داشته باشند. آنان می‌بایست آزادی سیاسی کسب نمایند. آزادی سیاسی به یکباره توده کارگر را از فقر نخواهد رها کند، اما به آن‌ها سلاحی می‌دهد که توسط آن با فقر مبارزه کنند و هیچ وسیله‌ی دیگری وجود ندارد، و هیچ وسیله‌ی دیگری نیز برای مبارزه علیه فقر وجود ندارد، به جز اتحاد خود کارگران. اما میلیون‌ها نفر نمی‌توانند متحد شوند، مگر این که آزادی سیاسی وجود داشته باشد.»^{۳۱} و یا در جای دیگری می‌نویسد: «جمهوری دمکراتیک و حق رأی عمومی پیشرفتی بی‌اندازه متریقی در مقایسه با فنودالیسم محسوب می‌شود. آن‌ها به پرولتاریا این امکان را داده‌اند که به وحدت و انسجام کنونی‌اش نائل آید و آن صفوف مستحکم و منضبط را شکل دهد که دست به مبارزه‌ای سیستماتیک بر علیه سرمایه‌داری بزند... جمهوری بورژوازی، پارلمان، حق رأی عمومی، همگی بیانگر پیشرفتی عظیم از نظرگاه تکامل جهانی جامعه است... بدون پارلمانتاریسم، بدون یک سیستم انتخاباتی، این تکامل طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر نمی‌شود.»^{۳۲} (تأکید از ما است). این است نقشی که نهادهای دمکراتیک و حتا دمکراسی دروغین بورژوازی در امر تشکل و آگاهی پرولتاریا بازی می‌کند و بالعکس نقش مخربی را که سلب حقوق و آزادی‌های سیاسی و دیکتاتوری ایفا می‌کند. البته باید در نظر داشت که هنوز در دوران لنین حکومت‌های فاشیستی با اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار پدید نیامده بودند، و هنوز دیکتاتوری‌های نظامی - فاشیستی که به ویژه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای تحت سلطه و وابسته حاکم شدند، و ابتدایی‌ترین حقوق توده‌ها را از آن‌ها سلب کردند، و تنها به قهر ضد انقلابی بر علیه آن‌ها متوسل شدند، به وجود نیامده بود. بنابراین با توجه به شرایط جدید و اشکال دیکتاتوری‌های نوین باید به گفتار لنین توجه داشت. به هر حال، رژیم نظامی - فاشیستی شاه بدترین نتایج را در این زمینه به بار آورد. رژیم با توسل به اعمال قهر ضد انقلابی و سلب ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی سیاسی توده‌های مردم، تا حد زیادی مانع تشکل و آگاهی توده‌ها شده بود و یا شدیداً «آن را محدود کرده بود، در سطح پیشاهنگ نیز در چنین شرایطی سر درگمی و بلاتکلیفی حاکم بود. نیروهای مبارز و انقلابیون مارکسیست - لنینیست مدام زیر ضربات پلیس قرار داشتند و در نطفه‌ای ترین شکل تشکل خود متلاشی می‌شدند. تورهای

۳۱ - لنین، کلیات، جلد ۶، صفحه ۳۹۶، مقاله به روستاییان فقیر.

۳۲ - لنین، کلیات، جلد ۲۱، ص ۴۸۲.

گسترده پلیسی تمام انقلابیون و مبارزینی را که به راستی قصد مبارزه داشتند، به دام می‌انداختند. گروه‌ها و سازمان‌هایی به وجود می‌آمدند ولی نه تنها قبل از ایجاد ارتباط توده‌ای بلکه در ابتدایی‌ترین تجمع گروهی و محفلی خود کشف و وحشیانه سرکوب می‌شدند.^{۳۳} گروه‌ها و سازمان‌هایی را که در آن زمان پدید می‌آمدند به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: یک دسته آن‌هایی بودند که به منظور بقای خود از هر گونه گسترش تشکیلاتی و ارتباط توده‌ای صرف‌نظر می‌کردند و پس از مدتی بی‌حرکتی و سکون آن‌ها باعث می‌شد که از درون بگنجدند و متلاشی شوند و یا به دست پلیس گرفتار آیند. نمونه‌های آن پروسه، ساکا و غیره بود. در حقیقت این گروه‌ها بیش‌تر محافل روشنفکری بودند تا یک گروه و سازمان سیاسی. دسته‌ی دوم آن گروه‌ها و محافلی بودند که در جهت ارتباط و پیوند با توده‌ها و گسترش تشکیلاتی برمی‌آمدند، اما در همان قدم‌های نخستین به دام پلیس می‌افتادند. ما حتی یک نمونه هم سراغ نداریم که یک گروه سیاسی در آن شرایط توانسته باشد با شیوه‌های مرسوم سنتی، به مبارزه‌ی خود ادامه دهد، با توده‌ها پیوند برقرار کند و با این وجود به حیات سیاسی خود ادامه داده باشد. سازمان‌های سنتی که با شیوه‌ها فرمیستی و شعارهای کهنه خواستار حکومت مشروطه و قانونی شاه بودند، در برابر دیکتاتوری افسار گسیخته و سیاست خفقان پلیسی به کلی ناپدید شده بودند و همراه با آن اصولا مشی آن‌ها نیز بی‌اعتبار شده بود. شرایط نوین، شعارهای جدید و آن چنان اشکال سازمانی و مبارزاتی را می‌طلبد که جوابگوی تاکتیک‌های مبتنی بر قهر فاشیستی هیئت حاکمه و دیکتاتوری حاکم بر جامعه باشد. حزب توده که مشی فرمیستی و خیانت‌کاری رهبران آن، ضربات مهلکی به جنبش کمونیستی وارد آورده بود، به کلی متلاشی شده بود و از تلاشی آن دو گرایش متفاوت نسبت به حزب پدید آمده بود. یک گرایش، شکست و ناکامی حزب را نه در خط مشی فرمیستی بلکه در خیانت رهبری آن می‌دانست و از این رو خواستار تغییر رهبری آن و احیای حزب بودند. گرایش دیگر حزب توده را اساسا یک جریان انحرافی می‌دانست و خواستار ایجاد یک حزب انقلابی بود. این مسئله را صف‌بندی جنبش‌های کمونیستی در سطح جهانی، صف‌بندی بین دو خط مشی رویزیونیستی خروشچی و خط مشی‌ای که در آن زمان چین طرفدار آن بود، تسریع کرد. سازمان انقلابی حزب توده که در آن زمان خود را به عنوان سازمانی با خط مشی انقلابی معرفی می‌کرد، بدون توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه‌ی ما، بدون درک تغییراتی که پس از فرم در ایران صورت گرفته بود، در فکر پیاده کردن قالبی انقلاب چین بود. این سازمان در عمل نشان داد که تنها کلمه‌ی "انقلابی" را با خود یدک می‌کشد، اما در اساس روی

^{۳۳} - پاسخ به فرصت‌طلبان، مؤمنی.

دیگر سکه‌ی رفرمیسم حزب توده است. عده‌ی قلیل دیگری نیز پس از شکست حزب توده و برقراری اختناق، به فکر بازگشت به "اصول" افتادند و به خانه‌های خود بازگشتند تا اصول مارکسیسم - لنینیسم را که حزب توده نادیده گرفته بود، یا آن‌ها را تحریف کرده بود، از نو فرا گیرند (پروسه). بنابراین در داخل ایران بحرانی بر جنبش کمونیستی حاکم بود. بحرانی که عدم پیوند با توده‌ها، ناتوانی در پاسخ‌گویی به مسایل مبرمی که جنبش در شرایط نوین با آن روبرو بود، و نیز مشی اپورتونیستی حزب توده و خیانت رهبران آن که تأثیر بسیار منفی بر جنبش گذاشته بود، شالوده آن بودند. نه هیچ گونه رابطه‌ی سازمانی و پیوند محکمی بین عناصر و محافل مارکسیست - لنینیست وجود داشت و نه هیچ گونه رابطه‌ی بین این محافل و توده‌های مردم. به ویژه که سیاست‌های حزب توده باعث شده بود که اعتماد توده‌ها تا حد زیادی نسبت به پیشاهنگ سلب شود. رابطه‌ی بین توده و پیشرو، محافل مارکسیستی و طبقه‌ی کارگر، در زمره‌ی یکی از مسایل بسیار مهمی بود که نیروهای انقلابی در پی تحقق آن بودند و فقدان این رابطه و پیوند، حادثترین مسئله‌ی جنبش بود. رفیق امیر پرویز پویان این واقعیت و این نیاز به ارتباط را در شرایط خفقان و سرکوب پلیسی به بهترین وجه جمع‌بندی می‌کند: «تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه‌ی مستقیم و استوار با توده‌های خویشند، ما نه هم چون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه هم چون ماهی‌های کوچک و پراکنده‌ای در محاصره‌ی تمساح‌ها و مرغان ماهی‌خوار به سر می‌بریم. وحشت و خفقان و فقدان هر نوع شرایط دمکراتیک، رابطه‌ی ما را با مردم خویش دشوار ساخته است. حتا استفاده از غیر مستقیم‌ترین و در نتیجه کم‌ثمرترین شیوه‌های ارتباط نیز آسان نیست. برای این که پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده‌ی خویش ارتباط مستقیم و استوار به وجود آوریم.»^{۳۴} در این شرایط فشار و اختناق رژیم و سیاست پلیسی آن، ضعف، ناتوانی و بی‌اعتباری پیشاهنگ، و نیز فروکش کردن جنبش‌های خود به خودی و تغییراتی که با رفرم صورت گرفته بود، انباشته شدن صفوف کارگران از دهقانانی که به تازگی روانه‌ی شهرها شده بودند و غیره، همه دست به دست هم داده و ارتباط بین طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم را با گروه‌ها و محافل مارکسیستی به کلی قطع کرده بود. پس، از یک سو ادامه‌ی مبارزه‌ی رهایی‌بخش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری در سطح نیروهای خلقی با بن‌بست روبرو بود، از سوی دیگر جنبش کارگری و جنبش کمونیستی در درون با بحران روبرو بود. خلاصه بحرانی پدید آمده بود که محصول شرایط

۳۴ - ضرورت مبارزه مسلحانه، رفیق امیر پرویز پویان.

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ضعف جنبش در مقابله‌ی مشخص با این شرایط و پیدا کردن راه و روش انقلابی برای خروج از آن بود. اینک باید به این مسایل پاسخ داده می‌شد که برای پیوند گروه‌ها و محافل مارکسیستی، برای جمع‌آوری آن‌ها حول یک سازمان و یک محور، سازمان‌دهی نوین، ارتباط توده و پیشاهنگ، ترسیم خط فاصلی بین رفرمیسم و مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، مبارزه با دیکتاتوری و تداوم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، تلاش در جهت تسریع در هم کوبیدن اعتقاد به شکست‌ناپذیری دشمن، خدشه‌دار کردن قدر قدرتی هیئت حاکمه در ذهن توده‌ها، محو آثار بدبینی نسبت به پیشاهنگ، ایجاد زمینه‌های ارتباط توده‌ای در سطح گسترده و بالاخره ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای که در شرایط خاص آن زمان ادامه‌کاری داشته باشد و بتواند لاینقطع مبارزه را پیش برد، یعنی در حقیقت بتواند در مقابل دیکتاتوری سهمگین و سرکوب مطلقاً قهرآمیز آن ایستادگی کند، باقی بماند و رشد کند، چه باید کرد؟ پاسخ به همه‌ی این مسایل در دستور روز قرار گرفته بود. ده‌ها گروه و سازمان، شیوه‌ها و روش‌های متعددی را به خدمت گرفتند، به هر شیوه‌ای متوسل می‌شدند، به هر سازمان‌دهی روی می‌آوردند، به هر کتابی و تجربه‌ای متوسل می‌شدند تا پاسخ چه باید کرد خود را بیابند. غافل از این که اگر تکرار الگووار تجربیات خلق‌ها و جنبش‌های انقلابی طبقه‌ی کارگر و کاربرد مارکسیسم - لنینیسم به طور مکانیکی می‌توانست جواب‌گوی مسایل باشد، بسیاری از مشکلات آسان شده بود. مارکسیست - لنینیست‌ها می‌بایستی با فرا راه قرار دادن تئوری‌های عمومی مارکسیستی - لنینیستی به تحلیل شرایط مشخص جامعه بپردازند و با بهره‌گیری از تجربیات انقلابی خلق‌ها، آن اشکال، روش‌ها و شیوه‌ها را برگزینند و به کار بندند که متناسب با شرایط مشخص جامعه باشد و به امر آگاه کردن و تشکل توده‌ها و تداوم مبارزه یاری رسانند. روشن است که از دیدگاه ما امر تشکل آگاهی توده‌ها و قبل از همه طبقه‌ی کارگر وظیفه‌ی همیشگی پیشاهنگ است و در آستانه‌ی سال‌های ۵۰ نیز که هنوز موقعیت انقلابی فراهم نبود، بیش‌ترین انرژی می‌بایست به این امر اختصاص یابد و تمام شیوه‌ها و اشکال و روش‌های مبارزه نیز در خدمت آن قرار گیرد. اما همان گونه که می‌دانیم، پیشاهنگ این وظیفه‌ی خود را با شیوه‌های مختلف انجام می‌دهد. اشکال و شیوه‌های مبارزاتی و تاکتیک‌هایی که پیشاهنگ اتخاذ می‌کند، در شرایط مختلف تغییر می‌کند و آن اشکال و شیوه‌ها و آن تاکتیک‌هایی برگزیده می‌شود که با شرایط مشخص موجود متناسب باشد. مسئله‌ی مورد اختلاف ما با آنان که درکی از اتخاذ تاکتیک‌ها، شیوه‌ها و اشکالی که پیشاهنگ برای انجام وظایف دائمی خود، در شرایط مختلف برمی‌گزیند، ندارند و به شرایط مشخص تکیه نمی‌کنند، از همین جا آغاز می‌شود.

اختلاف ما با این رفقا در این است که ما معتقدیم در هر شرایطی باید تاکتیک‌هایی اتخاذ شود که با شرایط مشخص موجود تطبیق کند، پیشاهنگ را در اجرای وظایف یاری رساند و جهت تکامل عینی را تسریع کند و نه این که به انتظار شرایطی بنشینیم تا این شرایط بر تاکتیک‌های ما منطبق گردد.

در این جا صحبت از این نیست که پیشاهنگ بتواند وضعیت عینی را دگرگون کند، بلکه مسئله بر سر مناسب‌ترین تاکتیک و نقش عنصر پیشرو در جهت سرعت بخشیدن به روند عینی در حال گسترش و انجام وظایف دائمی و همیشگی اوست. بنابراین در شرایطی که هنوز موقعیت انقلابی فراهم نیست، ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم سلب شده باشد، با این جود پیشاهنگ باید بیش‌ترین انرژی را به امر تبلیغ، ترویج و سازمان‌دهی پرولتاریا و توده‌های مردم اختصاص دهد، و آن‌ها را برای لحظات قطعی آماده سازد. بنابراین سخن پلخائف کاملاً به جاست که می‌گوید:

«ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم کسی را گول بزنیم. همه می‌دانند که چه مشکلات و چه اذیت و آزارهایی امروز در کشور ما در انتظار مروجین و مبلغین قرار دارد. اما در این مشکلات نباید مبالغه کرد. امروزه هر نوع کار انقلابی بدون استثناء در کشور ما از طریق تعقیب و آزار پلیس، بسیار دشوار صورت می‌گیرد. اما این بدان معنا نیست که ترور سفید به هدف خود نائل آمده است، یعنی آشوب را ریشه‌کن کرده است. کنش مستلزم واکنش است. تعقیب و آزار فداکاری را پدید می‌آورد و مسئله این نیست که حکومت چه گام‌های ارتجاعی در این جهت برداشته است، انقلابی همیشه قادر خواهد بود که آن‌ها را از سر راه خود بردارد. تنها لازم است که او انرژی لازم را به این منظور اختصاص دهد.»^{۳۵}

اما این بدان معنا نیست که اسلوب، اشکال و روش‌های تبلیغ و ترویج ابدی هستند و همیشه باید بر اساس الگوهای از پیش پرداخته شده حرکت کرد، بلکه شیوه‌های تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی توده‌ها در شرایط مختلف زمانی و مکانی و با توجه به مجموع شرایط تاریخی و مشخص تغییر می‌کند. ما در بخش جداگانه‌ای در مورد این مسئله بحث خواهیم کرد. بنابراین علیرغم این که دیکتاتوری نظامی - فاشیستی شاه حتا روی استبداد تزاری را سفید کرده بود، اما انقلابیون می‌بایستی به امر سازمان‌دهی، تشکل و آگاهی توده‌ها بپردازند و همه بر سر این مسئله توافق داشتند، اما اشکال در یافتن تاکتیک‌هایی بود که بتوان این وظیفه را با توجه به شرایط مشخص به بهترین وجه انجام داد. اما کدام اسلوب یا شکل و شیوه‌ی مبارزه از همه مناسب‌تر است؟ رفیق لهدوان پاسخ می‌دهد:

۳۵ - منتخبات آثار فلسفی، جلد اول، صفحه ۳۴۵، پلخائف.

«یک اسلوب یا شکل مبارزه را تنها هنگامی می‌توان بهترین و عاقلانه‌ترین اسلوب یا شکل دانست که کاملاً ضروریات یک موقعیت مشخص را ارضاء کند، هنگامی که کلاً متناسب شرایطی است که در آن به کار می‌رود، هنگامی که ممکن می‌سازد که نیروهای مترقی و انقلابی را بر سر همت آورد و به عمل وا دارد، هنگامی که یک بهره‌برداری از نقاط ضعف دشمن را ممکن می‌سازد و به خاطر تمام این دلایل می‌تواند بزرگترین موفقیت‌ها را با در نظر داشتن تناسب قوای موجود در هر لحظه ممکن سازد.»^{۳۶}

بدین لحاظ در شرایط سال‌های ۵۰ با توجه به مجموع شرایط حاکم بر جنبش، نارضایتی نسبی توده‌ها و رشد تضادها، سرکوب مطلقاً قهرآمیز توده‌ها (سرکوبی که غالباً به مبارزات توده‌های مردم خصلتی قهرآمیز می‌بخشید) سلب ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی مردم، ممنوعیت و سرکوب هر گونه شیوه‌های علنی و قانونی مبارزه، انحلال تمامی سازمان‌های سیاسی و صنفی، اولویت مبارزه‌ی سیاسی، شکست فعالیت‌های مخفی به شیوه‌های سنتی، تأثیر مبارزات پیروزمند خلق‌ها از طریق توسل به اشکال و شیوه‌های قهرآمیز، همه‌ی این عوامل تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ در جنب اشکال و شیوه‌های دیگر مبارزه و به عنوان وسیله‌ای مناسب در دستور کار قرار داد و گروه‌ها و محافل مختلف هر یک به شکلی و در سطحی آن را به کار گرفتند. واقعیت اینست که تاکتیک تبلیغ مسلحانه در شرایط مشخص تاریخی ایران یکی از تاکتیک‌هایی بود که از کارایی لازم برخوردار بود و می‌توانست نقشی قطعی ایفا کند. ضرورت اتخاذ این تاکتیک، ریشه در شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی جامعه داشت. تبلیغ مسلحانه یکی از تاکتیک‌هایی بود که با توجه به شرایط مشخص جامعه، از برد سراسری تبلیغی برخوردار بود. این تاکتیک توانست نیروهای مترقی و انقلابی را به عمل انقلابی بکشاند و با توجه به تناسب قوا و موقعیت هیئت حاکمه تا همان حد که ممکن بود از نقاط ضعف دشمن استفاده کند و همان گونه که امروز نتیجه‌ی آن را می‌بینیم، علیرغم اشتباهاتی که در نحوه‌ی اعمال این تاکتیک صورت گرفت و ما در جای خود به این اشتباهات خواهیم پرداخت، آن سازمان‌هایی که این تاکتیک را به کار گرفتند، از بهترین موقعیت در سطح جامعه برخوردارند. این تاکتیک محصول ضرورت‌ها و شرایط مشخص حاکم بر جامعه و جنبش در مقطعی خاص بود. از این رو ساخته و پرداخته‌ی ذهن روشنفکران انقلابی نبود. تئوریسین‌های سازمان، تئوری مبارزه‌ی مسلحانه و نقش تبلیغی آن را اختراع نکردند بلکه شرایط حاکم بر جامعه در مقطعی مشخص تدوین این تئوری را اجتناب‌ناپذیر ساخت و از آن جایی که این تئوری بر خاک حاصلخیزی فرو

۳۶- انقلاب ویتنام، لهدوان، صفحه ۴۱.

ریخت، از فردای آغاز مبارزه‌ی مسلحانه گروه گروه از مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی نقش و کارایی تبلیغ مسلحانه را پذیرا شدند. این تاکتیک نیروهای انقلابی را به عمل انقلابی وا داشت و سراسر جامعه را تحت تأثیر قرار داد. بنابراین در ضرورت و درستی اتخاذ این تاکتیک نمی‌توان تردید کرد. اگر بتوان ایرادی بر آن گرفت در نحوه و شیوه‌ی استفاده از آن، و پر بها دادن به نقش آن بوده است. این تاکتیک در شرایطی که موقعیت انقلابی وجود نداشت، کلامی بایستی در خدمت "پایه‌سازی سیاسی" قرار گیرد.

اما آنان که شرایط مشخص و نقش این تاکتیک را درک نکردند و از همان آغاز علم مخالفت را علیه سازمان برافراشتند، در برابر توفانی که وزیدن گرفته بود، جاروب شدند و امروز نیز علیرغم تمام ادعاها و کار سیاسی - تشکیلاتی‌شان، وضع‌شان به مراتب اسفانگیزتر از گذشته است (به نمونه‌های توفان، سازمان انقلابی و حزب توده و... توجه کنید).

باری، ما تاکنون با توجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، موقعیت توده‌ها، رشد نارضایتی و حدت تضادها، خصلت قهرآمیز بودن مبارزه‌ی توده‌ها، تاکتیک توسل به قهر هیئت حاکمه، نقش دیکتاتوری و سرکوب و نیز شکست‌های پی در پی در حرکات و جنبش‌های توده‌ای و روحیه‌ی مبارزاتی آن‌ها، روند عینی و رو به گسترش مبارزه‌ی توده‌ها، وضعیت پیشاهنگ، شرایط و زمینه‌های عینی که تبلیغ مسلحانه را امری ضروری ساخت، نشان دادیم و دیدیم که تاکتیک تبلیغ مسلحانه فی نفسه در شرایط مشخص جامعه تاکتیک درست و به جایی بود که اتخاذ شد. حال اگر کسانی هستند که نقش و کارایی این تاکتیک را منکر می‌شوند و یا در درستی اتخاذ آن تردید دارند و یا اساساً تاکتیک تبلیغ مسلحانه را از نظر تئوریک نادرست تشخیص می‌دهند، این وظیفه‌ی آن‌هاست که استدلالات صریح و قطعی خود را در این مورد ارائه دهند. ما به بررسی این مسئله پرداخته‌ایم تا خط و مرز روشنی میان مارکسیسم - لنینیسم انقلابی با هر گونه تحریفات اپورتونیستی که به ویژه امروز در رابطه با گذشته‌ی سازمان مد شده است، ترسیم کنیم:

ما در همان حال که بر ضرورت و صحت تاکتیک تبلیغ مسلحانه تأکید داریم، با نحوه‌ی استفاده از این تاکتیک و انحرافات تئوریک و عملی سازمان نیز برخورد می‌کنیم. اگر ما امروزه به نقد و بررسی تبلیغ مسلحانه می‌پردازیم و با اشتباهات و چپ‌روی‌های گذشته‌ی سازمان برخورد می‌کنیم، در همین جا لازم می‌دانیم که خط و مرز مشخصی بین خود با رفرمیست‌ها و دگماتیست‌های رنگارنگ که به کلی نقش تبلیغ مسلحانه را منکر می‌شوند، ترسیم کنیم. زیرا که باید به یک تجربه‌ی تاریخی که در سراسر جنبش کمونیستی در برخورد با نقش سلاح وجود داشته، توجه داشته باشیم و بدانیم که انتقاد از نقش سلاح،

چگونه، توسط چه کسی و در خدمت چه اهدافی صورت می‌گیرد. اگر نیروهای انقلابی علیرغم هر گونه انتقادی، قهر را امری ضروری می‌دانند، اپورتونیست‌های تسلیم‌طلب، سازش‌کار و خیانت‌پیشه همیشه از موضع پاسیفیستی و رد هر گونه قهر انقلابی حرکت می‌کنند. امروز نیز سرنوشت تبلیغ مسلحانه و خط مشی گذشته سازمان، از این تجربه‌ی تکرار شونده‌ی تاریخ در امان نمانده است و ما به خوبی تجلی آن را در سیاست‌های مخالفین سازمان، در رد اشکال قهرآمیز مبارزه به طور کلی، در توجیهات اپورتونیستی و سازش‌کارانه آن‌ها حتا در درون سازمان آشکارا می‌بینیم.

۳- استراتژی و تاکتیک‌ها به طور عام - تاکتیک محوری به طور خاص
 ما در بخش گذشته درباره‌ی ضرورت تاکتیک تبلیغ مسلحانه سخن گفتیم، پیش از آن که این بحث را ادامه دهیم، لازم است مقولات استراتژی و تاکتیک‌ها به طور عام و تاکتیک محوری را به طور خاص بررسی کنیم:
 استراتژی و تاکتیک در آغاز مقولات علم جنگ بوده‌اند، سرآمد استادان علم جنگ کلوزه ویتس ژنرال پروسی با بررسی جنگ‌های ناپلئون بناپارت به قوانین هدایت جنگ دست یافت و نخستین بار او بود که جنگ را ادامه‌ی سیاست دانست.

الف - استراتژی و تاکتیک چیستند؟

«یکی، تئوری استفاده از جنگ برای هدف جنگ است. دیگری تئوری استفاده از نیروهای نظامی در جنگ است.» (کلوزه ویتس)^{۳۷} بدین‌سان از یک سو هر جنگی هدف‌دار است - هدف آن نابودی دشمن است. از سوی دیگر هر جنگی دارای حامل جنگ است (نیروهای نظامی). تکالیف استراتژی و تاکتیک‌ها عبارتند از استفاده از حامل جنگ در جنگ و از جنگ برای هدف جنگ، پس جنگ، میانجی حامل جنگ (نیروهای نظامی) و هدف جنگ (نابودی دشمن) است. یعنی جنگ پدیده‌ای فی نفسه نیست. در بررسی هر جنگی قبل از هر چیز باید پرسید: کدام نیروها می‌جنگند و برای چه می‌جنگند؟ بنابراین هر گاه در جنگی تاکتیک‌های وابسته به استراتژی اتخاذ نشوند، آن گاه از جنگ برای هدف جنگ استفاده نشده است. تاکتیک‌ها وابسته به استراتژی‌اند، حتا تاکتیک‌هایی را می‌توان برگزید که گر چه برای نیروهای خودی لطمات سخت‌تری به بار می‌آورند، اما برای هدف جنگ سودمندترند. نمونه‌های متعددی را می‌توان مثال آورد، از جمله جنگ‌های ناپلئون در ایتالیا، جنگ سوئز (۱۹۷۳) و غیره... ناپلئون نیروهای نظامی را به شکل توده‌ای متمرکز می‌کرد، توپخانه‌ی سنگین را به کار می‌گرفت و می‌کوشید تا دشمن را پراکنده کند. سپس از همه سو تاخت می‌آورد، ضربه می‌زد و پیروز می‌شد. بنابراین می‌بینیم که قانون‌مندی هدایت جنگ را باید در وابستگی تاکتیک‌ها به استراتژی و در درجه‌ی تکامل تاکتیک باز شناخت.

استراتژی، خود مجموعه‌ی ساده‌ی تاکتیک‌ها نیست بلکه مجموعه‌ی مرکب و پیچیده‌ی آنهاست. تاکتیک‌ها را باید از درجه‌ی تکامل و وابستگی‌شان به استراتژی باز شناخت و ارزیابی کرد. اگر جز این باشد بر مجموعه‌ی تاکتیک‌ها آنارشی حاکم خواهد بود.

۳۷- تونی کلیف، لنین، جلد ۱، بخش استراتژی و تاکتیک‌ها.

مائوتسه دون با مقولات استراتژی و تاکتیک همه جانبه‌تر از کلوزه ویتس برخوردار کرد. از نظر او استراتژی، علم آن قوانین هدایت جنگ است که بر وضعیت جزئی جنگ حاکم‌اند. مائوتسه دون می‌گوید: «اما قوانین رهبری (هدایت) جنگ از خود جنگ بر نمی‌خیزند. چه عواملی قوانین رهبری جنگ را تعیین می‌کنند؟ زمان، مکان و خصلت جنگ.»^{۳۸} از این سه عامل که مائوتسه دون برمی‌شمارد، عامل سوم از آن دو برتر است. خصلت عادلانه یا ناعادلانه بودن جنگ بر قوانین رهبری جنگ اثری قاطع می‌گذارد. در یک جنگ عادلانه «خلق کوچکی قدرتی بزرگ را شکست تواند داد، ارتشی ضعیف‌تر بر ارتشی نیرومندتر و سازمان یافته‌تر چیره تواند شد.» (انگلس)^{۳۹}

جنگ کردستان نمونه‌ایست بارز: قدرتی بزرگ به خلقی کوچک حمله‌ور شد، ارتشی نیرومند و سازمان یافته با نیروهای مسلح سازمان نیافته و ضعیف برخوردار کرد. اما نتوانست بر توده‌های کرد پیروز شود و آن‌ها را شکست دهد. چرا؟ پیشمرگ‌ها عملیات چریکی را آغاز کردند، سپس به عملیات اپراتیو دست زدند، توده‌های کرد به اشکال گوناگون مقاومت کردند، اعتصاب‌های نشسته و نمایش‌های مسلحانه و یا مسالمت‌آمیز برپا شد. مردم، پیشمرگ‌ها را پناه و یاری دادند، دشمن را تحقیر و تضعیف کردند. مجموعه این روش‌ها و اشکال مبارزه دشمن را به ستوه آورد. آن‌گاه عملیات گسترده‌تر آغاز شد، جنگ‌های مانوری و موضعی کوچک، همراه با قیام‌های شهری نیروی دشمن را به عقب‌نشینی وادار کرد و پیروزی نسبی برای خلق کرد به بار آورد. انگلس گفته است: «مردمی که می‌خواهند استقلال خود را باز یابند باید به روش‌های رایج جنگی قناعت نکنند. قیام‌های انقلابی، جنگ‌های انقلابی، حضور چریک در همه جا.»^{۴۰} چنین است راز پیروزی توده‌های کرد.

باری، جنگ‌ها تنها شکل معینی از مبارزه طبقاتی‌اند، هنگامی که مفاهیم استراتژی و تاکتیک از عرصه بازشناسی جنگ به عرصه مبارزه طبقاتی و انقلاب منتقل شدند، پیچیده‌تر، ژرف‌تر و همه جانبه‌تر شدند و ما از این نقطه آغاز می‌کنیم. پیدایش و تکامل صنعت مانوفاکتور و سپس فابریک‌ها، توسعه‌ی وسایل ارتباط و پیدایش بازار جهانی، بورژوازی را رشد داد و به آن امکان داد که به مثابه طبقه‌ای نوین و پیشرو در برابر اشرافیت زمین‌دار و استادکاران اصناف بایستد. تکامل نیروهای مولد نوین که بورژوازی نماینده آن بود مستلزم نابودی امتیازات فئودالی و صنفی بود. همه انقلاب‌های بورژوایی آن قید و بندهایی را نشانه گرفته که مانع تکامل نیروهای مولده، مانع توسعه بازار

^{۳۸} - مائوتسه دون، مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین.

^{۳۹} - به نقل از جی‌اچ‌ا، "مسلح کردن توده‌ها و تشکیل ارتش خلق"، ص ۹.

^{۴۰} - به نقل از همان کتاب.

داخلی و تکامل بازار جهانی بود. بورژوازی با در دست گرفتن ارگان‌های اقتدار کوشید این قید و بندها را کنار زند. بورژوازی انگلستان به رفرم پارلمانی دست زد، سیستم گمرکی کهنه را یکسره دگرگون کرد، قوانین غله را لغو کرد... و بورژوازی فرانسه نهادهای فنودالی را یکباره داغان کرد و سرمایه را بر تخت نشاند.

اما بورژوازی را همواره سایه‌ای دنبال کرده است: پرولتاریا. بورژوازی "برابری" (حقوق ناب) می‌خواست، پرولتاریا درفش برابری اقتصادی و اجتماعی را برمی‌افراشت؛ بورژوازی نابودی امتیازات فنودالی و صنفی را طلب می‌کرد، اما پرولتاریا تا نابودی مالکیت خصوصی پیش می‌رفت. پرولتاریا محصول جامعه نو و خود نیروی اصلی در انهدام نهایی آن بود. بدین لحاظ بورژوازی پیوسته به سازش با طبقات استثمارگر کهنه کشیده می‌شد و در اتحاد با آنان علیه پرولتاریا برمی‌خاست تا آن که خود به طبقه‌ای متعلق به جامعه کهنه بدل شد.^{۴۱} زمانی فرا رسید که نظم بورژوایی دیگر شایسته مزبله تاریخ شد و بورژوازی رسالت تاریخی - جهانی خود را از دست داد.

هدف بورژوازی کنار نهادن سدها و بندهای نظم کهنه و به دست گرفتن ارگان‌های اقتدار بود. اما بنیان نظم اجتماعی موجود، یعنی مالکیت خصوصی، برای بورژوازی مقدس بود. از این رو شعار بورژوازی همواره حفظ نظم بوده است و هنگامی که بورژوازی خود آن چه را که می‌خواست به دست آورد، یکسر قانون‌گرا شد، یعنی نه تنها حفظ پایه‌های نظم اجتماعی را مطرح می‌کرد، بلکه پاسدار نظام سیاسی هم شد.

بورژوازی در شرایطی که سرمایه "دمکراتیک" حاکم است به مبارزه اقتصادی کارگران تن می‌دهد، حتا مبارزه سیاسی و قانونی را می‌پذیرد (سیاست تریدونیونیستی و پارلمانتاریستی) اما سوء قصد به نظم را تحمل نمی‌کند و به خشونت و سرکوب روی می‌آورد. اما سرمایه "دمکراتیک" هم آخرین کلام بورژوازی است و آستان سرسخت نبرد طبقاتی. چرا که بورژوازی به هدف نهایی خود از مبارزه طبقاتی (به دست گرفتن ارگان‌های اقتدار) دست یافته است و نمی‌خواهد مبارزه طبقاتی را تکامل بخشد. می‌کوشد آن را باز دارد یا دست بالا کنترل کند. بدین لحاظ برای بورژوازی تنها مسایل تاکتیکی پذیرفتنی است - رفرم‌های اجتماعی، رفرم‌های سیاسی. خلاصه هدف بورژوازی از میان بردن چشم‌انداز فراسوی نظم موجود است.

اپورتونیسیم که چاکری در آستان بورژوازیست ایده پذیرش مسایل تاکتیکی و رد استراتژی را به درون جنبش کارگری می‌برد. "جنبش همه چیز، هدف

۴۱- به نوشته‌های انگلس ("طبقات لازم و زاید جامعه، و "پیرامون انحطاط فنودالیسم و اعتلای بورژوازی") مراجعه شود.

نهایی هیچ چیز" (کلام قصار برنشتین) - بنابراین شگفت آور نیست به هنگامی که می‌شنویم حزب توده می‌گوید "جمهوری اسلامی استراتژی ماست". اپورتونیسیم، استراتژی‌ای فراسوی نظم موجود ندارد. اگر فردا جمهوری اسلامی نیز برافتد و دولت بورژوازی سرکوبگر دیگری جای آن را بگیرد، استراتژی حزب توده همان دولت خواهد بود.

«در مبارزه‌ی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، تنها پرولتاریا است که دارای استراتژی‌ست، استراتژی و تاکتیک لنینیسم، علم رهبری مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریاست.»^{۴۲}

ب - استراتژی و تاکتیک - درک کلیت

تئوری (سوسیالیستی) مبارزه طبقاتی، شناخت مبارزه طبقاتی و آن گرایش تاریخی است که این مبارزه طبقاتی را نفی می‌کند. هستی طبقات وابسته به مراحل تاریخاً مشخص تکامل تولید است. تکامل تولید کالایی و تعمیم آن (مناسبات سرمایه داری) به دو طبقه - بورژوازی و پرولتاریا - هستی می‌بخشد که نخست در مبارزه علیه نظم کهنه متحدند، اما از همان آغاز یکی (پرولتاریا) گورکن دیگری‌ست. تکامل تولید و مبارزه طبقاتی نخست رسالت تاریخی را از بورژوازی باز پس می‌گیرد و بورژوازی را به طبقه زاید و میرنده از دیدگاه تاریخی - جهانی بدل می‌سازد. تنها پرولتاریاست که از نقطه نظر تاریخی - جهانی رسالت و ازگونی نظم کهنه و بنای نظم نو را بر عهده می‌گیرد. هم چنین ساخت طبقاتی کنونی از میان نخواهد رفت مگر از طریق اعمال دیکتاتوری پرولتاریا علیه طبقات بهره‌کش با هدف برانداختن هر گونه ستم و بهره‌کشی انسان از انسان. دیکتاتوری پرولتاریا ابزاری است جهت تحقق یک ضرورت تاریخی دیگر، نفی بهره‌کشی و آنتاگونیسم‌های طبقاتی. مارکس در نامه‌ای به ویده مهیر خاطر نشان ساخت که خیلی پیش از او تاریخ‌نویسان بورژوا تکامل تاریخی مبارزه طبقاتی و اقتصاددانان بورژوازی آناتومی اقتصادی طبقات را باز شناخته بودند، آن چه که مارکس را از اینان فراتر برد، سه ایده اساسی بود:

- ۱- وابستگی هستی طبقات به مراحل تاریخاً - مشخص تکامل تولید، ۲-
- ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که از مبارزه طبقاتی کنونی برمی‌خیزد، ۳-
- دیکتاتوری پرولتاریا در گذار خود به ناپودی همه طبقات و به جامعه بی‌طبقه منجر می‌شود.

بدین سان هدف‌های مبارزه طبقاتی پرولتاریا نفی بهره‌کشی و تمایز طبقات است و آن حامل انقلابی که رسالت تاریخی - جهانی‌اش برآوردن این هدف‌هاست پرولتاریاست. و این امر جز از طریق دیکتاتوری پرولتاریا

۴۲ - استالین، درباره اصول لنینیسم، فصل ۷.

امکان‌پذیر نیست. از این روست که کمونیست‌ها دیکتاتوری پرولتاریا را جزء اصول به شمار می‌آوردند. (به سخنرانی لنین در سومین کنگره انترناسیونال کمونیست مراجعه شود).

دیکتاتوری پرولتاریا مرز قاطع میان پرنسیب کمونیستی و التقاطگرایی بی‌پرنسیب است.

اپورتونیست‌ها "التقاطگرایی" را به جای دیالکتیک می‌نشانند یعنی وانمود می‌کنند که پروسه، تضادهای آن و گرایش تکاملی‌اش را در کلیت در نظر می‌گیرند، اما در حقیقت، آن گرایش اصلی تکامل‌یابنده را که آن را به پروسه‌ای کیفیاً نوین بدل می‌کند، پوشیده می‌دارند. (به "دولت و انقلاب" لنین مراجعه شود). آن‌ها بدین سان وانمود می‌کنند که جامعه طبقاتی، مبارزه طبقاتی و گرایش‌های متضاد درون آن را می‌پذیرند، اما در حقیقت آن گرایش اصلی را که نفی می‌کنند، پوشیده می‌دارند.

باری بورژوازی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را می‌پذیرد، لیکن به شیوه‌ها و طرق گوناگونی سعی در نفی و تلاش در پوشاندن آن می‌کند. بورژوازی نظم کنونی (سیستم سرمایه‌داری) را آخرین منزل‌گاه تاریخ می‌شمارد. فراسوی نظم کنونی هیچ چیز نیست و هر مبارزه طبقاتی باید نفی شود. اگر توده‌ها برخاستند و قلمرو قانونیت بورژوازی را شکستند، بورژوازی دستگاه سرکوب سازمان یافته خود را به کار می‌گیرد، دستگاهی که او در مفهومی معین برای نفی عملی مبارزه طبقاتی ساخته و پرداخته است. اما پرولتاریا باید درست آن چیزی را اثبات کند که بورژوازی می‌کوشد آن را نفی نماید. یعنی در شرایط مشخص اقتصادی و اجتماعی و در وضعیت معین سیاسی، پرولتاریا باید مبارزه طبقاتی را در تمام صور و تمام اجزا و نیز در کلیت آن اثبات کند. بدون اثبات تاریخیاً مشخص مبارزه طبقاتی به نفی تاریخی مبارزه طبقاتی دست نتوان یافت. بدون انقلاب قهرآمیز به دیکتاتوری پرولتاریا دست نتوان یافت. خود انقلاب عالی‌ترین شکل اثبات مبارزه طبقاتی است. بدین سان پرولتاریا در روند تکاملی مبارزه طبقاتی قرار می‌گیرد. انقلاب می‌کند و خود را به مثابه طبقه حاکم متشکل می‌سازد.

این پروسه تاریخیاً مشخص اثبات مبارزه طبقاتی پرولتاریا را استراتژی می‌نامیم.

رفیق استالین به یک معنای مشخص‌تر استراتژی را «عبارت از تعیین سمت وارد آوردن ضربه اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله موجود انقلاب و تهیه نقشه مقتضی برای صف‌آرایی انقلابی (ذخایر عمده و فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب»^{۴۳} می‌داند. در

استراتژی نیز ما و اپورتونیست‌ها را دره‌ای ژرف از هم جدا می‌کند. اپورتونیسم در مبارزه پرولتاریا و بورژوازی در عمل جانب بورژوازی را می‌گیرد، در یک کلام آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کند. از دیدگاه سوسیالیسم علمی، مبارزه طبقاتی نیروی محرکه تاریخ و توده‌ها سازندگان تاریخ‌اند و رفرم‌های اجتماعی زاینده این مبارزه طبقاتی‌اند. لیکن اپورتونیسم بر آن است که نیروی محرکه پیشرفت اجتماعی، "همبستگی" همه عناصر آن اجتماع است. فی‌المثل برنشتین، بنیان‌گذار اپورتونیسم راست، "در تاکتیک خود اصولاً به توسعه بیش‌تر و شدیدتر تضاد سیستم سرمایه‌داری استناد نمی‌ورزد، بلکه بر تخفیف این تضاد تکیه می‌کند." "طبق نظر برنشتین مفهوم سوسیالیستی عبارت از این است که مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به تدریج استثمار سرمایه‌داری را محدود می‌کند، از خصلت کاپیتالیستی جامعه سرمایه‌داری پیوسته می‌کاهد، و بدان جلوه‌ای سوسیالیستی می‌بخشد" در حالی که "مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به عنوان ابزاری تلقی می‌شود که پرولتاریا را به تدریج برای قبضه کردن قدرت سیاسی رهبری و تربیت می‌کند. بر اساس درک رویزیونیستی به علت عدم امکان و بیهوده بودن این دست‌آورد، مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری باید صرفاً در حد نتایج مستقیم بهبود وضع کارگران و محدود ساختن مرحله به مرحله استثمار سرمایه‌داری و توسعه کنترل اجتماعی تحقق پذیرد." "اهمیت عمده مبارزات سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در این نهفته است که شناخت و آگاهی پرولتاریا را سوسیالیستی می‌کند و آن را به عنوان طبقه سازمان می‌دهد. اگر چنین تلقی کنیم که مبارزات سیاسی و اتحادیه‌های کارگری وسایلی هستند که در خدمت سوسیالیستی کردن بلاواسطه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارند، در این صورت نه فقط تأثیری را که از آن‌ها انتظار می‌رود نخواهند داشت بلکه اهمیت‌های دیگر خود را نیز از دست خواهند داد و دیگر وسیله تعلیم طبقه برای قبضه کردن قدرت به وسیله پرولتاریا نخواهد بود." "کوشش‌های جدی و آگاهانه برای قبضه کردن قدرت سیاسی، شرط نخستین مبارزه برای رفرم‌های اجتماعی و اتحادیه‌های کارگری می‌باشد. حالا اگر این کوشش‌ها را که شرط لازم است از جنبش حذف کنیم و رفرم‌های سوسیالیستی را بدو خود هدف تلقی نماییم، در این صورت این راه نه تنها ما را به هدف نهایی سوسیالیسم نایل نمی‌سازد بلکه ما را بیش‌تر از آن دور می‌کند." "نمونه بارز اپورتونیسم در جامعه ما حزب توده است که انقلاب را نه در پیش بلکه امری مربوط به گذشته تلقی می‌کند. همه جست و خیزهای آخوندانه حزب توده هم به خاطر لاپوشانی

تضادهای طبقاتی و باز داشتن کارگران از اعتصاب، باز داشتن خلق‌های ستمدیده از ادامه مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و... است. بنابراین اپورتونیسیم مبارزه طبقاتی را می‌پذیرد، اما آن را محدود به دایره مناسبات اجتماعی موجود می‌کند (مراجعه شود به "دولت و انقلاب"). اما مارکسیسم مبارزه طبقاتی را تا مبارزه طبقاتی انقلابی یعنی تا مسئله کسب قدرت بسط می‌دهد. هم از این جا است که استراتژی انقلابی مارکسیستی آشکار می‌شود. پرولتاریا در روند اثبات مبارزه طبقاتی، اشکال گوناگون مبارزه و سازمان‌دهی را به کار می‌گیرد: اعتصاب‌های پراکنده، اعتصابات همگانی توده‌ای، نمایش‌های اعتراضی (مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز)، ترور و باریگاد... هم چنین اتحادیه‌های موقت، اتحادیه‌های پایدار، شوراهای کارخانه، کمیته‌های دفاع از خود کارخانه و محله و شوراهای کارگری (قدرت دوگانه سیاسی) و...

باید همه اشکال و شیوه‌های مبارزه و سازمان‌دهی را باز شناخت. اما باید دانست که در یک مرحله معین از تکامل مبارزه طبقاتی یکی از این اشکال برتر و عمده است. البته این مرحله می‌تواند حتماً در بیست و چهار ساعت تغییر کند. مثلاً در ۲۴ فوریه ۱۹۱۷ اعتصاب همگانی در پتروگراد شکل برتر و عمده بود. در ۲۵ فوریه تظاهرات مسالمت‌آمیز، در ۲۶ فوریه تظاهرات مسلحانه، در ۲۷ فوریه نبردهای خیابانی.

اشکال مبارزه و سازمان‌دهی، ابزارهای اثبات مبارزه طبقاتی‌اند. بر پیشاهنگ پرولتاریاست که اولاً همه اشکال مبارزه را باز شناسد، توده‌ای را که به مبارزه روی می‌آورد سازمان‌دهی کند و آگاهی دهد، ثانیاً در یک مرحله معین شکل برتر و عمده مبارزه را بیابد، آن را با اشکال دیگر (موجود) پیوند زند و از آن روندی یگانه در راستای هدف استراتژیک بسازد. از این جا ضرورت تاکتیک‌ها آشکار می‌گردد. بنابراین تاکتیک‌ها به مجموعه اشکال و روش‌ها و وسایلی اطلاق می‌گردد که یک سازمان سیاسی در شرایط مشخص برای رسیدن به هدف عمده خود به کار می‌گیرد. از آن جا که تاکتیک‌ها همیشه در خدمت استراتژی هستند و از اهداف استراتژیک تبعیت می‌کنند، همانند حلقه‌های مرتبطی هستند که استراتژی را با واقعیت مشخص مرتبط می‌سازند. رفیق جزنی در تعریف تاکتیک می‌نویسد:

«تاکتیک حرکتی است که برای تحقق بخشیدن به استراتژی در مجموع و به خصوص برای تحقق بخشیدن به مرحله استراتژیک به مورد اجرا گذاشته می‌شود... تاکتیک‌ها در حالی که از استراتژی ناشی شده و به خاطر رسیدن به هدف‌های آن اعمال می‌شوند تابع موقعیت حاضر و شرایط خاص بوده و با دگرگون شدن این واقعیت دگرگون می‌شوند یعنی برخلاف استراتژی، تاکتیک‌ها دائماً در حالی تولد، رشد و مرگ هستند. این پروسه‌ای است که

تکامل تاکتیک‌ها را در برمی‌گیرد.^{۴۵} ما در صفحات آینده مسئله تاکتیک را بیش‌تر خواهیم شکافت و مبنای اتخاذ آن را توضیح خواهیم داد.

ج - تاکتیک محوری

گفتیم که توده‌ها از طریق "نیروهای پویای رویدادهای واقعی" به درون جنبش کشیده می‌شوند. اشکال گوناگون مبارزه و سازمان‌دهی را برمی‌گزینند که در هر لحظه خاص یکی از این اشکال برتر و عمده است. هم چنین پیشرو در زندگی سیاسی خود وسایل گوناگون مبارزه، نقشه‌ها و روش‌های گوناگون فعالیت را باز می‌شناسد. اما در هر مرحله خاص، حلقه‌ای خاص را به دست می‌گیرد. حلقه خاص آن حلقه‌ای است که تنها با به دست گرفتن آن وحدت پیشرو جنبش توده‌ای، وحدت اشکال گوناگون مبارزه و سیر به هدف استراتژیک میسر است. این حلقه خاص همان تاکتیک محوری است.

ما درباره تاکتیک محوری با تفصیل بیش‌تر به بحث خواهیم پرداخت و در این میان مجبوریم نقل قول‌های مکرر و طولانی از لنین بیاوریم تا نقش تاکتیک محوری، و هم چنین یکی از موارد مورد اختلاف خود را با کسانی که اساساً تاکتیک محوری را به رسمیت نمی‌شناسند و یا آن را همان تاکتیک عمده می‌دانند، روشن کنیم.

بحث خود را در این مورد از مجادله لنین با نادژدین آغاز می‌کنیم. هنگامی که در روسیه هنوز یک سازمان استوار انقلابی که در مبارزه سیاسی آبدیده شده باشد وجود نداشت، جنبش خودانگیخته‌ی کارگری بی‌پیوند با سوسیالیسم ره می‌پیمود، جنبش‌های دهقانی و دمکراتیک پراکنده و گسسته از جنبش کارگری بودند، هنگامی که بر محفل‌های سوسیال دمکراتیک "خرده‌کاری" حاکم بود و این محافل و سازمان‌های محلی دارای پیوندی ارگانیک نبودند، در چنین شرایطی لنین یک "نقشه منظم فعالیت" را پیش کشید، برای آن که سازمان‌های محلی را متحد کند و فعالیت‌های پراکنده را به کار واحد انقلابی بدل سازد. اکونومیست‌ها که در برابر جنبش خودانگیخته‌ی کارگری سر فرود می‌آوردند، از این نقشه روی برتافتند. نادژدین می‌گفت: «مسئله متحد ساختن عملیات محلی در دست ارگان‌های مرکزی در یک دور و تسلسل افتاده است. وحدت مستلزم هم‌گونی عناصر است و حال آن که خود این هم‌گونی را فقط به وسیله یک چیز متحدکننده می‌توان ایجاد کرد. این چیز متحدکننده هم باید محصول سازمان‌های نیرومند محلی باشد که اکنون به کلی فاقد جنبه هم‌گونی‌اند.»^{۴۶} اشتباه نادژدین این بود که واقعیت دور و تسلسل

^{۴۵} - جزئی، "طرح جامعه‌شناسی..."، بخش اول، صفحه ۵ و ۶.

^{۴۶} - چه باید کرد، لنین.

محافل و سازمان‌های محلی را پیش فرض بیرون رفتن از دور و تسلسل می‌گرفت، حال آن که هر انتقاد، نخست انتقاد به پیش فرض‌های خود اوست انتقاد به ناتوانی محافل و سازمان‌های محلی انتقاد به محلی ماندن‌شان است نه تأکید بر محلی بودن‌شان - لنین می‌گفت:

«این حقیقت (دور و تسلسل) هم به همان اندازه‌ی حقیقت لزوم پرورش سازمان‌های سیاسی نیرومند مسلم و بی چون چراست و به همان اندازه هم بی‌ثمر است. در هر مسئله‌ای موضوع دور و تسلسل صدق می‌کند. زیرا زندگی سیاسی اصولاً همانا زنجیر بی‌انتهایی است که از رشته بی‌انتهایی از حلقه‌ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه‌ای را بیابد و سخت بدان بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش به در رود. و در لحظه حاضر هم از همه مهم‌تر و از همه بهتر می‌تواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین کند.»^{۴۷}

بدین سان تنها این حلقه خاص است که می‌تواند بر دور و تسلسل پایان بخشد، وحدت و تشکل را فراز آورد، چشم‌انداز هژمونی را بگشاید. اکونومیست‌ها برخلاف لنین اعتقاد داشتند که از آن جا که شکل عمده مبارزه، و سازمان‌دهی همانا مبارزه اقتصادی و سازمان کارگران است، تکلیف پیشرو بازشناسی این شکل و تمرکز فعالیت خود بر روی آن است.

اکونومیست‌ها می‌گفتند اگر از این نقطه آغاز کنیم، اولاً مبارزه اقتصادی کارگران، خود خصلت سیاسی می‌یابد. ثانیاً تکالیف حزب پیوسته رشد می‌کند. آشکار است که اختلاف میان سوسیال دموکراسی و اکونومیست‌ها بر سر تاکتیک عمده نبود، چرا که در آن زمان شرکت و فعالیت در سازمان‌های کارگری و تبلیغات اقتصادی تاکتیک عمده بود، بلکه بحث بر سر تاکتیک محوری بود. این پرسش مطرح شد که آیا پیشرو باید تاکتیک - چونان نقشه را برگزیند؟ اکونومیست‌ها پاسخ می‌دادند: «"تاکتیک چونان - نقشه" با ذات مارکسیسم در تضاد است.» رابوچیه دئولو، "تاکتیک - چونان - پروسه" و رابوچایامیسل امکان‌گرایی را در برابر تاکتیک - نقشه نهادند.

طبق نظر رابوچیه دئولو، تاکتیک - چونان - پروسه، همانا پروسه رشد تکالیف حزبی است که با حزب رشد می‌کند. طبق نظر رابوچایامیسل، امکان‌گرایی بدین معنا بود: آن مبارزه‌ای سودمند است که ممکن است، مبارزه‌ای هم که ممکن است، در لحظه کنونی جریان دارد (لنین - چه باید کرد؟) به راستی رابوچیه دئولو و رابوچایامیسل یک طریقت تام و تمام عرضه کردند. در "این" وضعیت این مبارزه و این تکلیف، در "آن" وضعیت، آن مبارزه و آن تکلیف. آن چه در این جا پوشیده می‌ماند، مسئله هژمونی (عنصر اساسی سیاست و

۴۷ - چه باید کرد، لنین

مبارزه سیاسی) است. یعنی طریقت توجه تام به سیر عادی مبارزه روزمره و چشم‌پوشی از هژمونی برگزیده می‌شود. حال آن که برای کسب "هژمونی" باید ارتشی دائمی گرد آورد، سازمان داد و تجهیز کرد. این ارتش سیاسی دائمی هر چند که مولود مبارزه است اما مبتنی بر نقشه‌ها گرد خواهد آمد، سازمان خواهد یافت و تجهیز خواهد شد (و در هر دوره با یک نقشه معین). تنها بر پایه یک نقشه معین است که می‌توان اولاً نیروها را گرد آورد و سازمان داد. ثانیاً یک گام به پیش (به سوی هژمونی) برداشت. «کافی نیست که یک انقلابی، یک طرفدار سوسیالیسم، یا یک کمونیست به طور کلی بود. شما باید بتوانید حلقه‌ی خاص را در زنجیر پیدا کنید، با تمام قدرت به آن بچسبید، تا تمام زنجیر را نگاه دارید و به طور قاطع برای انتقال به حلقه بعدی آماده شوید.»^{۴۸} تمام تجربه‌های جهانی سوسیال دمکراسی گواه درستی این گفتاراند. و ما به ذکر دو نمونه از آن می‌پردازیم:

دوره‌ی سیادت بین‌الملل دوم را می‌توان دوره گردآوری، سازمان‌دهی و تجهیز یک ارتش دائمی و آمادگی برای نبردهای سخت آینده خواند. هنوز تا پدیدار شدن وضعیت انقلابی راهی نسبتاً دراز در پیش بود. از این رو بین‌الملل دوم، فراخوان بی‌درنگ به یورش را رد کرد. در این دوره، مبارزه‌ی کارگران عمدتاً بر سر درخواست‌های اقتصادی و سازمان‌دهی‌های تری‌دیونیونی بود. شکل عمده مبارزه و سازمان‌دهی کارگران را می‌توان در یک کلام خلاصه کرد: جنبش سندیکائی. بدین سان، تاکتیک عمده سوسیال دمکراسی عبارت بود از فعالیت در جنبش سندیکائی طبقه کارگر، سازمان‌دهی آن، آگاهی بخشیدن به آن. اما سوسیال دمکراسی برای آن که ارتش دائمی را هر چه گسترده‌تر سازمان دهد و برای پیکار قطعی آماده کند تاکتیک شرکت در پارلمان را برگزید. این تاکتیک به مثابه تاکتیک محوری سوسیال دمکراسی به شمار می‌آمد. بدین سان به هنگامی که "سرمایه‌ی دمکراتیک" فرمان‌روا بود، سوسیال دمکراسی با شرکت در پارلمان بر آن شد که اولاً سرشت دمکراسی بورژوایی را آشکار کند. یعنی نشان دهد که دمکراسی بورژوایی از تضادهای اقتصادی نمی‌کاهد، بلکه آن را حدت می‌دهد. از این رو کارگران باید هر چه قاطع‌تر بر درخواست‌های خود پافشاری کنند. ثانیاً سرشت دولت بورژوایی را آشکار کند و نشان دهد که پارلمان‌تاریسم، سرشت دولت بورژوایی - یعنی ستم و فشار طبقاتی - را از میان بر نمی‌دارد، بلکه آشکارا نشان می‌دهد. از این رو کارگران را به عرصه زندگی سیاسی بکشاند و ارتش سیاسی پرولتار را انبوه‌تر و فشرده‌تر کند. البته سوسیال دمکراسی کم کم تکالیف خود را از یاد برد، بیش‌تر و در عمل خود را به تکالیف روزمره محدود کرد: مبارزه روزانه

برای اصلاحات در سندیکاها، در پارلمان، تعاونی‌ها... باری به صورت "لاشه متعفن" درآمد. نمونه دوم روسیه است: «دوره پیش از انقلاب ۱۹۰۵ استبداد تزاری مبارزه سیاسی علنی را مانع می‌شد. پارلمان بورژوازی وجود نداشت و آزادی‌های سیاسی و حقوق سیاسی کارگران ناپایدار بود. در این دوره هر چند جنبش کارگری رو به اعتلا بود، اما هنوز نتوانسته بود از دایره مناسبات بورژوازی پا فراتر نهد، هر چند محفل‌ها و سازمان‌های محلی سوسیال دمکراتیک می‌کوشیدند تا ایده‌ها، عقاید و آرمان‌های سوسیال دمکراسی را به میان کارگران برند، اما سازمان پیکارجوی طبقه‌ی کارگر وجود نداشت تا این محفل‌ها و سازمان‌ها را دربرگیرد و متحد کند. آن‌ها را هدایت ایدئولوژیک کند، همه‌ی طبقه را متحد کند و مبارزه پرولتاریا را با مبارزه طبقاتی عمومی وحدت بخشد. در چنین شرایطی تاکتیک محوری سوسیال دمکرات‌ها نه "آمادگی برای حمله" بلکه "سازمان‌دهی محاصره‌ی همه جانبه‌ی دژ دشمن" بود. تنها یک چنین سازمان‌دهی است که انعطاف‌پذیری لازم برای یک سازمان پیکارجوی سوسیال دمکراتیک یا به عبارت دیگر استعداد هماهنگی بی‌درنگ با شرایط کاملاً گوناگون و سریع‌التغییر را تأمین خواهد کرد و توانایی خواهد داد که از یک سو از جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیرو برتری کامل دارد و تمامی قوای خود را در یک نقطه جمع کرده است، اجتناب شود و از سوی دیگر از ناچالاکی دشمن استفاده شود و در آن جا و در آن لحظه‌ای که کم‌تر از همه انتظار می‌رود به وی حمله شود.»^{۴۹} بیان مشخص این تاکتیک محوری ایسکرا بود: روزنامه مخفی سیاسی سراسر روسیه. اکونومیست‌ها که ویژگی بارزشان عدم درک تاکتیک محوری است از نقشه لنین روی برتافتند و جنجال کردند. زیرا برای اکونومیست‌ها، هدف همواره همانا مناسب‌ترین وسیله‌ای است که هم اکنون در اختیار می‌توان گرفت. باید مناسب‌ترین وسیله ممکن را در اختیار گرفت، نه آن حلقه خاص را، که در اختیار گرفتن همه زنجیر را ممکن خواهد ساخت و چشم‌انداز هژمونی را خواهد گشود. رابوچیه دئیلو فریاد زد: روزنامه سازمان حزبی را پدید نمی‌آورد، برعکس، سازمان حزبی روزنامه را پدید می‌آورد. اینان بر این نکته چشم فرومی‌بستند که برای پرورش و استحکام سازمان‌های سیاسی نیرومند، به جز ایسکرا وسیله دیگری نبود. بدین طریق ایسکرا آن حلقه اساسی می‌شود که سوسیال دمکراسی روسیه از آن به عنوان تاکتیکی جهت ترویج، تبلیغ و سازمان‌دهی جمعی استفاده می‌کند. این تاکتیک در شرایط استبداد تزاری و در مجموع شرایطی که جنبش با آن روبروست تنها تاکتیک مؤثری محسوب می‌شود که به راستی می‌تواند جایگزین یک سلسله از تاکتیک‌هایی گردد که سوسیال دمکراسی اروپایی به

۴۹ - چه باید کرد، لنین

کار می‌برد و لنین اساساً محور قرار دادن این تاکتیک را ویژگی جامعه روسیه در دوران استبداد تزاری می‌داند. اما اتخاذ این تاکتیک از سوی پیشاهنگ انقلابی در روسیه در طول تمام یک دوران مشخص تا رسیدن به هدف تعیین شده به عنوان حلقه اساسی در فعالیت پیشاهنگ هرگز به این معنا نیست که در هر شرایطی شکلی از اشکال مبارزه توده‌ها عمده نباشد و منطبق با آن یک تاکتیک عمده اتخاذ نشود. بلکه صحبت بر سر اینست که به اتکای تاکتیک محوری، تاکتیک‌های دیگر کارایی لازم را به دست می‌آورند. مثلاً در حالی که لنین اعتقاد داشت که سوسیال دموکراسی در روسیه باید تا هنگامی که آزادی سیاسی به دست آید از یک روزنامه انقلابی به عنوان جانشین بسیاری از وسایلی که در اروپا جهت سازمان‌دهی جنبش توده‌ای به کار گرفته می‌شود، استفاده کند، اما دیگر اشکال فعالیت، دیگر اشکال مبارزه و سازمان‌دهی را رد نمی‌کند، بلکه بالعکس بر آن‌ها نیز تأکید دارد. در همین مدت نیز مبارزه توده‌ها اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. تنها در فاصله ۱۹۰۱ - تا ۱۹۰۵، - تظاهرات سیاسی (۱۹۰۱ - ۱۹۰۲)، شورش‌های دهقانی (۱۹۰۲)، اعتصاب سیاسی و نبرد باریگاد (اکتبر ۱۹۰۵)، مبارزات باریگاد و مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵) و غیره به عنوان اشکال عمده مبارزه توده‌ها پدیدار گشت و سوسیال دموکراسی منطبق با این اشکال مبارزه تاکتیک‌های عمده خود را اتخاذ نمود. اما تاکتیک محوری هم چنان پابرجا بود. لنین در اثر خود "وظیفه مبرم ما" ایجاد یک ارگان حزبی منظم‌الانتشار را به عنوان مبرم‌ترین وظیفه پاسخ‌گویی به تکالیف و وظایف سوسیال دموکراسی روس مطرح می‌کند و می‌نویسد: «ما معتقدیم که تمام فعالیت سوسیال دموکرات‌ها در سراسر دوران بعدی باید مصروف سازمان‌دهی این امر گردد. بدون یک چنین ارگانی کار محلی "خرده‌کاری" محدود می‌ماند. تأسیس حزب اگر نمایندگی راستین این حزب در یک نشریه مشخص نشود، عمدتاً حرف پوچی می‌ماند. آن مبارزه اقتصادی که توسط یک ارگان مرکزی متشکل نگردد، نمی‌تواند تبدیل به مبارزه طبقاتی همه پراولتاریای روس شود. رهبری مبارزه سیاسی هنگامی که تمام حزب پیرامون مسایل مربوط به سیاست موضع‌نگیرد و مظاهر گوناگون مبارزه را هدایت ننماید غیر ممکن است. سازمان‌دهی نیروهای انقلابی، منضبط کردن‌شان و بسط تکامل تکنیک انقلابی، بدون طرح همه این مسایل در یک ارگان مرکزی... غیر ممکن است.» اما آن چه را که لنین در این جا مطرح می‌کند هرگز به این معنا نیست که فعالیت‌های دیگر و تاکتیک‌های مختلف نادیده انگاشته شود. «هنگامی که ما از این ضرورت... سخن می‌گوییم، به هیچ وجه بدان نمی‌اندیشیم که انواع دیگر فعالیت مثلاً تبلیغات محلی، مجامع سخنرانی، تحریم، شکار جاسوسان، تعقیب این یا آن نماینده بورژوازی و دولت، اعتصابات نمایشی و از این قبیل را به دست فراموشی بسپاریم. برعکس ما

معتقدیم که همه این فعالیت‌ها بنیاد فعالیت حزب را تشکیل می‌دهد. ولی بدون تشکل آن‌ها در یک ارگان مجموعه حزب، همه اشکال (تأکید از لنین) مبارزه انقلابی نه دهم اهمیت خود را از دست می‌دهند...» (تأکید از ماست). لنین در پایان بحث خود می‌نویسد: «ضرورت تمرکز نیروها در خدمت سازمان‌دهی یک ارگان حزبی منظم‌الانتشار و منظم‌التوزیع، مشروط به وضعیت ویژه‌ی سوسیال دموکراسی روسیه است» (تأکید از ماست) که با وضعیت سوسیال دموکراسی دیگر کشورهای اروپایی و احزاب کهن انقلابی روسیه تفاوت دارد. کارگران آلمان، فرانسه و غیره دارای وسایل بسیار دیگری به غیر از روزنامه جهت انعکاس عمومی فعالیت‌های خود، وسایل دیگری جهت سازمان‌دهی جنبش هستند. فعالیت پارلمانی و تبلیغات انتخاباتی، مجامع توده‌ای و شرکت در تأسیسات عمومی محلی (شهری و روستایی) فعالیت آشکار اتحادیه‌های حرفه‌ای (سندیکاهای جمعیت‌ها) و از این گونه، در کشور ما - تا هنگامی که آزادی سیاسی را به چنگ نیاورده‌ایم باید یک روزنامه‌ی انقلابی که بدون آن در کشور ما هیچ گونه سازمان‌دهی همه جانبه جنبش کارگری ممکن نیست به (تأکید از لنین) عنوان جانشین همه این وسایل و واقعا همه این‌ها به خدمت گرفته شود...» (تأکید از لنین). آن چه که لنین در این جا مطرح می‌کند نقش ویژه یک وسیله است که بایستی از سوی پیشاهنگ انقلابی برای رسیدن به اهداف و وظایفی که سوسیال دموکراسی با آن‌ها روبروست به کار گرفته شود. لنین تأکید می‌کند که نقش ویژه این تاکتیک "مشروط به وضعیت ویژه سوسیال دموکراسی روسیه است" زیرا که در کشورهای اروپایی وسایل دیگری به جز روزنامه سراسری وجود دارد که سوسیال دموکرات‌ها می‌توانند با آن وسایل، فعالیت‌های خود را انجام دهند و جنبش را سازمان‌دهی کنند. آن‌ها ارگان‌های گوناگون تبلیغ و سازمان‌دهی توده‌ای را که لنین از آن‌ها یاد می‌کند در اختیار دارند. اما در روسیه در شرایط استبداد تزاری و مجموع شرایطی که جنبش با آن روبروست، امکانات تبلیغ و سازمان‌دهی توده‌ای همانند اروپا وجود ندارد و سوسیال دموکراسی از این وسایل محروم است، چه وسایلی را باید به کار گرفت؟ لنین مطرح می‌کند که "به عنوان جانشین همه این وسایل و واقعا همه این‌ها" سوسیال دموکراسی روسیه باید از یک روزنامه سیاسی سراسری تا هنگامی که آزادی سیاسی به دست آید، استفاده کند و الا بدون آن "همه اشکال مبارزه انقلابی نه دهم اهمیت خود را از دست می‌دهند..." این همان تاکتیکی است که به مثابه ستون فقرات و محور تاکتیک‌های دیگر عمل می‌کند. اکنون که درک ما از تاکتیک‌ها به طور کلی، تاکتیک عمده، تاکتیک محوری، نقش آن، رابطه استراتژی و تاکتیک‌ها روشن شد لازم است، درک کنونی پاره‌ای از رفقار از تاکتیک‌ها و نیز مسئله تاکتیک محوری را در گذشته بررسی کنیم.

مدت‌ها بود که پاره‌ای از رفقای ما بدون آن که درک خود را از مسئله تاکتیک‌ها برای ما روشن کرده باشند تنها در طی یکی دو جمله به کلی‌بافی می‌پرداختند و مدام تکرار می‌کردند «اگر امروز معتقد شده‌ایم که تاکتیک محوری نادرست بوده است» یا «اگر قبلاً گفته بودیم که تاکتیک محوری نادرست بوده است»، و به عوض استدلال در این مورد و روشن کردن نقطه نظرهای خود تنها به یک سری کلی‌بافی و تکرار مسایل روشنی می‌پرداختند که ابداً ربطی به مسئله مورد بحث نداشت، خوشبختانه امروز پراتیک یک ساله سازمان پس از قیام و نیز نوشته‌های مختلف از جمله پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی تا حدودی به ما امکان داده است که بتوانیم پی به نظر این دسته از رفقا ببریم. ما اکنون می‌توانیم با قاطعیت بگوییم که پاره‌ای از رفقای ما درک درستی از تاکتیک‌ها ندارند. تاکتیک عمده و محوری را از یکدیگر تمیز نمی‌دهند، رابطه‌ای بین استراتژی و تاکتیک‌ها قائل نیستند. درک درستی از مبنای اتخاذ تاکتیک‌ها ندارند و اشکال فعالیت پیشاهنگ و توده را یکی می‌گیرند. تاکتیک‌ها را لحظه‌ای بدون ارتباط با استراتژی و بدون هدف‌مندی اتخاذ می‌کنند و در یک کلام به نحوی به تاکتیک پروسه معتقدند. ما اکنون به بررسی این مسایل خواهیم پرداخت. در کتاب "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" نوشته شده است: «ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را به قول لنین از پیش خود "کشف نمی‌کنیم" بلکه آن را محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کاملاً عینی آن می‌شماریم» (تأکید از ماست). ما تنها این پاراگراف را که چکیده نظر نویسنده است در این جا ذکر می‌کنیم و از آوردن نقل قول‌های دیگر خودداری می‌کنیم. اساس استدلال نویسنده بر این است که ما تاکتیک‌های مان را با "این" یا "آن" وضعیت اتخاذ می‌کنیم. اما باید مسئله را شکافت تا به درستی پی برد که مورد نظر نویسنده از این یا آن وضعیت چیست؟

لنین در "جنگ پارتیزانی" می‌نویسد: «مارکسیسم هیچ گاه جنبش را به یک شکل مشخص مبارزه محدود نمی‌کند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است نه بدین معنا که آن‌ها را کشف می‌کند بلکه تنها اشکال مبارزه طبقاتی را که در حین حرکت جنبش به طور خود به خودی به وجود آمده‌اند به صورت عام جمع‌بندی می‌کند، آن‌ها را متشکل می‌سازد و به آن‌ها آگاهی می‌بخشد.» همان گونه که لنین مطرح می‌کند، مارکسیست‌ها "هیچ گاه جنبش را به یک شکل مبارزه محدود نمی‌کنند". آن‌ها به اشکال مختلف مبارزه معتقد هستند، از آن جا که همیشه در طی مبارزه طبقاتی اشکال نوینی از مبارزه پدید می‌آید، کسی نمی‌تواند یک شکل مبارزه را مطلق کند، شکلی از مبارزه را بدون توجه به موقعیت مشخص رد کند و یا شکل دیگری را تایید کند و غیره. رفیق جزنی نیز در آثار خود مکرر بر این مسئله تأکید کرده است. اما تاکتیک

را با این وضعیت یا آن وضعیت توضیح دادن به چه معناست؟ در این جا معیارهای تعیین تاکتیک، رابطه استراتژی و تاکتیک‌ها، تبعیت تاکتیک‌ها از استراتژی، حلقه اساسی در فعالیت پیشرو و... نادیده گرفته شده است. نویسندگان از آن جهت به لنین نیز متوسل شده است و مسئله اشکال مبارزاتی توده‌ها را مطرح می‌کند تا به دنبال آن "این یا آن وضعیت" را مطرح کند و حال آن که درک نمی‌کند که لنین می‌گوید: «حزب پرولتاریا اگر بخواهد پی‌گیر و پایدار بیکار کند، نمی‌تواند تاکتیک خود را از این واقعه به آن واقعه تعیین کند» (انقلاب می‌آموزد). به نظر می‌رسد که نویسندگان به جز اهداف آنی و لحظه‌ای پرولتاریا چیزی را درک نمی‌کنند. او فراموش می‌کند که اگر هم کمونیست‌ها در جهت اهداف فوری پرولتاریا مبارزه می‌کنند و منافع لحظه‌ای آن را در نظر دارند، اما این هرگز بدان معنا نیست که آینده آن و منافع دراز مدت پرولتاریا را فراموش کنند و با اتخاذ تاکتیک‌های لحظه‌ای که تجلی آن را در "این یا آن وضعیت" می‌بینیم، دورنگری را فراموش کنند، تاکتیک‌ها را از محتوای انقلابی‌شان تهی سازند و هدف تاریخی پرولتاریا را نادیده انگارند. ما قبلاً گفتیم که تاکتیک‌ها همیشه در خدمت استراتژی هستند، از اهداف استراتژیک تبعیت می‌کنند و باید همیشه وحدت استراتژی و تاکتیک‌ها حفظ شود. حال اگر تاکتیک‌ها در خدمت استراتژی نباشند، از اهداف استراتژیک تبعیت نکنند و وحدت استراتژی و تاکتیک‌ها حفظ نشود، آن وقت اساساً تاکتیک نیز از محتوای انقلابی خود تهی خواهد شد. بدین لحاظ هم آن عده که بین استراتژی و تاکتیک‌ها هیچ گونه پیوندی قایل نیستند و تنها به دنبال "این یا آن وضعیت" هستند و نیز آنان که بین استراتژی و تاکتیک‌ها تمایز قایل نمی‌شوند، نه درکی از تاکتیک‌های مبارزه طبقاتی دارند، و نه می‌توانند مبارزه طبقاتی را رهبری کنند و به پیروزی رسانند.

مسئله دیگری که مطرح می‌شود اینست که مبنای اتخاذ تاکتیک‌های ما چیست؟ که نویسندگان تنها این یا آن وضعیت را مطرح می‌کنند؟ لنین هنگام بررسی نظریات مارکس در مبحث مربوط به تاکتیک‌ها و مبارزه طبقاتی می‌نویسد: «تنها در نظر گرفتن عینی مجموعه مناسبات بین مطلقاً همه طبقات در یک جامعه معین و در نتیجه در نظر گرفتن رابطه بین آن جامعه و جوامع دیگر می‌تواند به عنوان اساسی برای اتخاذ تاکتیک‌های درست یک طبقه پیشرفته باشد. در عین حال تمام طبقات و تمام کشورها را نه ایستا بلکه پویا یعنی نه در حالت بی‌حرکتی بلکه در حرکت (که قوانین آن از طریق شرایط اقتصادی وجودی هر طبقه تعیین می‌شوند) باید در نظر گرفت. حرکت را هم به نوبه خود نه فقط از نقطه نظر گذشته بلکه هم چنین آینده و نه به معنای عامیانه آن که "تحول‌گرایان" درک می‌کنند، که فقط تغییرات آرام را می‌بینند بلکه به طور

دیپلماتیکی باید در نظر گرفت...»^{۵۰} و رفیق جزئی نیز در آثار خود مبنای اتخاذ تاکتیک‌ها را به روشنی توضیح داده است. اما تاکتیک‌هایی که امروز سازمان اتخاذ می‌کند تابع هیچ مبنای خاصی نیستند و بر اساس جریان حوادث اتخاذ می‌شوند. بنابراین بی‌جهت نیست که امروز در حرکات سازمان نه تنها وحدتی بین استراتژی و تاکتیک‌ها وجود ندارد و اساساً تاکتیک‌ها در خدمت هدف معینی نیستند بلکه به تاکتیک‌هایی متوسل می‌شوند که مختص دوران رکود سیاسی جنبش است و حال آن که فراموش می‌کنند که ما اکنون روزهایی را از سر می‌گذرانیم که به قول مارکس "تجسم بیست سال" است. این برداشت اکونومیستی از تاکتیک و سر فرود آوردن در مقابل مبارزه‌ای که "در لحظه فعلی جریان دارد"، رد هرگونه تاکتیک محوری و فراموش کردن هر گونه دورنگری سرانجام به اپورتونیسمی منجر خواهد شد که به قول لنین «همان اپورتونیسم بی‌کرانی است که به طور غیر فعال خود را با جریان خود به خودی هماهنگ می‌سازد.» برخورد پاره‌ای از رفقای سازمان با گذشته و تاکتیک مسلحانه از آن جا که فاقد هر گونه پایه و اساس علمی است، نتیجه حتمی آن افتادن به دامان این یا آن وضعیتی است که تنها مورد تایید حزب اپورتونیستی توده قرار می‌گیرد و عدم درک تاکتیک محوری از سوی این رفقا ناشی از این است که آن‌ها همانند اکونومیست‌های روسی بین این دو مسئله که ما هیچ گاه خود را به شکلی از اشکال مبارزه و یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌کنیم یعنی دست خود را نمی‌بندیم و این که در شرایط مشخص، در طی یک مرحله معین به منظور انجام وظایف مشخص یک تاکتیک را اساس و محور فعالیت خود قرار می‌دهیم، تناقضی می‌بینند. این همان مسئله‌ای است که اکونومیست‌های روسی بدان گرفتار بودند و از این جهت به لنین ایراد می‌گرفتند. لنین در "چه باید کرد" به آن‌ها چنین پاسخ داد: «ما مثلاً این موضوع مضحک را که رابوچیه دنیلو بین دو اصل زیرین تضاد اساسی می‌بیند مورد تحلیل قرار نمی‌دهیم.»

اصل اول: «سوسیال دمکراسی دست خود را نمی‌بندد و فعالیت خویش را به یک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌سازد - سوسیال دمکراسی هر گونه وسایل مبارزه را می‌پذیرد، فقط به شرطی که این وسایل با نیروهای موجوده حزب متناسب باشد الخ...»

اصل دوم: «در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هر گونه شرایط و در هر دوره پخته و آبدیده شده باشد راجع به نقشه منظم فعالیت که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آنست که

۵۰ - لنین، جلد ۲۱ کلیات، صفحه ۷۵.

شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد، حتا سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد.»^{۵۱} اکنون می‌ست‌ها بین این دو اصل از آن جهت تناقض می‌بینند که لنین از یک سو معتقد است که سوسیال دموکراسی دست خود را نمی‌بندد، و فعالیت خود را به یک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌سازد و از سوی دیگر تاکتیک - نقشه را مطرح می‌کند. درک محدود اکنون می‌ست‌های روسی از تاکتیک و اشکال مبارزه نیز همانند درک پاره‌ای از رفقای ما باعث می‌شد که آن‌ها دو موضوع را مخلوط کنند که به قول لنین «یکی شناسایی کلیه وسایل مبارزه و کلیه نقشه‌ها و شیوه‌ها به شرط صلاح و متناسب بودن‌شان و دیگری این خواست که در لحظه سیاسی فعلی چنان چه بخواهیم از تاکتیک سخن گفته باشیم باید از نقشه بدون انحرافی پیروی نمایی. معنایش اینست که مثلا این موضوع را که طب کلیه سیستم‌های معالجه را قبول دارد با این خواست که می‌گوید در موقع معالجه مرض معین باید از یک سیستم معین پیروی کرد - مخلوط نمائیم.»^{۵۲} بنابراین هنگامی که پاره‌ای از رفقای ما با این مسئله برخورد می‌کنند که در شرایط خاص به منظور موجودیت و گسترش یک سازمان و نیز ادامه‌کاری و تداوم مستمر فعالیت‌ها و به طور کلی انجام تکالیفی که جنبش در برابر پیشرو قرار داده است باید از نقشه معین پیروی کرد و در هر مرحله یک تاکتیک محوری داشت تا این که بتوانیم به هدف‌های تعیین شده دست یابیم، فریادشان بلند می‌شود که ما با پذیرش این نقشه و این تاکتیک دست خود را می‌بندیم، انعطاف تاکتیکی از ما سلب می‌شود، و یا این که این بدان معناست که این تاکتیک را عمده یا مطلق کرده باشیم. آن‌ها نمی‌توانند این مسئله را درک کنند که چرا پیشرو حق دارد با توجه به مجموعه شرایط، یک تاکتیک را برای یک مرحله تعیین شده اتخاذ کند و در همان حال اشکال مختلف مبارزه طبقاتی را بپذیرد و تاکتیک عمده خود را بر اساس شکل عمده مبارزه توده‌ها اتخاذ کند. زیرا که از نظر این رفقا «آن مبارزه‌ای سودمند است که ممکن است، مبارزه‌ای هم که ممکن است همان است که در لحظه کنونی جریان دارد.»^{۵۳} در "این وضعیت" این مبارزه و این تکلیف، در آن "وضعیت" آن مبارزه و آن تکلیف. پس چه جای تعجب است که فرمیست‌های توده‌ای بسیار از این نحوه برخورد رفقا که این همه "انعطاف" تاکتیکی را می‌پذیرند، خوشحال شده‌اند و در "دنیا"ی شماره ۲ از این گرایش نوین استقبال کرده‌اند و حتا از رفقا خواسته‌اند که آخرین دگم خود، یعنی اعتقاد به انقلاب

۵۱ - لنین، چه باید کرد؟

۵۲ - لنین، چه باید کرد؟

۵۳ - لنین، چه باید کرد؟

قهرآمیز را که به هر حال با "این یا آن وضعیت" تناقض‌دار در هم شکنند و یک سره به صف آن‌ها بپیوندند.

به هر حال از آن جا که اشکال مبارزه را توده‌ها بنا بر دینامیک درونی مبارزه، تجربه و آگاهی‌شان برمی‌گزینند، بنابراین به اعتقاد این رفقا تاکتیک‌ها هم همان چیزی‌اند که توده‌ها برگزیده‌اند. در "این یا آن وضعیت" در "این یا آن منطقه" باید به دنبال توده‌ها روان شد و از تاکتیک محوری هم سخنی نباید گفت. بدون استراتژی، بدون نقشه، بدون پیوند زدن تکالیف فرعی و اصلی، خاص و عام، بدون پیوند زدن اشکال مبارزه و سرانجام نفی تاکتیک محوری - این است اصولیت رفقای ما، هدف همانا مناسب‌ترین وسیله‌ای است که اکنون می‌توان در اختیار گرفت و تاکتیک همان مبارزه‌ای است که در لحظه کنونی در جریان است. تاکتیک محوری نیز "با ذات مارکسیسم در تضاد است". این است التقاط‌گرایی بی‌پرنسیب که همواره می‌کوشد تاکتیک محوری را انکار کند، از گرایش تاریخی مبارزه طبقاتی چشم پوشد، هژمونی را نادیده انگارد، در برابر "این وضعیت" سر فرود آورد، در برابر "آن وضعیت" زانو زند و جبهه‌ساید، آن منطقه را ببیند، اما جامعه را نبیند، جزء را ببیند و کل را از یاد ببرد. «سیاست رویزیونیستی عبارتست از تعیین روش خود از واقعه‌ای تا واقعه دیگر، انطباق خود با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی "کلیه رژیم سرمایه‌داری" و کلیه تکامل تاریخی سرمایه‌داری، فدا کردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی...»^۴

این است آن چه که امروز بر سازمان می‌گذرد و بر آن اساس، تاکتیک‌ها اتخاذ می‌شوند. روشن است که با تغییر شرایط عمومی مبارزه، برخی از اشکال مبارزه نیز کهنه، غیر ضرور و یا حتما مضر خواهد شد و اشکال نوینی جایگزین آن‌ها می‌شود. ولی این هرگز بدان معنی نیست که عنصر آگاه طبقه یا سازمان پیشاهنگ پرولتاریا تابع کور و دنباله‌رو مفلوک و مطیع بی‌چون و چرای این یا آن "وضعیت" باشد. عنصر آگاه برای تشخیص تغییر در اوضاع به نوک دماغ خویش نگاه نمی‌کند. وضعیت را مجرد و بین زمین و آسمان مورد مطالعه قرار نمی‌دهد. وضعیت نوین حلقه‌ای از زنجیر است محصور و مرتبط بین حلقه دیروز و حلقه فردا، مشکل اساسی در این جاست که برخی از رفقای ما انقلاب را یک پروسه مرکب نمی‌بینند بلکه جمع ریاضی اتفاقات و رویدادها و "وضعیت"‌هایی می‌دانند که گویا به دنبال هم ردیف شده‌اند و بین آن‌ها هم یا اصلا رابطه‌ای نمی‌بینند و یا رابطه‌ای می‌بینند صرفا تصادفی. از این رو باید به آنان "حق" داد که تاکتیک‌های‌شان را بدون استراتژی و بدون

^۴ - مارکسیسم و رویزیونیسم، لنین.

تاکتیک محوری از این واقعه تا آن واقعه و از این به اصطلاح خودشان "وضعیت" تا آن "وضعیت" انتخاب کنند و در واقع لنگ لنگان به دنبال حوادث کشانده شوند. بی آن که خود نقشی در این رویدادها داشته باشند. و نیز روشن است که چرا آن‌ها نمی‌توانند بپذیرند که در هر وضعیت مشخصی از پروسه انقلاب در عین حال که استراتژی ثابت می‌ماند و تاکتیک‌های در خدمت آن متغیر و متنوع هستند، لیکن در میان انبوه این تاکتیک‌ها همواره یک تاکتیک برجستگی پیدا می‌کند و عمده می‌شود. زیرا که آن‌ها درک نمی‌کنند که تاکتیک‌ها به طور مجزا و منفرد و منفک از یکدیگر اتخاذ و پیاده نمی‌شوند، بلکه در ارگانیزی واحد، در جهتی واحد و مکمل و مرتبط با یکدیگرند و آن حلقه ارتباط دهنده، آن حلقه سمت دهنده سایر حلقه‌های زنجیر واحد تاکتیک‌های یک وضعیت مشخص، تاکتیک اساسی یا تاکتیک محوری نامیده می‌شود. این رفقا نمی‌توانند منکر این بدیهیات شوند، مگر این که بگویند در گذشته و در آن اوضاع انتخاب فلان تاکتیک به مثابه تاکتیک محوری غلط بوده و تاکتیک محوری می‌بایستی چنین می‌بوده است. آن وقت می‌گوییم پس می‌پذیرند که نظریه قبول تاکتیک محوری نظریه‌ایست منطبق با مارکسیسم - لنینیسم و از این پس این شما باید پاسخ دهید در شرایط دیروز تاکتیک محوری صحیح چه می‌بایستی می‌بود؟ به هر حال آن چه که امروز با آن روبرو هستیم، فقدان استراتژی، فقدان تاکتیکی محوری، و فقدان تاکتیک‌های صحیح است و بر همین اساس، پشتیبانی از بازرگان، پشتیبانی از خط امام، پشتیبانی از پیام واقع‌بینانه امام، "حمایت بی‌دریغ از خرده‌بورژوازی"، چرخش‌های مداوم ۱۸۰ درجه‌ای، گجی و سردرگمی صورت می‌گیرد، اما همه این‌ها بنا بر "این وضعیت" یا "آن وضعیت" توجیه می‌شوند. این رفقا در پاسخ به تناقضات گجی‌کننده سیاست‌های اخیر سازمان پاسخ می‌دهند که خرده بورژوازی دارای نوسان است، موضع دو گانه دارد، و ما هم باید موضع دو گانه‌ای در برابرشان داشته باشیم و به همین علت است که سیاست‌های اخیر سازمان ضد و نقیض است. نه رفقا این نوسان خرده بورژوازی خودتان است که به جای حرکت از منافع اساسی پرولتاریا خود را تابع "این وضعیت، آن وضعیت" کرده‌اید.

۴- تبلیغ مسلحانه، به مثابه تاکتیک محوری

نگاهی به تاریخ جنبش نوین کمونیستی ایران آشکار می‌کند که این جنبش از همان آغاز شکل‌یابی‌اش، در پروسه رشد و تکامل خود، نقشه‌های معینی برای فعالیت برگزیده است. صفایی فراهانی از "راه قهرآمیز"، مسعود احمدزاده از "عمل مسلحانه" و جزنی از "تبلیغ مسلحانه" چون اساس و پایه فعالیت جنبش نوین نام برده‌اند. ما پیش از این درباره ضرورت کاربرد تاکتیک مسلحانه صحبت کردیم و دیدیم که اولاً زمینه‌های عینی کاربرد آن مبتنی بر خصلت قهرآمیز مبارزات توده‌ها، قهر ضد انقلابی رژیم، نارضایتی دم‌افزون توده‌ها، بسته شدن تمام راه‌ها و شیوه‌های قانونی و علنی مبارزه و... بود.

ثانیاً، ثابت شده بود که هیچ یک از اشکال و شیوه‌های مبارزاتی و سازمانی گذشته جوابگو و متناسب با وضعیت مشخص جنبش نیست. نزدیک به ۲۰ سال آزمودن تمام این شیوه‌ها، به جز افزودن بر بلاتکلیفی، سردرگمی و خرده‌کاری حاصلی به بار نیاورده بود. نه در امر ایجاد یک سازمان سیاسی گسترده و سازمان‌دهی کار تبلیغی گسترده توفیقی به دست آمده بود و نه پایداری و ادامه‌کاری در جنبش تأمین شده بود. بی‌عملی حاکم بر جنبش و بلاتکلیفی و ندانم‌کاری شرایطی را پیش آورده بود که منجر به زنگ‌زدگی و از هم پاشیدگی گروه‌ها و محافل می‌شد. مجموعه این عوامل کافی بود تا ضرورت دگرگونی اشکال مبارزه و سازمان‌دهی در دستور قرار گیرد تا اشکال و شیوه‌های نوینی که منطبق با وضعیت مشخص موجود باشند، پدید آیند. تمامی تجارب موجود با توجه به شرایط حاکم نشان می‌داد که هیچ تاکتیک دیگری بدون به کارگیری تاکتیک تبلیغ مسلحانه نمی‌تواند از کارایی لازم برخوردار باشد و پایداری جنبش را تأمین کند. بنابراین، این دگرگونی نمی‌توانست جز با به دست گرفتن "حلقه اصلی" انجام شود. «اگر ما ندانیم تاکتیک محوری کدام است عملاً به خرده‌کاری دچار شده، هر روز دست به حرکت تازه‌ای خواهیم زد... در این صورت ما در معرض نوسان‌های دائمی خواهیم بود. وظایف مبرم خود را از وظایف فرعی جدا نخواهیم کرد، سرانجام به ورطه تردید، سردرگمی و اپورتونیزم سقوط خواهیم کرد.»^{۵۰} بدین لحاظ تبلیغ مسلحانه به مثابه‌ی آن "حلقه خاص" نمی‌توانست به عنوان تاکتیکی فرعی و امری اتفاقی آن تأثیری را داشته باشد و آن نقشی را ایفا کند که ضرورت‌ها تداوم‌اش را طلب کرده بود. از همین روست که ما شاهد بودیم استفاده از این تاکتیک به عنوان تاکتیکی فرعی و صرفاً تدافعی از سوی سازمان‌ها و گروه‌ها نتوانست همان نقشی را در سطح جنبش و در جهت اهداف آن کسب کند، که پس از رستاخیز سیاه‌کل پیدا کرد.

۵- جزنی، مشی سیاسی و کار توده‌ای.

سخن کوتاه، نیاز به آن چنان اشکال سازمانی و آن چنان شیوه‌های مبارزاتی بود که منطبق با شرایط موجود از عهده وظایفی که جنبش با آن روبرو بود، برآید، و این امر امکان‌پذیر نبود مگر آنکه تا تحقق این وظایف و هدف‌های مرحله‌ای، تاکتیک تبلیغ مسلحانه نقش محوری ایفا کند. این همان حلقه خاص بود که لازم بود پیشرو در یک دوره مشخص فعالیت خود محکم به آن بچسبد تا تمامی زنجیر را در اختیار داشته باشد و بتواند به حلقه‌های دیگر گذر کند. در آن شرایط هر آن که کس که این حلقه خاص را در دست می‌گرفت، می‌توانست حلقه‌های دیگر را نیز در اختیار داشته باشد. یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که تاکتیک محوری همان تاکتیک عمده نیست. تاکتیک محوری تاکتیکی است که از طریق آن وحدت پیشرو و جنبش توده‌ای و وحدت اشکال گوناگون مبارزه و سیر به هدف استراتژیک میسر است. این تاکتیک که در طول یک دوره مشخص اتخاذ می‌شود دارای این خصوصیت است که بدون آن وحدت تاکتیک‌ها و پیوند بین استراتژی و تاکتیک‌ها ناممکن است. بدین لحاظ علیرغم این که در طی یک مرحله به کار گرفته می‌شود، از آن جا که ضرورت‌های عینی و مشخص کاربرد آن را ایجاد کرده است نه تنها انعطاف تاکتیکی را از پیشرو سلب نمی‌کند و دست او را نمی‌بندد، بلکه خود تامین‌کننده کارایی، وحدت و تکامل تاکتیک‌هاست.

دریافت مفهوم تاکتیک محوری از سوی پیشگامان جنبش نوین کمونیستی ایران، شناخت خود ویژگی آن در دوره‌ای معین و کاربست آن در عمل، گامی بزرگ به پیش بود. برای پی بردن به نقش تبلیغ مسلحانه به مثابه تاکتیک محوری لازم است به سال‌های قبل از ۵۰ بازگردیم و شرایط حاکم بر جنبش و نیز وظایفی را که تاکتیک محوری در خدمت آن‌ها قرار داشت، بررسی کنیم:

سال‌های پیش از ۵۰، پراکندگی و سردرگمی بر جنبش حاکم بود. در این شرایط محافلی چند از روشنفکران تشکیل می‌شد. این محافل که فاقد هر گونه پشتوانه تجربیاتی بودند و روابط آن‌ها با توده‌های مردم و با یکدیگر سخت محدود بود، پس از مدتی کار محفلی که تنها محدود به رد و بدل کردن و مطالعه آثار مارکسیستی می‌شد، بدون هر گونه برنامه و هدف مشخص به فکر ارتباط با توده‌ها می‌افتادند. اما با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جامعه از جمله در غیاب جنبش‌های وسیع خودانگیخته توده‌ای و نیز در شرایط وجود یک دیکتاتوری افسار گسیخته (که به اتکای یک شبکه پلیسی و جاسوسی گسترده حتا بزرگترین و با تجربه‌ترین سازمان‌های سیاسی را از درون جامعه جاروب کرده بود) از همان آغاز که این محافل به فکر بیرون آمدن از روابط محفلی روشنفکری می‌افتادند، پیش از آن که با کارگران و توده مردم ارتباط برقرار کنند به دام پلیس می‌افتادند. حال اگر در روسیه، در شرایط استبداد تزاری لاقط شرایطی حاکم بود که محافل می‌توانستند تا به آن جا رشد کنند که

به قول لنین «بدون هیچ گونه نقشه مرتب فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی - با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام نمایند»^{۵۶} در ایران در شرایط دیکتاتوری تروریستی و نیز با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جنبش توده‌ای، ما اساساً شاهد آن نیستیم که محافل بتوانند تا آن حد رشد کنند که حتا "بدون نقشه مرتب فعالیت" در مدتی نسبتاً طولانی که به هیچ وجه صحبتی از آن نمی‌توان به میان آورد بلکه در مدتی نسبتاً کوتاه با کارگران ارتباط برقرار نمایند. از این رو چیزی نمی‌گذشت که تمام فعالیت محافل که اغلب دانشجوی بودند و در محیط دانشگاه از طریق فعالیت‌های صنفی، یا سیاسی شناخته شده بودند، دستگیر می‌شدند. اگر در این میان عناصر و محافلی پیدا می‌شدند که پلیس آن‌ها را نمی‌شناخت، گشادبازی‌های کار محفلی باعث می‌شد که پس از مدتی کوتاه در شبکه پلیسی گسترده‌ای که وجود داشت به دام افتند. حتا می‌توان محافل و گروه‌های متعددی را مثال آورد که پلیس برای شناسایی و به دام انداختن نیروهای انقلابی، خود رأساً آن‌ها را تشکیل داده بود و یا محافلی که پلیس با نفوذ خود از تمام زیر و بم و کم و کیف کارشان آگاه بود. از این رو اعضای این محافل در تمام مدت به اصطلاح "فعالیت" خود زیر نظر پلیس عمل می‌کردند و همین که می‌خواستند پا را از محدوده‌های محافل روشنفکری فراتر بگذارند و به فعالیت‌های انقلابی روی آورند، پلیس تمامی آن‌ها را دستگیر می‌کرد. اغراق نیست اگر بگوییم که یک محفل استثنایی نمی‌توان یافت که از ویژگی‌های حاکم بر محفل‌ها و سرنوشت آن‌ها در امان بوده باشد و توانسته باشد به رشد خود ادامه دهد. پس در چنین شرایطی فعالیت گروه‌ها و محفل‌های بی‌تجربه و صرفاً روشنفکری غالباً ناپایدار و فاقد ادامه‌کاری بود، و اگر به اصطلاح کاری نیز انجام می‌شد، به جز خرده‌کاری محفلی چیزی نبود. در چنین شرایطی گروه‌ها و محافلی پیدا شدند که در پی یافتن راه‌های نوین بودند. رفیق احمدزاده شرایط عمومی حاکم بر جنبش کمونیستی را در آن مرحله چنین جمع‌بندی می‌کند: "تجمع ساده نیروها، رشد خود به خودی آن، و جدا ماندنش از توده‌ها"، که می‌بایستی به تجمعی متشکل، رشدی آگاهانه، و پیوند ارگانیک با توده‌ها منجر گردد. اما چگونه با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جنبش و با توجه به رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران که ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی مردم را سلب کرده بود، هر گونه فعالیت سیاسی و سازمان‌های سیاسی را ممنوع کرده و حتا سازمان‌های صنفی و سندیکایی را یا به کلی منحل و یا شدیداً محدود کرده و تحت نظارت پلیسی خود قرار داده بود، می‌بایستی این پروسه از پیش رود. شرایط نوین مستلزم طرح نقشه‌های تازه و آن اشکال سازمانی و مبارزاتی بود که منطبق با وضعیت مشخص جنبش باشد.

۵۶ - لنین، چه باید کرد؟

هنگامی که رفیق احمدزاده مطرح می‌کرد که «هدف از این تجمع نه جمع‌آوری نیرو و تعرض دوباره، بلکه تعمیق در شرایط و پیدا کردن راه نوین مبارزه بود»^{۵۷} دقیقاً طرح نقشه‌های تازه‌ای را مطرح می‌کرد که نقایص و موانع موجود را برطرف کند و راهی باشد برای خروج از بن‌بست موجود. در آن شرایط به آن اشکال سازمانی نیاز بود که بتواند وظایفی را انجام دهد که محافل پراکنده و بی‌تجربه یارای انجام‌اش را نداشتند، تمامی عناصر آگاه و بالفعل را در یک سازمان منضبط و حول یک محور مشخص جمع کند و سازمان دهد، تا فعالیت‌های هدفمند سیاسی و ارتباط توده‌ای میسر گردد. طبیعی است که یک چنین سازمانی قبل از هر چیز می‌بایستی از ضعف‌های محافل رهایی یافته باشد. به خرده‌کاری و گشاده‌بازی محفلی پایان بخشید، گروه‌ها و محافل را در خود جذب کند، در برابر تجربیات و روش‌های پلیس تاب مقاومت و ایستادگی داشته باشد، شیوه‌های نوین مبارزه با پلیس را بداند و مدام بر تجربه‌های خود بیافزاید. در وهله اول آگاه‌ترین و بالفعل‌ترین بخش‌های جامعه را به سوی مبارزه‌ای پی‌گیر هدایت کند تا بتواند فعالیت وسیعی را در میان توده‌ها و طبقه کارگر آغاز نماید. این سازمان می‌بایستی از آن گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست تشکیل شده باشد که نمونه صداقت، شهامت و ایمان انقلابی به توده‌ها باشند، تا هر گونه یأس و سرخوردگی از مبارزه، هر گونه بی‌اعتمادی توده‌ها را نسبت به پیشاهنگ که رژیم نیز هر روزه با نمایشات مسخره و خیمه‌شب‌بازی‌های مطبوعاتی عناصر خود فروخته بدان دامن می‌زد، از میان ببرد. طبیعی است که این سازمان از همان آغاز نمی‌توانست ارتباط گسترده‌ای با توده‌ها داشته باشد. بدین لحاظ در مراحل اولیه، این ارتباط در نازل‌ترین سطح خود قرار داشت. با این همه، بدون یک چنین سازمانی ادامه‌ی فعالیت‌ها اساساً به همان شیوه‌های گذشته باقی می‌ماند و انجام تکالیف ناممکن می‌بود. اما مسئله مهم اینست که یک چنین سازمانی با طرح چه نقشه‌هایی ممکن بود و از چه راه و با اتخاذ کدام تاکتیک‌ها امکان داشت که موجودیت، بقا و تداوم این سازمان در شرایط خود ویژه موجود تأمین گردد. ما قبلاً درباره ضرورت تاکتیک تبلیغ مسلحانه و شرایطی که اتخاذ این تاکتیک را ضرور ساخته بود صحبت کردیم. اکنون اضافه می‌کنیم که کاربرد این تاکتیک، موجودیت، بقا و ادامه‌کاری این سازمان را در شرایط دیکتاتوری تروریستی، در دوران یورش‌های فاشیستی به سازمان‌های سیاسی و پیگردهای مدام پلیسی، تأمین می‌کرد، زمینه‌های وحدت پیشرو و جنبش توده‌ای، وحدت تاکتیک‌ها و سیر به هدف استراتژیک را میسر می‌ساخت. این است دلیل محوری بودن تاکتیک تبلیغ مسلحانه در مرحله اول فعالیت سازمان.

^{۵۷} - مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، ص ۲۱.

حال اگر لازم بود که یک سازمان، منطبق با موقعیت مشخص پدید آید، تا با رهایی از موانع و مشکلات موجود در جنبش کمونیستی در جهت پیوند همه جانبه با طبقه کارگر تلاش کند و تاکتیک تبلیغ مسلحانه می‌توانست تثبیت این سازمان پیشاهنگ را تضمین کند و آن حلقه‌ای بود که ما تنها با در دست داشتن آن می‌توانستیم وظایف مرحله‌ای خود را انجام دهیم، پس اساساً صحبت از تاکتیک‌های دیگر و تغییر تاکتیک‌ها زمانی می‌توانست مطرح باشد که این سازمان موجودیت یافته باشد. والا بدون یک چنین سازمانی که اهداف مشخصی را در برابر خود قرار داده باشد، بدون یک نقشه منظم و بدون این حلقه اصلی، صحبت از وحدت تاکتیک‌ها و سیر به هدف استراتژیک حرف بی‌ربطی است. از این روست که ما اعتقاد داریم تاکتیک تبلیغ مسلحانه نه تنها با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جنبش ضروری بود بلکه تا مرحله تثبیت سازمان پیشاهنگ، محوری نیز محسوب می‌شد. یعنی آن حلقه‌ای بود که بدون در دست داشتن آن از انجام وظایف خود باز می‌ماندیم و اگر تداوم این تاکتیک در طول مرحله نخست قطع می‌شد، اگر نگوئیم ادامه فعالیت‌های ما ناممکن بود، باید بگوئیم کم‌ترین نتیجه ممکن را به بار می‌آورد. کارایی این تاکتیک و نقش محوری آن در طی مرحله اول فعالیت سازمان به خوبی به اثبات رسید. شاهد بودیم که چگونه با به کارگیری این تاکتیک بسیج نیروهای آگاه انقلابی در حول این محور ممکن شد، تجمع سازمان یافته نیروها آغاز گردید، بقا و گسترش یک سازمان سیاسی و تداوم فعالیت‌های آن تامین شد، بی‌عملی حاکم بر جنبش رخت بر بست، آثار بدبینی نسبت به پیشاهنگ تا حدودی از میان رفت، خط و مرز صریح و مشخصی بین فرمیسم و مارکسیسم - لنینیسم انقلابی ترسیم شد، و برد توده‌ای و سراسری تبلیغ مسلحانه شرایط مناسبی در سطح جامعه برای گسترش کار سیاسی - تشکیلاتی در میان مردم و افشای هر چه بیش‌تر رژیم و در نتیجه زمینه‌های وحدت پیشرو و جنبش توده‌ای فراهم گردید. از همین روست که سازمان در فروردین ماه سال ۵۳ در سرمقاله نبرد خلق شماره ۲ پایان این مرحله را اعلام می‌دارد. در این سرمقاله نوشته شده است: «... این امر خود نشانه‌ی پایان مرحله اول جنبش، مرحله جلب حمایت آگاه‌ترین عناصر و تثبیت سازمان پیشاهنگ در جامعه می‌باشد و این امر یک پیروزی نسبی در روند مبارزات طولانی خلق می‌باشد» اما اکنون که مرحله اول به پایان رسیده بود و تاکتیک محوری تا حدود زیادی وظایف خود را انجام داده بود، بیش‌ترین انرژی ما در کجا می‌بایستی صرف شود و تاکتیک محوری ما در مرحله جدید چه بود؟ در کتاب "اعدام انقلابی عباس شهریاری" در رابطه با مرحله دوم وظایف سازمان گفته شده است که باید بیش از پیش آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک را به درون توده‌های کارگر ببریم و برنامه انقلاب رهایی‌بخش را برای تمام نیروهای خلق توضیح دهیم. (ص ۳۲)

بنابراین از یک سو بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به درون طبقه کارگر و از سوی دیگر برنامه انقلاب رهایی‌بخش برای تمامی نیروهای خلق مطرح است. روشن است که آن چه در این جا مطرح است بیان جهت‌گیری صریح و روشن یک سازمان مارکسیست - لنینیست است. در این جا صحبت از تلاش در جهت پیوند هر چه گسترده‌تر با توده‌ها، بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه کارگر، آگاه کردن و بسیج آن‌هاست، و نه این که یک گروه کوچک، یک سازمان محدود از عناصر آگاه قصد قبضه قدرت را داشته باشد و یا بخواهد به جای مردم انقلاب کند. پس آن چه را که در مرحله اول در سطحی محدودتر صورت می‌گرفت، اکنون باید با وسایلی دیگر و در سطح گسترده‌تر انجام دهد. اما به اعتقاد ما سازمان در مرحله دوم فعالیت خود علیرغم درک مرحله‌ی نوین، علیرغم تأکید بر پیوند همه‌جانبه، پیوند مادی، مستقیم، ارگانیک و پایدار با طبقه کارگر و توده‌های مردم و نیز آگاه کردن آن‌ها که نمود محسوس آن را در فرستادن کادرها به کارخانه‌ها می‌بینیم، از درک تاکتیک محوری مرحله جدید عاجز ماند و اشتباه اساسی‌اش این بود که تاکتیک محوری مرحله نخست را به مرحله دوم نیز بسط داد. مرحله نوین مستلزم وسایل و شیوه‌های نوین مبارزاتی و سازمانی بود که بتواند وظیفه تبلیغ، ترویج و سازمان‌دهی گسترده توده‌ها را انجام دهد. می‌بایستی با توجه به مرحله جدید و وظایف نوین آن حلقه خاص برگزیده شود که انجام این وظایف را ممکن سازد. ما بدون این که معتقد باشیم که در مرحله دوم سلاح می‌بایستی به کلی کنار گذاشته شود و یا کاربرد این تاکتیک را مطلقاً منکر شویم، بر این اعتقادیم که محور دانستن این تاکتیک در مرحله فعالیت وسیع توده‌ای اشتباه بوده است. زیرا که محدودیت‌های وسیعی را بر سر راه وظایف نوین پدید می‌آورد. ما در فصل دیگر به بررسی بیشتر این مسئله خواهیم پرداخت. تنها در این جا اضافه می‌کنیم که ما می‌بایستی بیش از هر گروه و سازمان دیگر خود را مسئول می‌دانستیم و در حالی که تا حدودی بسیج نیروهای آگاه و بالفعل جنبش و نیز موجودیت سازمان تأمین شده بود، سازمان‌دهی همه‌جانبه این نیروها در جهت کار گسترده توده‌ای صورت گیرد. ما بر این اعتقادیم که با شرایط مناسبی که بسیج و سازمان‌دهی نیروهای آگاه در سراسر ایران پیش آورده بود و با زمینه مناسبی که تبلیغ مسلحانه برای کار سیاسی - تشکیلاتی در میان توده‌ها پدید آورده بود و نیز در شرایطی که جنبش‌های گسترده خودانگیخته در حال اوج‌گیری بود و ما نمونه آن را در سال ۵۳ در تهران، در میان کارگران می‌بینیم، علیرغم ادامه دیکتاتوری افسار گسیخته یک نشریه سراسری می‌توانست نقشی مؤثر در این جهت ایفا کند و در حقیقت همان حلقه خاص یا تاکتیک محوری ما در مرحله نوین باشد. امری که در مرحله اول فعالیت ما امکان‌پذیر نبود. در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا در مرحله

اول فعالیت ما یک نشریه سراسری قادر نبود نقش تاکتیک محوری را ایفا کند؟ طرح این مسئله چیز تازه‌ای نیست. در گذشته نیز پاره‌ای از گروه‌ها و سازمان‌های موجود به فکر افتادند که ایده یک روزنامه سراسری را در ایران پیاده کنند. اما به خاطر فقدان پیش شرط‌های لازم نظیر آن چه که فی‌المثل در روسیه موجود بود، در ایران شرایط لازم و امکانات کافی برای تحقق این ایده وجود نداشت. در روسیه تزاری، در شرایط وجود جنبش‌های گسترده توده‌ای و در شرایطی که محافل مارکسیستی توانسته بودند تا آن حد رشد کنند که با یکدیگر و با کارگران ارتباط برقرار کنند، لازم بود برای رهایی از خرده‌کاری محلی و خرده‌کاری محفلی و تمرکز همه فعالیت‌ها، یک روزنامه سراسری ایجاد شود. و روزنامه آن ریسمانی بود که می‌توانست سازمانی را که لنین از آن صحبت می‌کرد، ایجاد کند، رشد دهد، و استحکام بخشد. اما در ایران پیش از سال‌های ۵۰، نه از جنبش‌های گسترده خودانگیخته توده‌ای خبری بود، نه از رشد و گسترش محافلی که تا حدودی با کارگران ارتباط داشته باشند. آن سازمان‌هایی که این ایده را در ایران مطرح کردند و قصد پیاده کردن آن را داشتند، حتا در سطح یک استان نیز یک ارتباط چند ده نفری نداشتند. پس طرح این مسئله بدون توجه به شرایط مشخص جنبش تنها از ذهن کلیشه‌وار افرادی بیرون می‌تراوید که کمترین درکی از نقش تاکتیک محوری و واقعیت‌های مشخص جامعه نداشتند. اما در مرحله دوم بنا به عللی که ذکر آن رفت، حداقل شرایط برای تحقق این ایده فراهم بود.

در همین جا لازم است یک نکته را تذکر دهیم: هر گونه مقایسه‌ای بین ایسکرا (به مثابه یک مبلغ، مروج و سازمان‌ده جمعی با مضمون و اهداف خودویژه آن و وظایفی که شرایط وجودی آن را الزام‌آور می‌ساخت) با هر تاکتیک محوری دیگری، مگر این که تنها از نظر نقش محوری خود با یکدیگر مقایسه شوند، اساساً نادرست است. بنابراین تاکتیک محوری تبلیغ مسلحانه صرفاً می‌بایست جوابگوی مسائلی باشد که جنبش در مرحله او خود با آن روبرو بود. یک مسئله دیگر نیز در این جا قابل تذکر است، که درک درست تاکتیک محوری و کاربرد آن در مرحله اول فعالیت‌های سازمان هرگز به این معنا نیست که سازمان در همان مرحله او نیز وظایف خود را تماماً درست انجام داده باشد. در این مرحله نیز به اشکال دیگر مبارزه کم بها داده شد. تبلیغ سیاسی در سطح محدودی صورت گرفت، به کار توضیحی کم بها داده شد و کار توده‌ای تا همان حدی که ممکن بود، محدود صورت گرفت. اما با این وجود دریافت و کاربرد تاکتیک محوری از سوی پیشگامان جنبش نوین کمونیستی باعث شد که سازمان علیرغم تمام کمبودهای خود تا به امروز، از نقش و موقعیت ویژه‌ای برخوردار شود. بالعکس سازمان‌ها و گروه‌هایی که نتوانستند این حلقه اساسی را در دست گیرند و با نگرشی اکونومیستی به رد شیوه‌های نوین سازمانی و مبارزاتی

پرداختند و با تکرار شعارهای توخالی و بی محتوا به شیوه‌های گذشته ادامه دادند، حتا نتوانستند یک گام به پیش بردارند. توفان، سازمان انقلابی، و سپس اتحادیه کمونیست‌ها و... از این نمونه‌اند، که پس از گذشت چندین سال، علیرغم تمام ادعاها و کار سیاسی - تشکیلاتی‌شان امروز حتا قادر به بسیج چند صد نفر نیستند. این بود مختصری درباره تاکتیک محوری و نقش آن در ایران. ما در صفحات بعد باز هم به این مسئله خواهیم پرداخت.

"دگماتیست‌ها تمام متون کلاسیک مارکسیسم را ورق می‌زنند تا از آن‌ها حجت‌هایی بر ضد شیوه‌های جدید مبارزه استخراج کند، این‌ها تئوری انقلابی را به چیزی ضد انقلابی تبدیل می‌کنند."
رفیق بیژن جزنی

۵- تبلیغ و اشکال مختلف آن

همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، در شرایطی که تاکتیک مسلحانه از سوی سازمان ما به کار گرفته شد، موقعیت انقلابی در جامعه وجود نداشت. از این رو نه توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه می‌توانست مطرح باشد و نه سرنگونی رژیم. پس چرا ما به خود حق می‌دهیم در غیاب موقعیت انقلابی و در شرایطی که توده‌ها هنوز آماده سرنگونی رژیم نبودند، اعمال قهر انقلابی پیشرو را مجاز بدانیم و بر چه اساس تاکتیک تبلیغ مسلحانه را تبیین می‌کنیم؟ ما در بخش "ضرورت مبارزه مسلحانه" زمینه‌های مادی و عینی اتخاذ تاکتیک مسلحانه را بررسی کردیم. در این فصل می‌کوشیم جنبه‌های دیگر این مسئله را بشکافیم، مبنای تئوریک آن را ارائه دهیم و انتقادات خود را در مورد خط مشی گذشته سازمان بازگو کنیم.

قبل از آن که به بحث پیرامون تبلیغ مسلحانه، تجربیات تاریخی مشخص و مبنای تئوریک آن پردازیم و برداشت رفقای سازمان را در گذشته از تبلیغ مسلحانه مورد بررسی و انتقاد قرار دهیم، لازم است مقدمتاً اگر چه به طور خلاصه برداشت‌مان را از تبلیغ و ترویج، این وظیفه همیشگی کمونیست‌ها و عمده شدن هر یک در مقاطع مختلف تاریخی بنویسیم. با این که حدود یک قرن از روزگاری که پلخانف به عنوان آموزگار یک نسل از انقلابیون روسیه مورد ستایش بود می‌گذرد، هنوز هم تعاریف وی از تبلیغ و ترویج جامع‌ترین تعاریف موجودند. او می‌گوید:

«مروج (Propagandist) ایده‌های متعدد را به یک یا چند شخص می‌رساند و مبلغ (Agigator) فقط یک یا چند ایده می‌دهد ولی در عوض آن‌ها را به توده‌ای از اشخاص می‌رساند.» و لنین ادامه می‌دهد:

«یعنی اگر مروج مثلاً مسئله بیکاری را بردارد، باید طبیعت سرمایه‌داری بحران‌ها را توضیح دهد و علت ناگزیر بودن آن‌ها را در اجتماع کنونی نشان دهد، لزوم تبدیل جامعه را به جامعه سوسیالیستی شرح دهد و غیره. خلاصه کلام او باید "ایده‌های متعدد" بدهد. به قدری متعدد که تمام این ایده‌ها را به طور یک جا تنها اشخاص (نسبتاً) کمی فرا خواهند گرفت. اما مبلغ وقتی در همان موضوع صحبت می‌کند برجسته‌ترین مثالی را می‌گیرد که همه

شنوندگانش به خوبی از آن مسبوق باشند. مثلا از گرسنگی مردن خانواده‌های کارگر بیکار، روزافزون شدن فقر و فاقه و امثال آن را - و تمام مساعی خود را متوجه آن می‌سازد که با استفاده از این واقعیتی که بر همه و بر هر کس معلوم است "به توده" یک ایده یعنی ایده مهمل بودن وجود تضاد بین رشد ثروت و رشد فقر و فاقه را بدهد و می‌کوشد که حس ناخشنودی و تنفر از این بی‌دادگری دهشتناک را در توده برانگیزد. ولی توضیح کامل این تضاد را به مروج واگذار می‌کند.^{۵۸} بنابراین هدف از تبلیغ، دادن یک ایده واحد و ساده و نه پیچیده (مثلا سرکوب خشن و حشیانه، ستم سیاسی، نحوه مبارزه، ضربه‌پذیری دشمن و غیره) به انبوهی از توده‌های مردم و برانگیختن توده‌ها و به شور و شوق آوردن آن‌هاست. باید اضافه نمود که درست به دلیل سادگی این ایده‌هاست که انتشار وسیع آن‌ها تضمین و تأمین می‌شود.

تبلیغ و ترویج به عنوان وظیفه هر کمونیست حول دو مضمون متفاوت و در عین حال تفکیک‌ناپذیر و به هم وابسته سوسیالیستی و دمکراتیک صورت می‌گیرد.

الف: ترویج

ترویج سوسیالیستی عبارت است از ترویج آموزش‌های سوسیالیسم علمی... "و ترویج ایده‌های دمکراتیک یعنی اشاعه مفهوم حکومت مطلقه با تمام صور فعالیت آن و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت‌آمیز در راه آرمان طبقه کارگر بدون حصول آزادی سیاسی و دمکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکنست."

ب: تبلیغ

تبلیغ سوسیالیستی "در بین کارگران عبارتست از این که سوسیال دمکرات‌ها در تمام تظاهرات خود به خودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روزکار، مزدکار، شرایط کار و غیره با سرمایه‌داران پیدا می‌کنند، شرکت ورزند... البته کمونیست‌ها «ضمن این که بین کارگران بر زمینه خواست‌های فوری اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواست‌های طبقه کارگر، تبلیغ بر ضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگری با سرمایه‌داران بروز می‌کند، تبلیغ بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک هم‌کشور روس عموماً و از نقطه نظر ستم‌دیده‌ترین و

^{۵۸} - لنین، چه باید کرد؟

مسلوب الحقوق‌ترین طبقات، خصوصا و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می‌گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان می‌دهد، را نیز به طور لاینفکی با آن مربوط می‌نماید.^{۵۹} ضمن این که تبلیغ و ترویج با یکدیگر ارتباط جدایی‌ناپذیر دارند و در آن واحد و در هر شرایطی هر دوی آن‌ها مورد نظر هر سازمان سیاسی مارکسیست - لنینیست است، در مقاطع تاریخی معین و شرایط خاص تاریخی هر کشور، یکی از این دو عمده شده و بیش‌ترین انرژی و وقت کمونیست‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. مثلا در سال‌های هشتاد و نود قرن نوزده در روسیه محافل و گروه‌های سوسیال دمکرات بیش‌ترین انرژی و وقت خود را به مطالعه و کسب و درک مسایل عام مارکسیسم می‌گذراندند و برایشان ترویج عمده بود. تکامل جنبش توده‌ای طبقه کارگر در روسیه در ارتباط با تکامل دمکراسی با سه مرحله تکامل قابل توجه مشخص می‌شود: اولین مرحله گذار از محافل ترویجی محدود به تبلیغ اقتصادی وسیع در میان توده‌ها بود، دومین مرحله، گذار به تبلیغ سیاسی وسیع و تظاهرات خیابانی آشکار بود، سومین مرحله، گذار به جنگ داخلی واقعی، به مبارزه انقلابی مستقیم، به قیام خلقی بود.^{۶۰} (همه جا تأکید از ما است).

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که در مقاطع تاریخی معین و بسته به وضعیت "تفکر سوسیالیستی" و "تغییرات عمیق در کل ذهنیت توده‌ها"^{۶۱} ترویج یا تبلیغ نقش برجسته و عمده را پیدا می‌کنند و پیشاهنگ با درک عمده بودن هر یک از این دو، به تدارک برای انجام هر یک به بهترین وجه ممکن می‌پردازد. سؤالی که بلافاصله پس از تعیین وظیفه عمده مطرح می‌شود این است که آیا در تمام شرایط امکان تحقق این وظیفه موجود است؟ پلخانف در کتاب "اختلافات ما" که به سال ۱۸۸۴ نوشته شده است، به این سؤال که "آیا ترویج در میان کارگران در شرایط سیاسی موجود اصلا امکان‌پذیر است؟" چنین پاسخ می‌دهد: «غیر ممکن، یک جنبه خاص از مشکل بودن است. ولی دو گونه مشکل وجود دارد که گاهی غیر ممکن می‌گردد. یک نوع از این مشکل به توانایی‌های شخصی عاملین اجرائی و به خصلت مسلط تلاش‌ها، نظریات و تمایلات آنها بستگی دارد.»^{۶۲} مسلما در این لحظه خواننده با سؤالی روبرو می‌شود و می‌پرسد:

-
- ۵۹ - لنین، وظایف سوسیال دمکرات‌های روس.
 - ۶۰ - لنین، وظایف جدید و نیروهای جدید.
 - ۶۱ - لنین، وظایف جدید و نیروهای جدید.
 - ۶۲ - منتخبات آثار فلسفی، جلد اول، پلخانف.

پس به این ترتیب در سال‌های آخر دهه چهل هم امکان تبلیغ وجود داشت؟ ما می‌گوییم، بله! سؤال می‌شود، در این صورت نظر انتقاد کنندگان نظریات و مبانی تئوریک اولیه سازمان در مورد این که در شرایط سیاسی اواخر دهه چهل تبلیغ وسیع توده‌ای به اشکال کلاسیک آن امکان‌پذیر بود، صحیح است؟ پاسخ می‌دهیم: خیر.

زیرا «تبلیغ وسیع در میان کارگران بدون کمک انجمن‌های مخفی که قبلاً به تعداد زیاد ممکن به وجود آمده‌اند و آماده شده‌اند که ذهن کارگران را روشن کنند و جنبش آن‌ها را هدایت کنند، غیر قابل تصور است.»^{۶۳} بنابراین لازم است اشکال تبلیغ شکل خاص خود آن را در ایران مورد بررسی قرار دهیم. اما لازم است قبلاً به اشکال و شیوه‌های خاص و عام تبلیغ در چند کشور با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون بپردازیم.

روسیه: مجموعه آثار و نوشته‌های بلشویک‌ها پر است از شیوه‌ها و روش‌های متنوع و گوناگون تبلیغ در شرایط خاص و ویژه جامعه روسیه. از جمله این اشکال و شیوه‌ها می‌توان چاپ و انتشار روزنامه‌ها، مجالس سخنرانی، برقراری مکاتبه، اوراق و بیانیه‌های تبلیغاتی و غیره را نام برد. حال ببینیم در کشورهای دیگر از جمله چین، ویتنام و غیره، کمونیست‌ها این وظیفه را چگونه به انجام رسانیده‌اند.

چین: خلق چین علاوه بر بهره‌گیری از همه شیوه‌های تجربه شده تبلیغ یک شیوه منحصر به فرد و تاریخی تبلیغ را تجربه کرده است که جای ویژه‌ای در تاریخ مبارزات خلق‌های جهان دارد و آن "راهپیمایی طولانی" است. مائوتسه دون در رساله "درباره تاکتیک‌های مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن" می‌نویسد:

«وقتی که درباره راهپیمایی طولانی صحبت می‌شود، این سؤال مطرح می‌گردد که "اهمیت این راهپیمایی در چیست؟" ما جواب می‌دهیم. راهپیمایی طولانی در صفحات تاریخ، نخستین راهپیمایی در نوع خود است. راهپیمایی طولانی یک مانیفست است، گروه تبلیغاتی است، ماشین بذرافشانی است... این راهپیمایی به سراسر جهان اعلام کرد که ارتش سرخ، ارتش قهرمانان است و امپریالیست‌ها و نوکران آن‌ها چیانکای چک و نظایرش به هیچ دردی نمی‌خورند... راهپیمایی چین، گروه تبلیغاتی است. این راهپیمایی به دویست میلیون نفر مردم یازده استان خبر داد که راه ارتش سرخ یگانه راه آزادی است. بدون این راهپیمایی طولانی چگونه توده‌های وسیع مردم می‌توانستند به این سرعت به وجود حقیقت بزرگی که در ارتش سرخ تجسم یافته پی ببرند؟...»^{۶۴}

^{۶۳} - منتخبات آثار فلسفی، جلد اول، پلخانف.

^{۶۴} - مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد اول، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

ویتنام: از جمله غنی‌ترین تجربه‌های جنبش‌های آزادی‌بخش جهان از نظر نبوغ اشکال و شیوه مبارزاتی، تجربه ویتنام است که در مدتی بس طولانی انواع و اقسام روش‌ها، شیوه‌ها، وسایل و اشکال مختلف مبارزه را تجربه کرده است. خلق ویتنام به رهبری حزب کمونیست آن کشور نه تنها از کلیه اشکال و شیوه‌های مبارزاتی خلق‌های دیگر و بالاخص دستاوردهای غنی و تئوریزه شده لنینی بهره‌گرفت و آن‌ها را دقیقاً با شرایط خاص کشور خود انطباق داد، بلکه به علت درک خلاق و زنده مارکسیسم - لنینیسم و نه دگم و ایستا، تجربیات و اشکال مبارزه خلق خود را نیز جمع‌بندی کرد و آن‌ها را تئوریزه نمود و در جهت اهداف مبارزاتی خود به کار گرفت. از جمله دستاوردهای ویژه آن، شیوه نوین تبلیغ بود که در دوره‌های متفاوت با مضامین و اهداف متفاوت به کار برده شده است. این شیوه، پروپاگاندا مسلحانه می‌باشد که در دو مقطع متفاوت به کار برده شده است:

۱- پروپاگاندا مسلح در دوره تدارک قیام اوت: ترون شین در مقاله تاکتیک‌های کمونیست‌های ویتنام در انقلاب اوت زیر عنوان "انعطاف‌پذیری تاکتیک‌ها" و پس از بیان این مطلب که "پیروزی قیام اوت به علت دو شرط ذهنی و عینی بود" می‌نویسد: «پس از کودتای ۹ مارس ۱۹۴۵ (در این روزها فاشیست‌های ژاپنی به استعمارگران فرانسوی در خاک ویتنام حمله کردند) حزب، جنبش چریکی وسیعی برای تسخیر قدرت محلی آغاز کرد و پایگاه مقاومت عمده‌ای را بر علیه ژاپنی‌ها در مناطق کوهستانی و ارتفاعات ویتنام شمالی سازمان داد. هم‌زمان با این کار، حزب شعارها و اشکال پروپاگاندا سازمان‌دهی و مبارزه‌اش را تغییر داد تا توده‌ها را با سرعت زیادتر و سهولت بیشتر بسیج کند و به سوی قیام رهبری کند... پروپاگاندا مورد استفاده در این زمان شکل معمولی سخنرانی در کارخانجات، مدارس، بازارها و راه‌های عمومی، و ایجاد تیم‌هایی ضربه متحرکی که پرچم، پلاکارد و پوستر حمل می‌کردند و آثار انقلابی را توزیع می‌کردند، به خود گرفت. شکل عالی‌تر پروپاگاندا، "پروپاگاندا مسلحانه" بود که شامل تظاهرات مسلحانه و فعالیت‌های چریکی می‌شد. (تأکید همه جا از ما است).

۲- پروپاگاندا مسلح در مرحله رکود و خمود: تجربه ویتنام هم چنین نشان داد که در شرایط خاص، هنگامی که رکود و خمود حاکم است و توده‌ها مرعوب حاکمیت موجودند، تبلیغ مسلحانه می‌تواند در جهت تدارک کار توده‌ای و پایه‌سازی سیاسی مورد استقبال قرار گیرد. رفقای ویتنامی در جمع‌بندی خود در این مورد چنین می‌نویسند:

«در جریان تجربه‌ی عملی انقلاب در ویتنام، در جریان تجربیات مان طی جنگ مقاومت ضد فرانسه در گذشته و جنگ مقاومت ضد آمریکا در حال حاضر و تحت شرایط سخت و پر قدرت دشمن، زمانی که دشمن نقشه‌های

متعددی برای نابود ساختن جنبش انقلابی پیاده می‌کند، در چنین شرایطی اگر برای تهییج توده‌ها و ساختمان پایگاه‌ها به تبلیغ بپردازیم و بخواهیم تنها از مبارزه سیاسی استفاده کنیم، دشوار است. از این رو لازم است که گذشته از تبلیغ، برای حمایت از پایگاه و انقلاب و جنبش توده‌های خلق، از نیروهای مسلح استفاده کنیم. از این نظر بود که به تشکیل واحدهای تبلیغ مسلحانه پرداختیم.» و سپس در ادامه نوشته وظایف تبلیغ مسلحانه را بدین شرح توضیح می‌دهد: «وظایف عام: برای دست زدن به کار تبلیغاتی در بین توده‌ها، به خاطر بسیج آن‌ها جهت ساختمان پایه‌های سیاسی، متشکل ساختن و رهبری‌شان در مبارزه از سطح پایین به بالا و به اشکال مختلف، هم چنین به خاطر پیش رفتن آن‌ها به سوی قیام‌ها و آغاز جنگ پارتیزانی و هم در جریان کار تبلیغاتی باید واحدهای تبلیغی را برای این که از خود دفاع کنند و هم چنین برای این که قوای نوکر دشمن را مجازات کرده، سلطه دشمن را در هم بشکنند و شرایطی به وجود آورند که برای بسیج توده‌ها و ساختمان پایگاه مناسب باشد، مسلح کنیم.»^{۶۵} البته درک این تجربه برای کسانی که اساساً درکی از تنوع اشکال مبارزاتی، اشکال تبلیغ و اتخاذ تاکتیک‌های مختلف در شرایط گوناگون ندارند، بسیار مشکل است. چگونه ممکن است که "برای دست زدن به کار تبلیغاتی در بین توده‌ها، به خاطر بسیج آن‌ها جهت ساختمان پایه‌های سیاسی، متشکل ساختن و رهبری‌شان" باید واحدهای تبلیغ مسلحانه پدید آیند! و یا به کار گرفتن تاکتیک تبلیغ مسلحانه پیش از آغاز قیام و جنگ پارتیزانی مجاز دانسته شود! و به خصوص انگشت حیرت به دندان می‌گزند هنگامی که می‌خوانند: «مبارزه مسلحانه‌ای که واحدهای تبلیغ مسلحانه انجام می‌دهند، عبارتست از: ترور مزدوران مرتجع و سایر عملیات نظامی یعنی زمانی که شرایط مناسب باشد ما می‌توانیم به خاطر افزودن اعتماد توده‌ها و ضربه زدن به سلطه سیاسی دشمن پیش از این که شروع به ساختن پایه‌های سیاسی کنیم، دست به عملیات نظامی بزنیم.» (تأکید از ماست)

«لکن باید همیشه در ذهن داشته باشیم که این عملیات نظامی باید در خدمت ایجاد شرایط برای بسیج توده‌ها و ساختمان پایه‌های سیاسی باشد.»^{۶۶} بنابراین از کسانی که در تحت هر شرایطی، خواه دیکتاتوری باشد، خواه دموکراسی، خواه سرکوب نظامی - فاشیستی از جانب هیئت حاکمه اعمال شود یا شیوه‌های غیر قهرآمیز، تنها به شیوه‌ها و اشکال شناخته شده و الگووار می‌چسبند، تنها شیوه‌های مسالمت‌آمیز فعالیت سیاسی را در شرایط غیر قیامی به رسمیت می‌شناسند و نقش و تاثیر تاکتیک‌های هیئت حاکمه را درک نمی‌کنند، جز این

۶۵ - دو تجربه از ویتنام.

۶۶ - دو تجربه از ویتنام.

هم انتظار نمی‌رود که تبلیغ مسلحانه را ماجراجویی، تروریسم و آنارشیسم نام دهند. از این رو هنگامی که گفته می‌شود در شرایط خاص، پیشبرد اهداف سیاسی و اصولاً مبارزه سیاسی جز در پناه آتش سلاح‌ها و یک رشته عملیات نظامی امکان‌پذیر نیست و تبلیغ مسلحانه که از سوی سازمان صورت گرفت دارای انگیزه‌های صرفاً سیاسی بوده و در خدمت وظیفه مرکزی و مرحله‌ای آن مقطع از جنبش قرار داشت، فریاد برمی‌آورند که خیر، این انحراف از مارکسیسم - لنینیسم است. اما در برابر تجربیات انکارناپذیر ویتنام و خلق‌های دیگر، گنج و مبهوت می‌شوند. آن‌ها قبلاً آموخته بودند که عملیات نظامی در شرایط غیر قیامی گناهی نابخشودنی است. آن‌ها قبلاً فکر می‌کردند که تبلیغ مسلحانه همان ترور تهییجی است. اما تجربه‌ی خلق‌ها چیز دیگری را نشان می‌دهد. چگونه ممکن است "به خاطر در هم شکستن سلطه دشمن بر خلق و افزودن اعتماد مردم به انقلاب" از تبلیغ مسلحانه استفاده کرد؟! و چگونه این شکل تبلیغ می‌تواند بر مردمی که سلطه‌ی نیرومند دشمن آن‌ها را مرعوب کرده است، تأثیر عظیم بر جای گذارد!!

آن‌ها پیش از این گفتار رفیق جزنی را مبنی بر این که «مفهوم سرشت تبلیغی این است که با وارد ساختن ضربات نظامی به رژیم در روحیه‌ی توده‌ها به سود مبارزه اثر بگذاریم»^{۶۷} روان‌شناسی‌گرایی و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم خوانده بودند. بنابراین دگماتیست‌ها تمام آثار کلاسیک را ورق می‌زنند، اما چیزی نمی‌یابند که در آن نوشته شده باشد "... به خاطر افزودن اعتماد توده‌ها و ضربه زدن به سلطه‌ی سیاسی دشمن، پیش از این که شروع به ساختن پایه‌های سیاسی کنیم" دست به عملیات نظامی بزنیم. آن‌ها هیچ‌گاه چیزی نخواهند یافت. زیرا که اساساً مارکسیسم - لنینیسم و خلاقیت انقلابی آن را درک نکرده‌اند. آن‌ها اساساً مبارزه‌ی طبقاتی و تنوع اشکال مبارزاتی را نفهمیده‌اند. تجربه کوبا و پاره‌ای از کشورهای دیگر نیز نقش تبلیغ مسلحانه را با اهداف و مضامین مختلف نشان می‌دهد. در کوبا در شرایط اعتلای انقلابی، تبلیغ مسلحانه به قصد دعوت توده‌ها به قیام انجام گرفت. در حالی که در السالوادور در شرایطی که موقعیت انقلابی وجود نداشت، در خدمت پایه‌سازی سیاسی قرار گرفت. نیکاراگوئه نیز نمونه‌ای دیگر از تبلیغ مسلحانه را در شرایط غیر قیامی نشان می‌دهد. اما بدین لحاظ که ما قبلاً در مورد نقش تبلیغ مسلحانه در این کشورها صحبت کردیم، از توضیح و تفصیل آن می‌گذریم.

جمع‌بندی می‌کنیم: وظیفه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها این است که تا دورانی که توفان فرا می‌رسد، توده‌ها را آگاه و سازمان‌دهی کنند، به تبلیغ و ترویج که وظیفه‌ی همیشگی آن‌هاست بپردازند. انقلابیون مارکسیست - لنینیست ضمن

۶۷ - جزنی، نبرد با دیکتاتوری.

شرکت در مبارزه‌ی توده‌ها، هدف‌های ذکر شده را دنبال می‌کنند. بسته به شرایط خاص سیاسی در مقاطعی تبلیغ یا ترویج عمده می‌شود. این تبلیغ یا ترویج، هم دمکراتیک و هم سوسیالیستی است. در مقاطعی و بسته به موقعیت مشخص یکی از این دو مثلا تبلیغ دمکراتیک عمده می‌شود. تبلیغ یا ترویج به شیوه‌های بسیار متنوعی صورت می‌گیرد و نمی‌توان الگوی واحدی برای آن یافت. ابتکار و خلاقیت خلق‌ها همواره شیوه‌های نوینی از تبلیغ یا ترویج پدید می‌آورد. بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی هیچ گاه شکل و یا اشکالی از تبلیغ و ترویج را به عنوان اصول مارکسیستی معین نساخته‌اند و این اشکال را محدود نکرده‌اند. اشکال تبلیغ بسته به شرایط سیاسی و نیازهای جنبش توده‌ای متفاوت است. این تبلیغات می‌تواند از طریق انتشار اعلامیه و تراکت، سخنرانی و شب‌نامه تا تبلیغ مسلحانه را دربرگیرد. هم‌چنان که در ایران نیز این شکل از تبلیغ توسط پیشگامان جنبش نوین کمونیستی به کار گرفته شد. اشکال تبلیغ از روی گرایش‌های ذهنی پیشاهنگ ساخته و پرداخته نمی‌شود. مصنوعی و ساخته و پرداخته ذهن یک مشت روشنفکر نیست، بلکه دقیقا بنا به وضعیت مشخص، از مجموعه شرایط سیاسی حاکم بیرون می‌آید.

۶- بررسی و ارزیابی تبلیغ مسلحانه در ایران

در بخش پیش، ما با توجه به تجربیات تاریخی، اشکال تبلیغ به ویژه تبلیغ مسلحانه را مورد بررسی قرار دادیم. در این بخش می‌کوشیم، تبلیغ مسلحانه را در ایران مورد بررسی قرار دهیم، تاثیر آن را بر کل جنبش و به ویژه توده‌های مردم مورد ارزیابی قرار دهیم و هر چند کوتاه، تئوری و پراتیک سازمان را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

هنگامی که ما مطرح می‌کنیم، سازمان در مرحله‌ی اول فعالیت خود می‌بایست از تاکتیک تبلیغ مسلحانه به شکل محوری و در مرحله‌ای که ایجاد پیوند مستقیم، ارگانیک، پایدار و همه‌جانبه در سطحی گسترده در دستور قرار می‌گیرد، به شکل غیر محوری از آن استفاده کند و از تاثیر تبلیغ مسلحانه در جنب اشکال دیگر تبلیغ، بر توده‌های مردم سخن می‌گوییم، آنان که فاقد درک درستی از اشکال سازمانی و مبارزاتی توده‌ها و شیوه‌ها و وسایلی که پیشاهنگ باید در موقعیت مشخص به کار گیرد، هستند و نیز از تاکتیک‌ها به طور اعم و تاکتیک محوری به طور اخص درکی به غایت انحرافی دارند، هم‌صدا با فرمیست‌ها که از شنیدن کلمه‌ی قهر لرزه بر اندامشان می‌افتد، فریاد برمی‌آورند که این چیزی جز ماجراجویی، اعمال تروریستی، حرکت جدا از توده و غیره و غیره نیست. آن‌ها فریاد می‌زنند که این افراد می‌خواهند مبارزه‌ی پیشاهنگ را به جای مبارزه‌ی توده‌ها، و قهر پیشاهنگ را به جای قهر توده‌ای قرار دهند! می‌خواهند به جای مردم انقلاب کنند! این‌ها با پذیرش تاکتیک محوری دست خود را می‌بندند و انعطاف تاکتیکی را از پیشرو سلب می‌کنند!

ما تاکنون در بخش‌های گذشته، با توجه به مبانی تئوریک تجربیات مشخص خلق‌ها، بی‌پایه بودن اتهامات این آقایان را نشان دادیم. اما به راستی اشکال کار آن‌ها در کجاست؟ سوای پاره‌ای مسایل که ما در این جا فرصت پرداختن به آن‌ها را نداریم، اینان همیشه و در هر شرایطی خود را محدود به اشکال شناخته شده مبارزه می‌کنند، آن‌ها را ازلی و ابدی می‌دانند. به اشکال نوین مبارزه بی‌توجهند، از اشکال و وسایلی که پیشاهنگ باید در هر موقعیت مشخص در جهت اهداف جنبش به خدمت گیرد درک درستی ندارند، و از چارچوب ذهنیات منجمد شده‌ی خود بیرون نمی‌آیند. آن‌ها معتقدند که توده‌ها تنها در شرایطی که موقعیت انقلابی فراهم است به قهر متوسل می‌شوند و از قهر هم مفهوم دیگری به جز برداشتن تفنگ نمی‌شناسند. بدین لحاظ اعمال قهر انقلابی از سوی پیشاهنگ را تنها در وضعیت انقلابی و به هنگامی می‌پذیرند (و اگر واقعا بپذیرند!) که توده‌ها خود سلاح برداشته باشند. جز در این حالت اعمال قهر انقلابی و استفاده از تاکتیک مسلحانه با هر مضمونی، در خدمت هر هدفی و در تحت هر شرایطی گناهی نابخشودنی و انحراف از مارکسیسم -

لنینیسم محسوب می‌شود. در این جا لازم است به چند مسئله اشاره کرد: نخست این که توده‌ها تنها در شرایطی که موقعیت انقلابی فراهم است به قهر متوسل نمی‌شوند، قهر در شرایط مختلف در مراحل گوناگون مبارزات توده‌ها به اشکال مختلف بروز می‌کند. به ویژه در کشورهای نظیر کشور ما که قهر ضد انقلابی به عریان‌ترین و شدیدترین وجه خود اعمال می‌شد، غالباً به مبارزه‌ی توده‌ها خصالتی قهرآمیز می‌بخشید. تنها اپورتونیست‌ها برای توجیه بی‌عملی خود مفهوم قهر را در یک شکل آن مطلق می‌کنند و آن مطلق را هم تنها در موقعیت انقلابی با اکراه و در حرف پذیرا می‌شوند. اما این مسئله امروز در درون سازمان نیز از سوی برخی از رفقا در پوششی دیگر اما با همان محتوای اپورتونیستی مطرح می‌شود. برای نمونه، ما به ذکر یک نقل قول از کتاب "پاسخ به مصاحبه‌ی رفیق اشرف دهقانی" اکتفا می‌کنیم:

«بررسی اشکال مبارزاتی طبقه‌ی کارگر و به طور کلی توده‌های زحمتکشان شهری و جمع‌بندی آن‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها تنها از فرارسیدن موقعیت انقلابی است که به نحو دم‌افزونی به اشکال قهرآمیز مبارزه روی می‌آورند و نه قبل از آن.» (تأکید از ماست) گذشته از این که ما در این نقل قول رد پای تئوری مراحل را می‌بینیم، با نفی اشکال قهرآمیز مبارزه‌ی توده‌ها در غیاب موقعیت انقلابی و با مطلق کردن شکل مسلحانه‌ی آن برخورد می‌کنیم. برای آن که بی پایه بودن استدلال نویسنده و دیدگاه انحرافی آن را نشان دهیم، جامعه خودمان را در نظر بگیریم. ما قبلاً به نمونه‌هایی از حرکات قهرآمیز توده‌ها در شرایط دیکتاتوری رژیم، در غیاب موقعیت انقلابی و دلایل خصالت قهرآمیز آنها اشاره کردیم، اما روشن‌ترین گواه پس از قیام است.

پس از قیام، ما شاهد به کارگیری ده‌ها شکل از اشکال مبارزه‌ی قهرآمیز توده‌ها بوده‌ایم. دهقانان با قهر انقلابی زمین‌ها را مصادره و عناصر منفور را مجازات می‌کنند. توده‌های شهری خانه‌ها و املاک ثروتمندان را با زور تصاحب می‌کنند. کارگران به شیوه‌های انقلابی کارخانه‌ها را در اختیار خود می‌گیرند و کارفرمایان را به گروگان می‌گیرند، به ادارات دولتی نظیر وزارت کار و دیگر نهادهای بوروکراتیک حمله می‌کنند. مردم انزلی، خوزستان، بلوچستان، آذربایجان و... به قهر مسلحانه متوسل می‌شوند و صدها نمونه‌ی دیگر. آیا از فردای سرنگونی رژیم، باز هم موقعیت انقلابی در جامعه‌ی ما فراهم شده است که توده‌ها به طور دم‌افزون به قهر متوسل شده‌اند، یا در غیاب موقعیت انقلابی؟ به نظر ما شق دوم درست است و نویسنده از این اصل درست که در دورانی که موقعیت انقلابی فراهم است، توده‌ها به طور دم‌افزونی به قهر متوسل می‌شوند، این حکم نادرست را صادر می‌کند که تنها هنگامی که موقعیت انقلابی فراهم است توده‌ها به اشکال قهرآمیز مبارزه روی متوسل

می‌شوند. البته این حکم نویسنده صرفاً یک اشتباه نیست بلکه از مجموعه‌ی سیستم فکری او ناشی می‌شود.

ثانیا باید مسئله اعمال قهر انقلابی پیشرو و اعمال قهر توده‌ای را روشن ساخت. ما پیش از این گفتیم که در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران، در شرایط اختناق و سرکوب، در همان حد که جنبش‌های پراکنده‌ای وجود داشت، در بسیاری موارد شکل قهرآمیز به خود می‌گرفت. زیرا حرکات مسالمت‌آمیز مردم غالباً با قهر ضد انقلابی رژیم برخورد می‌کرد و شکل قهرآمیز به خود می‌گرفت. اما این هنوز به معنای رشد آنتاگونیسم‌های طبقاتی به ستیز نهایی نبود، بلکه واکنشی بود در برابر سرکوب خشن دیکتاتوری. هنوز توده‌ها به آن مرحله که شرایط عینی و ذهنی، آن‌ها را به سوی اشکال قهرآمیز مبارزه به قصد واژگونی رژیم سوق دهد، نرسیده بودند. اما همان حرکات قهرآمیز توده‌ها و خصلت قهرآمیز مبارزه‌ی آن‌ها در شرایط سرکوب مداوم ضد انقلابی، زمینه‌ی عینی است که بر آن اساس پیشاهنگ حق دارد، بر علیه دشمن خلق به تاکتیک‌ها اعمال قهر انقلابی متوسل شود.

پیشاهنگ نه تنها در شرایطی که موقعیت انقلابی فراهم است، بلکه در غیاب موقعیت انقلابی، بر زمینه‌ی عینی حرکات قهرآمیز توده‌ها، وجود نارضایتی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که همراه با اعمال آن چنان دیکتاتوری خشنی است که به قول رفیق جزنی: «امکان گسترش و تکامل مبارزه را از نظر مسالمت‌آمیز غیر ممکن ساخته» باشد یا مقابله با فاشیست‌ها نظیر آن چه که رفقای ارتش آزادی‌بخش ترکیه^{۶۸} پذیرفته‌اند، و نیز برای شکستن جو ارباب و فراهم کردن زمینه‌ی مناسب برای پایه‌سازی سیاسی مانند آن چه تجربه‌ی ویتنام نشان می‌دهد، و... حق دارد به تاکتیک‌های اعمال قهر انقلابی متوسل شود. اما آیا این به معنای انقلاب کردن به جای توده‌ها و قرار دادن قهر پیشاهنگ به جای قهر توده‌ای است؟ تنها کسانی می‌توانند یک چنین تصویری داشته باشند که نه درکی از تاکتیک و قهر و نه درکی از مارکسیسم - لنینیسم دارند. "انقلاب کار توده‌هاست". این جمله هزاران بار تکرار شده و تمام تجربیات انقلابی خلق‌ها نیز آن را به اثبات رسانیده است. اما یک مسئله را باید تذکر داد و آن اینست که با صرف تکرار و اعتقاد به این که "انقلاب کار توده‌هاست"، هیچ مسئله‌ای را حل نکرده‌ایم. هم آن‌هایی که دست به حرکات آوانگاردیستی می‌زنند و هم آنان که دنباله‌رو توده‌ها هستند، هیچ یک عمیقاً این مسئله را درک نکرده‌اند. در هر انقلابی، رهبری توده‌هایی را که انقلاب می‌کنند، نیروهای پیشتاز و پیشاهنگی بر عهده دارند که با رهبری درست و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توانسته‌اند توده‌ها را به پیروزی رهبری کنند و یا با

۶۸ - مراجعه شود به کتاب "فاشیسم و مبارزه علیه فاشیسم".

تاکتیک‌ها و رهبری نادرست، توده‌ها را به شکست بکشاند. این وظیفه‌ی پیشاهنگ است که برای ارتقای سطح و شکل مبارزاتی توده‌ها و آماده کردن آن‌ها برای انقلاب تلاش کند. اما چه توجیحات اپورتونیستی و چه خیانت‌هایی که در اجرای این وظایف صورت نگرفته است. رفرمیست‌ها و دگماتیست‌ها علیرغم متمایز بودن‌شان در گفتار، در کردار به یکدیگر می‌پیوندند و همیشه به انقلاب و به توده‌های مردم خیانت می‌کنند. این که گفته می‌شود در دوران رکود سیاسی جنبش باید در جهت ارتقای سطح مبارزاتی آن‌ها تلاش کرد، یک اصل است، این که فعالیت سیاسی توده‌ای، کار تبلیغی و ترویجی، وظیفه‌ی دائمی است، یک اصل است، اصلی که صرف اعتقاد بدان هیچ مسئله‌ای را حل نخواهد کرد. جوهر مسئله در این است که چگونه و با چه اشکال و وسایلی در شرایط مختلف باید این وظایف را انجام داد؟ این جاست که وقتی تبلیغ مسلحانه به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ، در کنار سایر اشکال مطرح می‌شود، اختلافات آغاز می‌گردد و دگماتیست‌ها با این استدلال که تبلیغ مسلحانه همان ترور تهییجی است خیال خود را راحت می‌کنند و در کنار رفرمیست‌ها قرار می‌گیرند و به همین علت است که ما امروز شاهد وضع اسفبار آن‌ها در سطح جنبش هستیم. آن‌ها مدام تلاش کرده‌اند که واقعیت و نقش تبلیغ مسلحانه را تحریف کنند و بهترین شیوه نیز برای آن‌ها این بوده است که جملاتی از این جا و آن جا دست‌چین کنند تا به قول خودشان ثابت کنند که تبلیغ مسلحانه همان ترور تهییجی است و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم محسوب می‌شود. بی‌گونه که خلاقیت و نبوغ او تا بدان حد بود که در کپیبرداری و کلیشه‌سازی کمتر کسی به پایه‌ی او می‌رسید، در اثر خود "تبلیغ مسلحانه یا ترور تهییجی" تلاش بسیار به کار برده است که با زور نقل قول از "چه باید کرد؟" و "چپ‌روی" ثابت کند که اصولاً تبلیغ مسلحانه همان ترور تهییجی است. او حتا تا آن جا پیش می‌رود که نه تنها تبلیغ مسلحانه را همان ترور تهییجی می‌داند بلکه ترور را مطلقاً رد می‌کند و از مضر بودن ترور به حال انقلاب سخن می‌گوید:

«... در کلیه‌ی آثار مارکسیستی دلایل محکمی دال بر مؤثر نبودن و نه تنها مؤثر نبودن بلکه مضر بودن ترور به حال انقلاب وجود دارد.»^{۶۹} در حالی که لنین مطرح می‌کرد: «اصولاً ما هیچ گاه ترور را رد نکرده‌ایم و نمی‌توانیم رد کنیم. ترور یک عمل مبارزاتی است که می‌تواند در یک زمان مشخص مبارزه در یک حالت معین گروه و تحت شرایط مشخصی کاملاً درست و حتا لازم باشد.»^{۷۰}

۶۹ - تئوری تبلیغ مسلحانه، انحراف از مارکسیسم - لنینیسم، بی‌گونه، ص ۵۳.

۷۰ - لنین، از چه باید کرد؟

به هر حال، بیگوند که درک درستی از ترور و تروریسم نداشت، تلاش کرد که با ردیف کردن نقل قول‌هایی از لنین، تبلیغ مسلحانه را همان تروریسم قلمداد کند.

تروریسم یعنی چه؟ لنین هنگامی که از تروریست‌های روسی صحبت می‌کند، شیوه‌های عمل و اهداف آن‌ها را به نقل از خودشان چنین جمع‌بندی می‌کند. هر ضربه‌ی ترروییستی بخشی از نیروی حکومت مطلقه را گرفته و تمام این نیرو را به سمت مبارزین آزاد منتقل می‌کند «اگر تروریسم به طور سیستماتیک اعمال شود واضح است که بالاخره کفهی ترازو در طرف ما سنگین‌تر خواهد شد... ترور سیاسی به خودی خود... نیرو منتقل می‌کند!»^{۷۱}

تروریست‌ها چنین فکر می‌کنند که با وارد آوردن ضربه به رژیم و کشتن عناصر آن می‌توانند تعادل نیروها را به نفع خود بر هم بزنند. آن‌ها از دیدگاه ایده‌آلیستی همان نقشی را که در سیستم فکری خود برای شخصیت‌ها قائل هستند، در عرصه‌ی اجتماعی به مرحله‌ی عمل درمی‌آورند. تروریست‌ها نه به مبارزه‌ی توده‌ای و نه به نابودی سیستم حکومتی توسط توده‌ها، بلکه به نبرد انفرادی با حکومت معتقد هستند و بالاخره بر این اعتقادند که با وارد آوردن ضربات به طور سیستماتیک تمام نیرو را به طرف خود جذب می‌کنند و بالنتیجه کفهی ترازو به نفع آن‌ها سنگینی خواهد کرد. اینست شیوه‌ی عمل و شیوه تفکر تروریست‌ها. کمونیست‌ها همیشه تروریسم، یعنی ترور سیستم شده را به طور کلی مردود می‌دانند. اما نفی تروریسم به معنای نفی ترور به طور کلی و در هر شرایطی نیست. همان گونه که قبلاً نیز مطرح کردیم، لنین نیز هیچ‌گاه ترور را به طور کلی رد نکرد. بلکه آن چه را که مورد تأکید لنین است مردود دانستن ترور به شکل سیستماتیک آنست. لنین می‌نویسد:

(ما) «ترور را به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین وسیله‌ی مبارزه دیدن رد می‌کنیم.»^{۷۲} حتا لنین که در سال‌های ۱۹۰۰ با توجه به مبارزه‌ی سوسیال دمکراسی روسیه علیه نارودنیک‌ها با آوردن ترور در برنامه‌ی سوسیال دمکرات‌ها مخالف بود، در سال ۱۹۰۵ در شرایط مشخص، گنجاندن ترور را در برنامه‌ی سوسیال دمکراسی مقتضی می‌شمارد. بنابراین مسئله اینست که ترور در چه شرایطی، چگونه، با چه هدفی و در خدمت کدام وظایف انجام می‌گیرد و تا چه حد وظایف اصلی ما را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد. از این رو کسانی که حتا از مضر بودن ترور به حال انقلاب سخن می‌گویند، نشان می‌دهند که تنها یک درک عامیانه از ترور و تروریسم دارند و از همین دیدگاه است که تبلیغ مسلحانه را نیز معادل ترور تهییجی می‌دانند و مجموعه‌ی

۷۱- لنین، آوانتوریزم انقلابی.

۷۲- لنین، از چه باید آغاز کرد؟

عملیات قهرآمیز سازمان را از حمله به پاسگاه سیاهکل گرفته تا انفجار مراکز ستم توده‌ها و مجازات و اعدام عناصر منفور و مزدور و جلادی نظیر شهریاری، فرسیو، نیک‌طبع و غیره را که تنها سرشت تبلیغی آن‌ها مورد نظر بوده است و نمونه‌های تاریخی مشخص آن را در تجربیات انقلابی خلق‌های دیگر تحت عنوان تبلیغ مسلحانه دیدیم، ترور تهییجی می‌دانند. حال آن که در چه شرایطی تاکتیک مسلحانه در برنامه گنجانده می‌شود؟ هدف از تاکتیک مسلحانه چیست؟ دارای چه مضمونی است؟ تاثیر تبلیغ مسلحانه بر توده‌های مردم چیست؟ آیا منظور برانداختن رژیم از طریق توسل به ترور سیستماتیک است؟ آیا هدف، مبارزه‌ی انفرادی با دشمن، ضربه وارد آوردن به رأس حکومت و نابودی آن توسط یک عده‌ی معدود و یا انتقال نیروست یا خیر؟ منتقدینی نظیر بیگوند با این مسایل کاری ندارند. تنها کافی است که چند نقل قول ذکر شود و نتیجه‌گیری شود که تبلیغ مسلحانه همان ترور تهییجی است. به هر رو بی پایه بودن نظرات بیگوند را در زمینه‌ی یکی دانستن ترور تهییجی و تبلیغ مسلحانه، تجربیات انقلابی خلق‌ها و نیز تجربیات خود ما به خوبی نشان داده است. استفاده از تاکتیک تبلیغ مسلحانه در شرایطی که بیش از پیش بر نارضایتی مردم افزوده می‌شد و دیکتاتوری حاکم ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم را سلب کرده بود، راه هر گونه فعالیت مسالمت‌آمیز را سد کرده بود، و هر گونه نارضایتی را در نطفه خفه می‌کرد، برد تبلیغی وسیعی را به همراه داشت. حمله‌ی نظامی به پاسگاه سیاهکل که بازتاب‌های بسیار گسترده‌ای در سراسر ایران داشت پس از یک دوران طولانی رکود و بی‌عملی پیشاهنگ «از لحاظ سیاسی تاثیرات وسیعی در سراسر کشور داشت»^{۷۳} یعنی همان نقشی که از تبلیغ مسلحانه می‌توان انتظار داشت. مردم اکنون انقلابیونی را می‌دیدند که در مقابل رژیم سر تا پا مسلح و دیکتاتوری هول‌انگیز آن فعالیت خود را با حمله‌ای نظامی به یکی از مراکز سرکوب رژیم آغاز کرده بودند. بدین لحاظ این حرکت به راستی سرآغاز حرکت نوین نیروهای انقلابی گردید. ادامه‌ی تبلیغ مسلحانه در مرحله‌ی اول، جزیره‌ی ثبات و آرامش رژیم را بر هم زده بود. غالباً در میان مردم نوعی حمایت معنوی نسبت به نیروهای انقلابی پدید آمده بود و جو سیاسی گسترده‌ای را در سطح جامعه پدید آورده بود. نه تنها حمایت معنوی بخش‌هایی از مردم برانگیخته بود، بلکه بخش‌های آگاه‌تر را به میدان مبارزه‌ای فعال و مستقیم بر علیه رژیم کشاند و حمایت مادی و معنوی آن‌ها را به سوی خود جلب کرد. رفیق جزنی به درستی دست‌آورده‌های تبلیغ مسلحانه را در آثار خود جمع‌بندی کرده است. بنابراین ما از بحث مفصل در

این مورد خودداری می‌کنیم و می‌پردازیم به مسایلی که در رابطه با تبلیغ مسلحانه در آثار تئوریک سازمان مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است. ابتدا باید گفت که رفقای تدوین‌کننده‌ی تئوری مبارزه مسلحانه علیرغم برداشت‌های متفاوت خود از شرایط حاکم بر جنبش، همگی بر سرشت تبلیغی مبارزه‌ی مسلحانه تأکید داشتند. رفیق مسعود احمدزاده در مورد این مسئله در مقدمه‌ی خود بر "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" می‌نویسد: «... هدف از آغاز مبارزه مسلحانه در آغاز نه وارد کردن ضربات نظامی بر دشمن، بلکه وارد کردن ضربات سیاسی بر دشمن است.» «ایجاد هسته‌ی چریکی در کوه همین هدف را دنبال می‌کرد. عمل این هسته نه تنها در سراسر منطقه بلکه با توجه به نقش تبلیغی چریک شهری برای چریک کوه، در سراسر کشور انعکاس می‌یافت و بدین ترتیب نقش تبلیغی و سیاسی تعیین‌کننده‌ای در رشد جنبش انقلابی ایران بازی می‌کرد»^{۷۴} و رفیق جزنی نیز در سراسر نوشته‌های خود بر سرشت تبلیغی عملیات نظامی تأکید دارد. نکته‌ی قابل تأکید در نوشته‌ی رفیق پویان آنست که برخلاف ادعای بیگوند اولاً به هیچ وجه مبارزه‌ی مسلحانه را مطلق نکرده است و بر دیگر اشکال مبارزه و بالاخص بر تبلیغ سیاسی تأکید کرده است و ثانیاً هرگز مبارزه‌ی مسلحانه را که بیگوند تلاش فراوان و بی حد و حصری کرده است تا آن را معادل "ترور تهییجی" بگذارد، جای‌گزین تبلیغ سیاسی یا افشاگری سیاسی نکرده است. مستند صحبت کنیم، رفیق پویان می‌نویسد: «اعمال این قدرت که علاوه بر سرشت تبلیغی خود با تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس وسیع همراه می‌شود، پرولتاریا را به وجود منبعی از نیرو که متعلق به خود اوست آگاه می‌سازد.»^{۷۵} اما این که رفیق احمدزاده مطرح کرده بود: اگر در روسیه «افشاگری‌های سیاسی خود به خود یکی از وسایل توانای متلاشی کردن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی و یا موقتی از دشمن، یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت‌کنندگان دائمی حکومت مطلقه است، در این جا، در شرایط کنونی تنها افشاگری‌های سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسیله‌ی توانای متلاشی ساختن رژیم است.»^{۷۶} از جمله انحرافات است که بعدها رفیق جزنی از آن تحت عنوان تأکید مطلق بر تاکتیک مسلحانه صحبت کرده است و این شیوه‌ی برداشت را مورد انتقاد قرار داده است.

۷۴ - مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک.

۷۵ - امیر پرویز پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا.

۷۶ - مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک.

برای این که نقشی را که رفیق جزنی به ویژه در رابطه با افشاگری سیاسی و تبلیغات سیاسی قایل است و بی پایه بودن گفتار "بیگوند" را در این مورد نشان دهیم به کتاب "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" مراجعه می‌کنیم. رفیق جزنی در این اثر خود می‌نویسد:

«بنابراین در مرحله‌ی نخست باید جنبش مسلحانه دست به حمایت معنوی از حرکات جمعی کارگران، روشنفکران و دیگر مردم بزند. این حمایت در اشکال زیر نمودار می‌شود: الف: آگاه‌سازی مردم که شامل شناساندن هر چه بیش‌تر جنبش مسلحانه به مردم و افشاگری نسبت به شرایط اجتماعی و اقتصادی و ماهیت رژیم دیکتاتوری وابسته است.

ب: سازمان‌های چریکی تثبیت شده باید به دخالت مستقیم در امور سیاسی پرداخته، نظر خود را نسبت به مسایل مختلف بیان کنند. اگر در مرحله‌ی تدارک پنهانی، این جریان‌ها ضرورتاً از اشکال سیاسی تبلیغ استفاده نمی‌کردند، دلیل خاموشی امروز آن‌ها نمی‌شود. کافی نیست که فقط به دنبال عملیات نظامی اعلامیه‌هایی صادر شده و عملیات را به مردم توضیح دهند. هنگامی که در منطقه‌ای از کشورمان مثلاً در بلوچستان، سیستان و یا خوزستان مردم به هر علتی در مقابل رژیم قرار می‌گیرند، هنگامی که مردم از فشار زندگی به جان آمده و دست به ساده‌ترین عکس‌العمل‌ها می‌زنند، این سازمان‌ها باید با مردم سخن بگویند. هنگامی که رژیم جشن‌های پر خرج برگزار می‌کند و میلیاردها دلار خرج تسلیحات کرده و از نقش ژاندارمی خود در منطقه سخن می‌گوید و هنگامی که رژیم به ماجراجویی در یک جبهه‌ی امپریالیستی بر ضد خلق‌های منطقه دست می‌زند، این سازمان‌ها نمی‌توانند و نباید خاموش بمانند...

ج: توجه به نیازها و مشکلات مردم: هدف استراتژی عمومی جنبش مسلحانه، دمکراسی خلق است. سیستم دمکراسی مردم پاسخ‌گوی عمده مشکلات اجتماعی و اقتصادی امروز مردم است. با همه این‌ها نادرست است اگر بخواهیم به صرف داشتن چنین هدف ترقی‌خواهانه‌ای از کنار نیازها و مشکلات اجتماعی و اقتصادی مردم در امروز بگذریم. جنبش باید در امروز نیز برای مسایل موجود شعارهای عملی به سود مردم داشته باشد. ما نمی‌توانیم خواست‌های امروز مردم را در حال حاضر بشناسیم و از آن‌ها نه فقط به طور کلی بلکه به طور جزئی و زنده با هر قشر، صنف و طبقه صحبت کنیم. برای این مشکلات باید راه‌حلهایی دست‌یافتنی در امروز پیشنهاد کنیم که مردم بتوانند در راه آن‌ها دست به حرکت بزنند.

برای نمونه هنگامی که مردم شهری از مسئله شهریه‌ی مدارس دولتی و خصوصی به جان آمده‌اند، "چریک" در این مورد باید به کار توضیحی

بپردازد. اطلاعات مردم را در این مورد افزایش دهد و نتایج این سیستم ضد خلقی را در آینده‌ی زندگی آن‌ها و فرزندان‌شان افشا کند...»

با این تأکید و تصریح در کار افشاگری سیاسی و تبلیغات سیاسی آیا باز هم جای شک و شبهه‌ای در مورد بی پایه بودن نقطه نظریات "بیگوند" باقی می‌ماند. آیا نباید گفت که وی می‌خواسته است به هر قیمتی که شده "تبلیغ مسلحانه" را معادل "ترور تهییجی" قلمداد کند و بعد چون "سوا بودا" ترور تهییجی را به جای افشاگری سیاسی گرفته بوده است و به این دلیل مورد انتقاد لنین قرار گرفته است، آن انتقادات را به شکلی کلیشه‌ای، بی‌جا و بی‌ربط به رفقا بچسباند و خود را در مبارزه پیروز بباید!

رفیق حزنی در سال ۵۲ با نگاهی به تجربه‌ی گذشته و با توجه به پشت سر گذاردن مرحله‌ی اولیه‌ی جنبش نوین کمونیستی (دوران تشکل روشنفکران حول محور مبارزه‌ی مسلحانه) ضمن نقد انحرافات و اشتباهات گذشته (زمینه‌ها و نمودهای ماجراجویی...) ^{۷۷} به تئوریزه کردن وظایف نوین در مرحله‌ی جدید جنبش می‌پردازد.

او اگر چه بر بسیاری کمبودها و ضعف‌ها و انحرافات گذشته دست می‌گذارد و آن‌ها را شجاعانه نشان می‌دهد و ریشه‌های آن‌ها را عیان می‌کند و راه‌های تصحیح آن‌ها را می‌نماید، اما در عین حال خود هنوز از طرز تفکر "پروسه‌ی جنگ توده‌ای" متأثر است. ^{۷۸}

اما آن چه فعلاً مورد نظر ماست تبیین اهداف و وظایف مبارزه مسلحانه است: برجسته‌ترین خصوصیت آثار رفیق حزنی آنست که او پروسه‌ی مبارزه را مرحله‌بندی کرده است و اهداف هر مرحله را مشخص نموده است. در حالی که در نوشته‌های دیگر رفقا این خصوصیت وجود ندارد. خود رفیق این وضع را ناشی از مبهم بودن پروسه‌ی رشد و گسترش جنبش می‌داند.

در هر حال حزنی ضمن مشخص نمودن اهداف مبارزه‌ی مسلحانه در مرحله‌ی دوم، ضعف‌ها و کاستی‌ها و انحرافات جنبش را در مرحله‌ی اول مورد انتقاد قرار می‌دهد. او می‌نویسد: «در مرحله‌ی اول دو هدف در مقابل

^{۷۷} - "عمده‌ترین نمودهای ماجراجویی در درون جنبش مسلحانه: نادیده گرفتن شرایط عینی در رشد جنبش انقلابی، کم بها دادن به تئوری انقلابی، تأکید مطلق به روی تاکتیک مسلحانه، مبارزه را فقط در محدوده‌ی نیروهای بالفعل دیدن و بی‌توجهی به نیروی واقعا انقلابی." (صفحه ۳۹ به بعد - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود)

^{۷۸} - نتیجه‌ی این رشته عملیات برقراری نوعی حاکمیت انقلابی در زیر حاکمیت دشمن و در منطقه‌ی عمل اوست. (صفحه ۸۷) "هدف‌های عمده‌ی هسته‌ی چریکی: درگیری نظامی با دشمن و کشاندن بخشی از نیروی دشمن به منطقه روستایی، قدرت رژیم را در منطقه تضعیف می‌کند."

جنبش قرار گرفته است: الف: ایجاد پیشاهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر. ب: شناساندن مبارزه‌ی مسلحانه به توده‌ها و ایجاد جو سیاسی در جامعه که مقدمه‌ی بسیج توده‌هاست.» (صفحه ۱۶، چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟) و ادامه می‌دهد: وظیفه‌ی انقلابی عمده‌ی این نیروها در نبود مبارزه‌ی وسیع توده‌ای عبارتست از آگاه ساختن و برانگیختن توده‌ها، بسیج و سازمان‌دهی آن‌ها در این مبارزه و وارد ساختن هر ضربه‌ی نظامی به رژیم نه به خاطر نابود ساختن گوشه‌ای از نیروی بزرگ دشمن بلکه به خاطر نشان دادن ضربه‌پذیری و شکستن سدی است که بر اثر قدرت‌نمایی طولانی دستگاه حاکمه و شکست‌های پیاپی جنبش، در مقابل هر حرکت توده‌ای ایجاد شده و توده را به نومیدی از پیروزی بر دشمن و تسلیم و تحمل در برابر آن کشانده است. جنبش مسلحانه نمی‌خواهد از طریق نابود ساختن عناصر منفور رژیم به طور منفرد، قدرت را منتقل سازد... این اصل لنین بی هیچ قید و شرط از جانب جنبش مسلحانه پذیرفته شده است که "بدون کارگران تمام بمب‌ها آشکارا بی‌قدرتند". به همین دلیل جنبش مسلحانه از مبارزه‌ی نظامی هدفی جز بسیج توده‌ها ندارد. به هر حال پذیرش تاکتیک تبلیغ مسلحانه هرگز به معنای نادیده گرفتن اشکال دیگر تبلیغ، افشاگری‌های سیاسی و... نبود و سازمان علیرغم کمبودهایی که در این زمینه داشته است، بیش از هر سازمان و گروه دیگری به این مسئله توجه داشت. اما با این وجود لازم است به کمبودهای سازمان در این مورد اشاره شود. از آن جا که رفقای سازمان از همان آغاز، توده‌ای شدن سریع مبارزه‌ی مسلحانه را مد نظر داشتند و تاکتیک مسلحانه را در تمام طول پروسه‌ی فعالیت سازمان به عنوان محور تاکتیک‌های خود پذیرفته بودند، این امر موانعی در جهت کار سیاسی - تشکیلاتی گسترده و اشکال متنوع مبارزه پدید آورده بود. ما گفتیم که تبلیغ مسلحانه در ایران در آن شرایط تنها می‌توانست در خدمت پایه‌سازی سیاسی باشد. بنابراین زمانی که حمایت معنوی حداقل بخش‌هایی از توده‌های مردم به دست آمده بود و نیروهای آگاه به مبارزه‌ی فعال روی آورده بودند، لازم بود که با فعالیت‌های گسترده‌ی سیاسی این حمایت معنوی تبدیل به حمایتی مادی گردد. زیرا نمی‌توان به رابطه‌ای پایدار، مستقیم و ارگانیک با توده‌ها دست یافت مگر از طریق انجام کار سیاسی، شرکت مستقیم در مبارزات مردم، کار تبلیغی و ترویجی در میان توده‌ها و غیره. این جاست که ما با پاره‌ای از خطاها و اشتباهات سازمان روبرو می‌شویم. ما بر این اعتقادیم که سازمان نتوانست از موقعیت مناسبی که به کار گرفتن تاکتیک تبلیغ مسلحانه پدید آورده بود، به بهترین وجه در خدمت آگاهی و شکل توده‌ها استفاده کند، و به ویژه در مرحله‌ی دوم فعالیت سازمان که بیش‌ترین انرژی بایستی در جهت پیوند مستقیم با توده‌ها صرف می‌شد و تا حدودی به هدف‌های مرحله‌ی اول رسیده بودیم، تاکتیک تبلیغ مسلحانه نمی‌توانست هم چنان نقش محوری خود را

حفظ کند. بنابراین، آن چه که در یک مرحله آن چنان مؤثر بود و کارایی داشت که نقش محوری پیدا کرده بود، در مرحله‌ی دوم، در رابطه با اهداف و وظایف مرحله‌ای نوین، محدودیت‌های وسیعی بر سر راه وظایف و فعالیت‌های سازمان فراهم می‌آورد. حتا رفقای ما در پایان مرحله‌ی اول به کمبودهای خود در زمینه‌ی کار تبلیغی و ترویجی پی بردند. زیرا که ضرورت‌های مبرم جنبش در جهت پیوند هر چه بیش‌تر با توده‌ها آن‌ها را با واقعیت این کمبودها روبرو ساخته بود. در سرمقاله‌ی نبرد خلق شماره ۲ این مسئله مورد بحث قرار گرفته است. این ضعف‌ها وسیعا عمل می‌کرد و در حالی که برد توده‌ای تبلیغ مسلحانه عملا تأثیر خود را بر توده‌های مردم بر جای گذاشته بود، اما آن‌ها هنوز به درستی نمی‌دانستند که این مبارزین که هستند؟ چه می‌گویند؟ و اهداف آن‌ها چیست؟ محدودیت‌های تبلیغ مسلحانه‌ی محوری در مرحله‌ی دوم به ویژه در رابطه با پیگرد گسترده‌ی پلیسی، اختفای کادرهای سازمان و نیز شکل سازمان‌دهی قابل تامل است که از یک سو به محدودیت گسترش تشکیلاتی و از سوی دیگر به محدودیت ارتباط آن با توده‌ها می‌انجامید. این امر از درک نادرست رفقای ما در مورد چگونگی گسترش مبارزه‌ی توده‌ها در ایران ناشی می‌شد. در این جا لازم است به یک مسئله اشاره شود و آن نقش تبلیغ مسلحانه و عملیات پارتیزانی در شهر و روستاست. در روستا در شرایط مناسب هر قدر که دوام و بقای مبارزین مسلح و حملات نظامی آن‌ها بیش‌تر باشد، ارتباط آن‌ها با توده‌های مردم بیش‌تر می‌شود و در نهایت با رشد و تکامل آن به توده‌ای شدن مبارزه و ایجاد ارتش خلقی منتهی می‌گردد. اما در شهرها گذشته از این که عملیات نظامی همراه با پیگرد گسترده‌ی نیروهای سرکوب است، و قدرت مانور مبارزین مسلح کم‌تر است و نیاز به اختفای بیش‌تر وجود دارد... و نیز به علت اشکال خودویژه‌ی مبارزه‌ی توده‌های شهری و طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ی مسلحانه در شهر نمی‌تواند به شکل پارتیزانی توده‌ای شود، بلکه شکل قیامی خواهد داشت و به همین علت است که رفقا احمدزاده و جزنی، توده‌ای شدن مبارزه‌ی مسلحانه را در روستا می‌دیدند.

باری این موانع، مانع از این شد که سازمان بتواند در جهت وظیفه‌ای که در مرحله‌ی دوم برای خود قایل شده بود، یعنی "رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نماینده‌ی ایدئولوژیک آن" است (سرمقاله نبرد خلق شماره ۶)، توفیق یابد. زیرا آن چه در این جا مورد بحث است ایجاد رابطه‌ی عاطفی و جلب حمایت صرفا معنوی این طبقه نیست بلکه مسئله جلب حمایت مادی، و رابطه‌ی مستقیم با طبقه است تا رابطه‌ی ارگانیک واقعی به دست آید و بدین طریق یک سازمان بتواند تبلور تاریخی اراده‌ی پرولتاریا گردد و به پیشاهنگ واقعی بدل شود. البته این گفتار هرگز بدان معنا نیست که ما تلاش‌های سازمان را در این مورد نادیده انگاریم. در جهت پاسخ‌گویی به این نیازها بود که سازمان تا ضربات ۵۵

تعداد زیادی از کادرهای خود را به کارخانه‌ها فرستاده بود و در زمینه کارهای تبلیغی و ترویجی فعالیت‌های وسیعی را آغاز کرده بود. اما ضربات سال ۵۵، شهادت تمامی کادرهای رهبری سازمان و کادرهای ورزیده تئوریک، قطع بسیاری از ارتباطات و از بین رفتن بخش وسیعی از امکانات، سازمان نتوانست به نحو صحیحی وظایف خود را انجام دهد.

... و تا مدت‌ها یعنی تا اواخر سال ۵۶ که تلاش در جهت سر و سامان دادن به وضعیت از هم گسیخته تا حدی به نتیجه رسید، سازمان را در اجرای وظایف خود با اشکالات متعددی روبرو ساخت. البته امروز اپورتونیست‌های رنگارنگ تلاش می‌کنند که کمبودهای سازمان را در این مورد در خدمت مقاصد خائنانه و فرصت‌طلبانه‌ی خود تحریف کنند و موقعیت کنونی و اعتبار واقعی سازمان را که نتیجه فعالیت‌های پی‌گیر گذشته است هیچ‌انگارند. اینان درک نمی‌کنند که پیشاهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر در کوران مبارزات، در میان فراز و نشیب‌ها و در شکست و پیروزی تبدیل به پیشاهنگ واقعی طبقه می‌شود. هیچ پیشاهنگ انقلابی هرگز نتوانسته است بدون گذار از این فراز و نشیب‌ها و بدون ارتکاب اشتباهات و درس‌گیری از آن‌ها، بدون شکست و پیروزی به پیشاهنگ ارگانیک و پولادین طبقه تبدیل شود. این پروسه‌ی تحولی در جوامع مختلف به اشکال گوناگون صورت می‌گیرد. خنده‌آور است وقتی که ما امروز با افرادی روبرو می‌شویم که سازمان و فعالیت گذشته‌ی آن را نفی می‌کنند اما در همان حال معتقدند که این سازمان ستون فقرات جنبش کمونیستی و محور حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر است. اینان که درکی درست از پیشاهنگ طبقه و پروسه‌ی تکاملی آن ندارند، ژولیده‌فکری و پریشان‌گویی خود را در انبوهی از نقل قول‌هایی از مسعود و پویان و بیژن و مقایسه‌ی آن‌ها با گفته‌های بریده بریده از لنین می‌پوشانند و سرانجام نتیجه می‌یرند که رفقای شهید سازمان اساساً حزب را درک نکرده بودند، در جهت ارتباط با طبقه‌ی کارگر تلاشی نکردند، والا نمی‌بایستی دست به اسلحه ببرند! آن‌ها همیشه به یاد تکرار الگووار کروژک‌های روسیه در ایران می‌افتند. اما تجربه‌ی کروژک‌های ایران را در دهه‌ی بیست فراموش می‌کنند و شرایط سال‌های قبل از ۵۰ را نادیده می‌گیرند. آن‌ها درک نمی‌کنند که لنین می‌گفت، کروژک‌ها ویژه‌ی روسیه‌اند و «در هر کشوری ترکیب سوسیالیسم با جنبش طبقه‌ی کارگر در روند تاریخی و منحصر به فرد، مطابق شرایط مکانی و زمانی موجود تکامل خواهد یافت»^{۷۹} (تأکید از ما است) گویا دگماتیست‌های ما توقع داشته‌اند که این پیشاهنگ و این ترکیب و وحدت، خارج از شرایط موجود و حاکم بر جامعه و جز در روند تاریخی ویژه تکامل یابد. ما امروز هنگامی ثمرات پر

۷۹- لنین، وظایف مبرم ما.

بار مبارزه سازمان را علیرغم تمام کمبودهایش می‌بینیم و اتهامات این آقایان را در مورد تئوری و پراتیک سازمان می‌شنویم، به یاد اتهاماتی می‌افتیم که اپورتونیست‌ها چندین سال پس از "چه باید کرد؟" در مورد نقش سازمان انقلابیون حرفه‌ای به لنین وارد می‌آوردند و لنین در پاسخ به آن‌ها گفت: «اشتباه اساسی آن‌هایی که اکنون "چه باید کرد؟" را مورد انتقاد قرار می‌دهند اینست که جزوه را جدا از پیوند آن با وضعیت تاریخی مشخص دورانی که اکنون مدت‌ها از آن سپری شده است، دوران معینی در تکامل حزب ما در نظر می‌گیرند.»^{۸۰} آیا بهتر نیست که این آقایان تازه مارکسیست شده قضاوت‌شان را در مورد تئوری و پراتیک سازمان به شرایط مشخص متکی سازند و نه این که مدام کلی‌بافی کنند؟! باری سخن بر سر نحوه برخورد با کمبودها و کاستی‌های سازمان بود والا هنگامی که ما امروز به گذشته می‌پردازیم و نه فقط بر اساس نوشته‌های نخستین بلکه از روی مجموعه تجربه‌ی نزدیک به یک دهه، تئوری و پراتیک گذشته را چون یک کلیت ارزیابی می‌کنیم، به خوبی می‌دانیم که در تئوری و پراتیک سازمان اشتباهات اساسی وجود داشته است. مثلاً هنگامی که رفیق احمدزاده مطرح می‌کرد «امروز در این جا اعلان جنگ خود جنگ است، این دو جدایی ناپذیرند.»^{۸۱} با یکی از اشتباهات اساسی رفقا روبرو می‌شویم. درست است که کاربست تاکتیک محوری همانا اعلام جنگ است، اما خود جنگ نیست. در این گفتار تفاوت میان "تاکتیک محوری" و تاکتیک‌ها به طور کلی "از میان رفته است. از این رو دیالکتیک مبارزه‌ی طبقاتی و رهبری انقلابی عمیقاً درک نشده و در عوض تصور این همانی آن‌ها وجود داشته است. به یاد داشته باشیم که می‌توان از وحدت مبارزه‌ی طبقاتی و رهبری انقلابی سخن گفت، اما نمی‌توان این دو را یکی دانست. در این باره دو بینش اساساً نادرست وجود دارد که یکی تکلیف پیشرو را آگاهانه و یا ناآگاهانه تا سطح انقلاب کردن پیش می‌برد و دیگری پیشرو را اساساً محصول انقلاب می‌داند. هر دو بینش تفاوت میان تاکتیک‌ها و اشکال مبارزه و سازمان‌دهی، تفاوت میان تاکتیک محوری و تاکتیک‌ها به طور کلی را درک نمی‌کنند و یا نادیده می‌گیرند. اشتباه رفیق احمدزاده در این مورد مبتنی بر این پیش فرض نادرست بود که در ایران موقعیت انقلابی وجود دارد و توده‌ها آماده‌اند تا به ندای پیشاهنگ مسلح پاسخ گویند و ما قبلاً نشان دادیم که این فرض رفیق در مورد این که «در شرایط کنونی ایران نمی‌توان عدم وجود جنبش‌های خود به خودی وسیع را به معنی عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست»^{۸۲} اساساً نادرست

^{۸۰} - لنین، مقدمه‌ای بر مجموعه دوازده سال.

^{۸۱} - مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، ص ۸۴.

^{۸۲} - مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، ص ۶۴.

است و رفیق در نوشته‌ی خود با تأکید بیش از حد بر نقش دیکتاتوری و بی‌عملی پیشرو عامل ذهنی را به جای عامل عینی نشانده است. و نیز به درستی می‌دانیم که هنگامی که رفیق جزنی می‌گفت: «جنبش مسلحانه سرآغاز یک جنبش توده‌ای است»^{۸۳} و یا «به این ترتیب واقعیت‌های موجود به صورت دو اصل برای جنبش مسلحانه درمی‌آید، اول این که توده‌ها به موازات رشد مبارزه‌ی مسلحانه در شهر از کانال‌های جنبش‌های اقتصادی و سیاسی به حرکت درمی‌آیند و تداوم و تکامل این حرکت متکی به ادامه‌ی رشد مبارزه‌ی مسلحانه است. دوم این که مبارزه‌ی مسلحانه در کوه توده‌ای می‌شود...»^{۸۴} او نیز اشتباه می‌کرد، ما از قبل نمی‌توانیم شکل گسترش مبارزه‌ی توده‌ها، اشکال کاملاً مشخص قهر توده‌ای مسلحانه و چگونگی آن را تعیین کنیم. قیام به ما نشان داد که نه گسترش و تکامل مبارزه‌ی توده‌ها از مراحل اقتصادی و سیاسی به مرحله‌ی نظامی آن گونه که رفیق جزنی مطرح می‌کرد مشروط به ادامه و رشد مبارزه‌ی مسلحانه است و نه توده‌ای شدن مبارزه‌ی مسلحانه در کوه صورت گرفت. زیرا که «توده‌ها نه تنها به طور عملی بلکه هم به طور نظری تنها از طریق نیروهای پویای "رویدادهای واقعی" به درون جریان جنبش کشیده می‌شوند.»^{۸۵} از این رو تکلیف پیشرو به راستی وحدت دیالکتیکی میان خود و جنبش توده‌هاست. نمی‌توان یکی را جایگزین دیگری کرد و یا تاکتیک محوری را تا سطح تاکتیک عمده تقلیل داد.

به هر حال علیرغم تمام اشتباهات و کاستی‌های موجود، تنها همین سازمان است که در جنبش کمونیستی از اعتبار توده‌ای و موقعیت و نقش بی‌همتایی برخوردار است و این را ما مدیون مبارزه‌ی پی‌گیر و تلاش‌های گسترده‌ی رفقای خود در گذشته هستیم. آن‌ها جنبش نوین و انقلابی کمونیستی را در ایران پایه گذاشتند. برای همیشه سنت مبارزه‌ی قهرآمیز را در جامعه تثبیت کردند. حماسه‌های افتخارآفرین آن‌ها در نبرد با دشمن خلق، در بی‌دادگاه‌های شاه، در زیر شکنجه و در میدان تیر، فرهنگ نوین مبارزاتی را در جامعه‌ی ما بارور ساخت. آن‌ها نمونه‌ی کاملی از شجاعت، شهامت، و ایمان کمونیستی به توده‌ها بودند. اما هنگامی که امروز می‌بینیم فرصت‌طلبان از اشتباهات گذشته برای محو دستاوردهای عظیم تبلیغ مسلحانه و تاکتیک محوری سوء استفاده می‌کنند، به جاست سخن لنین را در پاسداری یاد روزا لوگزامبورگ به اینان نیز یادآوری کنیم: «بنا بر یک ضرب‌المثل روسی گاه عقاب‌ها به سطح مرغ‌های خانگی نزول می‌کنند، اما مرغ‌های خانگی هرگز نمی‌توانند به بلندپروازی

^{۸۳} - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود، جزنی.

^{۸۴} - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود، جزنی.

^{۸۵} - از نامه‌ی لاسال به مارکس، ۱۸۵۴.

عقاب‌ها برسند.» رفقای ما نیز به رغم اشتباهات خود عقاب بودند و هستند. اما در برابر این عقابان بلندپرواز، پیشگامان جنبش نوین کمونیستی، مرغان خانگی این فرصت‌طلبان قرار دارند که در هر دوره‌ای به اشکال گوناگون پدیدار می‌شوند و از درون و برون جنبش کمونیستی را تهدید می‌کنند. هر چند سرانجام در مبارزه‌ای سخت یقیناً به کناری انداخته می‌شوند و در خود می‌پوسند، اما تکلیف جنبش نوین کمونیستی است که پی‌گیرانه به انتقاد و انتقاد از خود بپردازد، با فرصت‌طلبان به مبارزه‌ای سخت و پی‌گیر بپردازد، هر بار که از پایشان انداخت، لاشه‌ی متعفن‌شان را بلند کند دوباره بر خاک اندازد تا زمانی که شرایط خود فریاد برآورد:

"گل همین جاست! همین جا برقص!"^{۸۶}

"Hic Rhodus! Hic Salta"

^{۸۶} - مارکس، هیجدهم برومر.